

باب اول  
از مجلد اول از کتاب جامع التواریخ

در بیانِ حکایاتِ ظهورِ اقوامِ اتراک و کیفیتِ انشعابِ ایشان  
به قبایلِ مختلفه و شرحِ حالِ آباء و اجدادِ هر قوم بر سبیلِ کلی  
و این باب مشتمل است بر دیباچه و چهار فصل. ۵

دیباچه

در ذکرِ حدودِ بعضیِ مواضعِ اقوامِ اتراک و تفصیلِ اسامی و  
القابِ هر شعبه از آن اقوام آنچه معلوم شده / 17

اول بیاید دانست که در هر اقلیمی از اقالیمِ عالم مردمِ شهر  
نشین و صحرانشین علی حده بوده اند و هستند، خصوصاً در ولایتی ۱۰  
که مرغزار باشد و علفِ بسیار، و از سوادِ عمارات دور، صحرا  
نشینان زیادت باشند، چنانکه در حدودِ ایران زمین و ملکِ عرب که  
بیابانی پر علف و بی آب است، و چنین زمین مناسب شتر باشد.  
چه علف بسیار خورد و آب کم، بدان سبب قبایل و عشایرِ عرب  
زیادت از آنکه حصرِ عددِ ایشان توان کرد، از بدایتِ مغرب تا ۱۵  
نهایتِ ساحلِ دریای هند، در تمامیتِ صحاری و بوادی مقام ساخته.

همچنین اقوامی که از قدیم العهد باز تا به اکنون ایشان را تُرک گفته‌اند و می‌گویند، در صحراها و کوهها و بیشه‌های ولایت دشت قِیچاق و اُوروس و چَرکَس و باشغُرْد و تَلاس و صَیَرَم و اپپیر و سیپیر و پُولار و رودخانه اَنقَرَه و حدود ولایاتی که به تُرکستان و اُیغورستان معروف است و رودخانه‌ها که منسوب است به اقوام نائیمان مانند کُوک اُزدپش و اُزدپش و قَراقُورم و کوههای اَلتائی و رودخانه اُورغان و ولایت قیرقیز و کِم کِمچُوت و مواضع یایلاق و قِشلاق بسیار که معروف است به مُغولستان و منسوب به اقوام کِرایت چون اُون و کِلُوران و طالات بالجوُس و بوزقان قالدون و گُگاناؤور و بُویر ناؤور و قارقاب و کُوپین و اِرگنه و قَلیر و سِلینگه و بَرَقُوجین تُوکوم و قَلالچیت اِلت و اُونگُو که متصل سد ختای است، تمامت قبایل و شعب ایشان ساکن بوده‌اند، و این زمان بر قرار معهود نشسته‌اند.

و در تمامت ولایات چین و هند و کشمیر و ایران زمین و روم و شام و مصر به قوت و شوکت و تسلط و استیلا متفرق گشته، و اکثر ممالک ربع مسکون در تحت تصرف آورده. و آن اقوام به مرور ایام به شعب بسیار منشعب شده‌اند و به هر زمانی از هر شعبه‌ای شعبه‌ها پیدا گشته، و هریک به سببی و علتی اسمی و لقبی یافته مانند اُوغوز که مجموع آن قوم را در این وقت تُرکمان می‌گویند، و منشعب شده‌اند به قِیچاق و قَلچ و قَنقَلی و قازلوق و دیگر شعب که به ایشان منسوب‌اند.

و اقوام که در این وقت به مُغول شهرت دارند چون جَلایر و تاتار و اویرات و مِرگپت و غیرهم، و بعضی اقوام دیگر که به مُغول ماننده بوده‌اند و هریک پادشاهی داشته چون کِرایت و نائیمان و اُونگوت و امثال ایشان، و اقوامی که از قدیم تا اکنون به این

- اسامی معروف بوده‌اند: قُنْقِرَات، قُورُلاس، اِپْکِپَرَاش، اِپْلیجِگَن، اُورِیا نَگَقَت، کِلَنگُفوت و غیرهم که ایشان را جمله مُغول دُرلکین گویند؛ و اقوام نیرُون که مُغولِ خاصّ‌اند و چنانکه ذکرِ آن اقوام و شعب مشروح و مفصل خواهد آمد، و اگر چه اشکال و لغات و لهجه ایشان به یکدیگر نزدیک است، اما به حسبِ اختلافِ مزاج و طبیعتِ آب و هوای هر ولایتی اندک‌مایه تفاوت در شکل و لهجه هر قومی از این اقوامِ اتراك بادید آمده.
- و هرچند اکثر این شعب را تا غایت کس به ترتیب ضبط نکرده است و نسب‌نامه‌های درست در آن باب موجود نه، بتخصیص چون مدتهای مدید بر آن گذشته، لیکن به موجبِ که راویان و ناقلان از معتبران هر قوم نقل کرده تقریر کرده‌اند و در بعضی کتب ایشان یافت می‌شود.
- شعبه‌های اصنافِ اتراك آنچه در این عهد مشهوراند و به همدیگر نسبتی بیشتر دارند، عُلّی سبیلِ الایجاز مفصل نوشته می‌شود. بر این نمط بر طریقه سیاق استیفایی اثبات می‌یابد.

### فهرست

#### اسامی اقوامِ اتراك صحرانشین

- که تمامت از نسل چهار پسر دِپْیا قُوی پسر اَبُولْجَه‌خان‌اند، — که او پسر نوح پیغامبر علیه‌السلام بود که او را به‌جانب شمال و شرقی شمالی و غربی شمالی فرستاد — و هم قَرّاخان و اُورْخان و ۲۰ کُرْخان و کُرْخان. و بواسطه آنکه پسر قَرّاخان، اُوغوز نام موحد گشت و بعضی خویشان با او متفق شدند، دو قسم گشتند و شرح جمله خواهد آمد تا معلوم گردد. / 18

و ب

شعبه اُوغوز پسر قَرّاخان مذکور بود و بعضی برادران و  
عمزادگان که با وی متفق شدند.

س ع

۵ شعبه اُوغوز چنانکه شرح آن خواهد آمد.  
او را شش پسر بوده و هریک از ایشان چهار پسر داشته، و  
اُوغوز دست راست و چپ لشکر به ایشان داد برین موجب:  
دست راست:

کون خان: قایم، بایات، آلقه اولی، قرا اولی.  
۱۰ آئی خان: یازر، دُوکر، دُوذورغه، یاپازلی.  
یولدوز خان: آوشر، قزپق، بیگدلی، قازقین.  
دست چپ:

کوک خان: بایندر، بیچنه، چاولدور، چپنی.  
طاق خان: سألور، آیمر، الایونتلی، اوزکیز.  
۱۵ دینگیز خان: اپگیر، بوگدوز، پیوه، قنیق.

س ع

برادران اُوغوز و بعضی عمزادگان که با او متفق شدند.  
اویغور، قانقلی، قیپاق، قازلوق، قلچ، آغاچری.

و ب

۲۰ شعب اقوام اعمام اُوغوز اوزخان و کزخان و کورخان و  
برادران او و فرزندان ایشان که با اُوغوز متفق نبودند؛ و این  
اقوام بر دو قسم اند: یکی آنکه اصل شعب ایشان جهت قدمت  
مفصل معلوم نیست؛ و دیگر آنکه بتفصیل معلوم است:

س ع

۲۵ اقوامی که بواسطه قدم عهد، اصول شعب ایشان بتفصیل



معلوم نشده.

### قسم

اول اقوامی که این زمان ایشان را مُغول می‌خوانند لیکن در اصل نام ایشان مُغول نبوده، چه این لفظ بعد از عهد ایشان اختراع کرده‌اند و هر شعبه‌ای از این اقوام شعب بسیار شده و ۵ هر يك نامی معین یافته: / جَلایر، سُونیت، تاتار، مِرگیت، کُورلُوت، 19 تُولاس، تومات، بُولغاچین، کَرْمُچین، اُوراسُوت، تَمْغالِیق، تَرغُوت، اُویْرات، بَرغُوت، قُورِی، تَنلکُوت، کَسْتَمِی، اُوریانقَه، قُورْقان، سَقایِت.

### قسم

دوم اقوامی هم از جماعت صحرائنشینان که به این اقوام مذکور که بتازگی نام ایشان مُغول گشته، مانده شده‌اند و این جماعت اقوام بسیار و قبایل بی‌شمار بوده‌اند، و اسامی بعضی از آن قبایل و شعب ایشان که معلوم شده مفصل می‌گردد، و شرح احوال ایشان خواهد آمد: کِرایت، نایمان، اُونگُوت، تَنگقُوت، یَکَرین، قیرقیز. ۱۵

### سعه

اقوام که معلوم است که اصل شعب ایشان از آن دو شخص است که در اِرگَنه قُون رفتند، و به تناسل و توالد اُزوغ ایشان بسیار شد و لفظ مُغول اسم جنس ایشان گشت، و بر دیگر اقوام که با ایشان مانده‌اند بر سبیل مجاز می‌گویند. چه آغاز اطلاق این لفظ ۲۰ از عهد ایشان بوده، و این مُغول يك قوم بوده‌اند از اقوام اترک. و چون عنایت ازلی در حق ایشان بود به قرب چهارصد سال زمان شعب بسیار از ایشان پیدا شد و به کثرت از دیگر اقوام زیادت گشتند؛ و بواسطه شوکت ایشان دیگران در این ولایات به اسم ایشان شهرت یافتند. چه اکثر اترک را مُغول می‌خوانند؛ چنانچه ۲۵

پیش از این چون تاتار غالب بودند جمله را تاتار می گفتند؛ و هنوز در عرب و هند و ختائی تاتار شهرت دارد. و این مغولان اصلی بتدریج دو قسم گشته اند:

### قسم

۵ اول شعبی که از آن اقوام مغول اصلی که در اِرگَنه قون بودند با دید آمده اند و هریک اسمی و لقبی مخصوص یافته و از آنجا بیرون آمده اند:

۱۰ نِکُوز اُورِیا نِگَکَت قُنقِرَات کِلَنگُفُوت قونجین اوشپن  
سُولدُوس ایلدُورکین اُورُناوُوت قُونگُقتان اَزلات اپکیراس  
اُولُقُوت قُوزولاس ایلجِگن قُونگُلُوت [بایاوت]  
[گنیگت]

### قسم

دوم اقوامی که از سه پسر خاتون دُوبُون بایان، آلان قُوا نام که بعد از وفات شوهرش در وجود آمدند منشعب گشته اند؛ و دُوبُون بایان از مغولان اصلی بوده که یاد کرده شد و آلان قُوا از قوم قُوزلاس و این اقوام نیز دو قسم اند:

20/

### نیرُون

[مطلق و ایشان شانزده قوم اند]:

۲۰ قَتَقین سَالجیُوت تَاچچُوت هُرَتِگان سِچچُوت چِنَس، و  
نِکُوز نیز گویند؛ نُویاقین دُوربان بَارپن بَرولاس هَدَرکین  
جُورِیات بُودات دُوقلات بېسُوت سُوکان قُنْگَقایت.

### هَرُون

که ایشان را قیات می گویند و بر دو قسم اند:

قیاتِ مطلق بر این موجب: یُورکین جَنگَشپُوت. قیاتِ یسار  
قیاتِ بُورجِچین یعنی اشل چشم، و شعبِ ایشان از پدر ۲۵

چینگگیزخان آغاز شده و به اوروغ چینگگیزخان و پدر او منسوب‌اند.

چون اسامی اقوام اترک که هر یک به اسمی و لقبی مخصوص بوده‌اند، و قوم مغول و شعب بسیار که از ایشان بادید آمده‌اند و هر یک قبیله‌ای معتبر گشته، بتفصیل بر سبیل سیاق نوشتہ شد. ۵ اکنون حکایت هر قومی و قبیله‌ای آنچه معلوم شده بر ترتیبی که در فهرست اثبات افتاد مفرد مفرد در قلم می‌آید در ضمن چهار فصل بدین ترتیب:



## فصل اول

در تاریخ و حکایات اقوام اُوغوز و بیست و چهار شعبه مذکور  
از فرزند زادگان او و بعضی برادران و عم زادگانش که با او  
متفق بوده اند و ازیشان اقوام اُوغوز و قِیچاق و قَنقَلی و قازلوق  
و قَلچ پیدا شدند بموجبی که از حکماء ایشان نقل می کنند و بر ۵  
آن متفق اند.

به موجبی که در تواریخ اسلامیان مذکور است و در تورات  
بنی اسرائیل مسطور نوح پیغامبر علیه السلام زمین را از جنوب  
تا شمال سه قسم کرد: اول را به حام از فرزندان خود داد که پدر  
سودان بوده و میانه را به سام که پدر اعراب و فرس بوده؛ و سوم ۱۰  
را به یافث که پدر اتراک بود.

یافث را به جانب شرق فرستاد. مغولان و ترکان نیز همین  
سخن می گویند؛ لیکن ترکان یافث را اَبُولجَه خان خوانده اند، و  
محقق نمی دانند که این اَبُولجَه خان پسر نوح بود یا فرزند زاده  
او؛ الا آنکه متفق اند بر آنکه از نسل او بوده و قریب العهد به وی؛ ۱۵  
و تمامت مغولان و اصناف اتراک و صحرائشینان از نسل وی اند.  
و شرح آن حال بر این موجب تقریر می کنند که:

اَبُولجَه خان صحرائشین بوده، و یایلاق او در اورتاق و کُرَتاق

که کوههای عظیم بزرگ و بلندست، و در آن حدود شهری است  
 اپنانچ نام؛ و قِشلاقِ او هم در آن حدود به مواضعی که نام آن  
 بُورسُوق و قاقیان و قارقُرم است، و قَرارقُرم نیز گویند؛ و شهر  
 تَلاس و قاری صیرم در نزدیکی آن مواضع افتاده. و قاری صیرم  
 ۵ شهری قدیم و عظیم بزرگ است کسانی که دیده‌اند می‌گویند از  
 ابتدا تا انتهای آن يك روزه [راه] است و چهل دروازه دارد، و  
 در این وقت اترکِ مسلمان آنجا مقیم‌اند؛ و به قسایندو تعلق  
 می‌دارد؛ و به اُلوسِ قونچي و موضعی که فرزندان او می‌نشینند  
 نزدیک است.

۱۰ و این اَبُولجَه‌خان را پسری بود نام او دپپ یا قوئی. معنی دپپ  
 موضع تخت و جای منصب باشد؛ و یا قوئی یعنی بزرگِ جمهورِ  
 قوم. و این پسر به شوکت و اسبابِ پادشاهی زیادت از پدر بوده  
 و چهار پسر داشته نام ایشان: قَرّاخان و اُورخان و کُزخان و  
 کُزخان و مجموع [آن] اقوام کافر بودند.

۱۵ قَرّاخان قایم مقام پدر شد، و او را پسری در وجود آمد و سه  
 شبانروز پستان مادر نمی‌ستد و شیر نمی‌خورد. بدان سبب مادرش  
 21/ می‌گریست / و تضرّع می‌کرد، و هر شب در خواب چنان دیده که  
 آن بچه با وی گفتی که ای مادر من، اگر خداپرست شوی و محبِ  
 خدا گردی شیر تو بخورم.

۲۰ و آن زن بواسطه آنکه شوهرش و تمامت اقوام ایشان کافر  
 بودند ترسیده که اگر اظهارِ خداپرستی کند او را با بچه هلاک  
 کنند. پنهانی ایمان به خدای آورده و به اخلاص تمام محبِ حق  
 جلّ و علا شده؛ و آن بچه پستانِ مادر گرفته و شیر خورده. چون  
 یکساله شد بغایت پاکیزه و خوب صورت بوده و آثارِ رشد و هدایت  
 ۲۵ از ناصیه او می‌تافت. پدرش چون آن معانی در وی می‌دید گفت از

- قوم ما بدین شکل و صورت هیچ فرزندی در وجود نیامد.
- این پسر از میان اقران و اکفا معظم و معتبر گردد و به مراتب کمال برسد. و جهت نام نهادن وی با ایشان مشورت کرده. آن بیچۀ یکساله به آواز آمده و گفته که: نام من اوغوز نهید حاضران از آن حال بغایت متعجب ماندند، و به موجب سخن او که اثر ارشاد حق تعالی بود او را اوغوز نام کردند. چون به حد بلوغ رسید، پدرش قراخان از برادرزادگان خویش، دختر کوزخان که در غایت خوبی و پاکیزگی بود جهت او بستد.
- اوغوز در خفیه با آن دختر گفته که اگر خداپرست گردی و محبت حق شوی من نیز ترا دوست دارم و با تو نزدیکی کنم. او ۱۰ استبعاد عظیم نموده و آن نصیحت قبول نکرده و گفته که با پدرت بگویم تا ترا هلاک کند. اوغوز بدان سبب به وی التفات ننمود.
- چون پدرش دید که او را دوست نمی‌دارد، دختر برادر دیگر، کوزخان را، جهت وی بستد. چون او را به اوغوز تسلیم کردند، با وی همان سخن گفت. دختر قبول نکرد و به خدای ایمان نیاورد، ۱۵ و اوغوز او را نیز دوست نداشت و پیش او نمی‌رفت.
- قراخان چون دید که اوغوز به آن دختر هم میلی ندارد و پیش هیچ کدام از آن دو زن نمی‌رود، از راه اشفاق و محبتی که او را در حق وی بود دختر برادر دیگر، اورخان را، جهت او نامزد کرد. هنوز به خانه نیاورده، روزی اوغوز از شکار بازگشته آن ۲۰ دختر اورخان را بر کنار آب دید که تماشای کنیزکان می‌کرد که جامه می‌شستند. اوغوز نزدیک وی راند و در خفیه با او گفت: می‌دانی که از دختران اعمام دو را ستدم و ایشان را دوست نمی‌دارم و با ایشان صحبت نمی‌کنم، سبب آنکه خواستم که به خدای آسمان ایمان آورند و محبت او گردند، سخن مرا نشنودند و منکر ۲۵

گشتند. اکنون ترا نامزد من کرده‌اند. اگر به یگانگی خدای اقرار می‌کنی و به وی ایمان می‌آوری و محبت او می‌شوی ترا بستانم و دوست دارم. دختر جواب داد که من خدای را نمی‌شناسم و نمی‌دانم لیکن از سخن و فرمان تو تجاوز نکنم و مطیع و منقاد امر تو باشم. ۵  
اوغوز گفت دلخواه من آنست و چنان می‌فرمایم که تو به خدای ایمان آری و محبت او باشی. او گفت: سخن تو قبول کردم. و ایمان آورد و محبت حق تعالی شد.

بعد از آن اوغوز او را بستد و دوست داشت و همواره پیش او می‌رفت و نزد دیگران نه. و چون خداشناس و بانیاز بود، نخواستی ۱۰ که با پدر و اعمام آمیزش کند چه ایشان کافر بودند. و همواره از ایشان دوری جستی و تباعد نمودی، و جدا از ایشان به شکار رفتی و پیوسته نام خدای به لفظ عربی که الله است بر زبان رانندی. و کس نمی‌دانست که معنی آن لفظ چیست. و او همواره به آواز خوش الله گفتی، و آن قوم پنداشتند که جهت الحان سماع ۱۵ و لهو و بازی آن لفظ می‌گوید و او را ملکه و معتاد گشته.

روزی قراخان عروسان را طوئی کرد و ایشان را نواخت فرمود. و پرسید که چون این دو عروس پیشین پاکیزه‌تر از عروس دیگرانند، چگونه است که پسر من او را از ایشان دوستر می‌دارد و پیش وی می‌رود و با او صحبت می‌کند و به دیگر عروسان التفات نمی‌نماید. ۲۰ آن دو عروس چون از شوهر ناخشنود بودند و غیرت تمام داشتند، فرصت یافتند و آیفاقی شوهر کردند و گفتند: او دینی دیگر گرفته و به خدای آسمان و زمین ایمان آورده و محبت او شده؛ و خواست تا ما نیز با او موافقت نماییم. ما انکار کردیم و به سخن او التفات ننمودیم، بدان / سبب دل او با ما بد شد و آن عروس ۲۲/ ۲۵ باز پسین به خدای ایمان آورده و با او موافق و متفق شده، لاجرم



او را دوست می‌دارد و ما را دشمن. و در آن حال اوغوز با نوکران و بعضی دوستان خود به شکار بود.

قراخان برادران و عم پسران و خویشان و امرا را جمع گردانیده و گفت: پسرِم اوغوز در کودکی عظیم مُقبل و مستعد می‌نمود و مرا به احوال او دلبستگی تمام بود. این زمان کاری بد پیش گرفته و از دینِ ما برگشته. او را زنده نتوان گذاشت. تمامت آن جمع از این سخن برنجیدند و جمله بر قتل او اتفاق کردند. زنِ اوغوز که موافق او بود چون بر این حال واقف گشت حالی زنی را از همسایگان که بر وی اعتماد داشت پیشِ اوغوز فرستاد تا او را اعلام کرد. اوغوز مصاف و محاربه را مستعد شد، و تمامت ۱۰ نوکران و دوستان را خبر کرده پیش‌خود خواند؛ و هم در شکارگاه به همدیگر پیوستند. و پدرش و اعمام و خویشان به قصد او بر نشستند. و از جانبین صفها را آراستند و جنگ کردند، و قراخان را شمشیری رسید و بدان زخم نمود. و جهت آنکه از اعمام و اقوام اوغوز گروهی انبوه با وی متفق شده بودند قرب ۱۵ هفتاد [و] پنج سال با یکدیگر جنگ می‌کردند. و اولوس و لشکر را تماچامپشی می‌کردند.

عاقبة الامر اوغوز غالب آمد و آن ملك را از تلاش و صیرم تا بخارا بگرفت و بر وی مسلم گشت. بعضی اعمام و برادران و برادرزادگان که با او متفق نبودند به جانب شرق مقام ساختند. و ۲۰ نزد ایشان چنان مقرر است که مجموع مغولان از نسل ایشان اند، و در آن عهد جمله کافر بودند و به مرور ایام ایشان نیز با اوروغ موحد گشتند.

و چون اوغوز را آن ملك مسخر گشت و پادشاهی آنجا بر وی قرار گرفت، خرگاهی زرین بزد و طوی بزرگ کرد و خویشان و ۲۵

امرا را تشریف داد و همه لشکریان را بنواخت؛ و جمعی از اقوام [و] اَعمام که با او متفق گشته بودند، اُویغور لقب نهاد که معنی آن به تُرکی به هم پیوستن و مدد کردن است؛ و تمامت اقوام اُویغور از نسل ایشان اند. و قومی دیگر را قَنقَلی نام کرد؛ و ۵ اقوام قَیچاق و قَلچ و آغاچِرې هم از نسل آن جماعت اند که با اُغوز متفق شده بودند و با اُزوغ او برآمیخته؛ و سبب نام هریک بدین تفصیل است که مفصل می گردد. /

23/

### اُویغور

در وقتی که میان اُغوز و پدر و اعمام بواسطه خداپرستی او ۱۰ مخالفت افتاد و جنگ آغاز کردند. بعضی خویشان اُغوز با او یکی شدند و جانب او گرفته مدد و معاونت می کردند؛ و بعضی جانب پدر و اعمام و برادران او گرفتند.

آن طایفه که به وی پیوسته بودند و ممدّ اوشده، اُغوز ایشان را نام اُویغور نهاد؛ و معنی آن نام که لغت تُرکی است به پارسی ۱۵ آن است که به ما پیوست و مدد و موافقت کرد. و این جماعت همواره با اُغوز به هم می بودند. در وقتی که عزم گرفتن دیگر ممالک کرد، ایشان را از حدود دربند بازگردانید تا در آن حدود بنشینند و محافظت آن مُلک می کنند تا زمانی که او مراجعت نماید. و تمامت اقوام اُویغور از نسل این جماعت اند. والسلام.

### قَنقَلی

۲۰

هم در آن وقت که اُغوز با پدر و اعمام و برادران و عمزادگان خویش مصاف می داد و ولایات را غارت و تاختن می کرد، از جمله اقوامی که از خویشان بدو پیوسته بودند و با وی متفق شده. این قوم در وقت غارت که دیگران اُولجائی و غنیمت بر چهارپایان بار ۲۵ می کردند از استنباطِ خاطرِ خود گردون را بساختند و اُولجّه ها و

غنایم و اموال خویش بر آن بار می کردند. آن اقوام را بدین سبب به نام قَنْقَلِی موسوم گردانیدند و تمامت شعب قَنْقَلِیان از نسل ایشان اند. واللّٰه اعلم.

### قپچاق

- ۵ در وقتی که اُوغوز از قوم اپْتِ بَرّاق که باهم مصاف داده بودند بشکست و در جزیرهٔ میان دو رود مانده بود و آنجا مقام کرده، زنی حامله، که شوهر او را در جنگ کشته بودند، در میان درختی بزرگ میان پوسیده رفت و بچه آورد. آن حال با اُوغوز گفتند. بر وی ترخّم کرد و گفت چون این عورت را شوهر نیست این فرزند پسر من باشد؛ و به مثبت فرزند اُوغوز شد. او را قپچاق ۱۰ نام نهاد؛ و [قپچاق] از قَبُوق مشتق است که به تُرکی درخت [میان] پوسیده باشد و تمامت [قپچاق] از نسل آن پسراند. و بعد از هفده سال اُوغوز قوم اپْتِ بَرّاق را بزد و به ایران زمین آمد و ممالک را مسخّر کرده بعد از سالهای بسیار با ولایت خود رفت. خبر رسید که اپْتِ بَرّاقیان باز سر یاغیگری دارند. اُوغوز ۱۵ قپچاق را بفرستاد تا میان ولایت اپْتِ بَرّاق و یایاق بنشینند تا از یاغیگری ایشان ایمن گردد. و از آن وقت باز یایلاق و قشلاق قپچاقیان در آن حدود مانده است.

### قارلوق

- ۲۰ می گویند که چون اُوغوز از ولایت غور و غرّجستان به یُوزتِ قدیم خود مراجعت کرد، در راه به کوهی بزرگ رسیدند و برفی عظیم ببارید. چند خانه به سبب بارندگی از او تخلف کردند، و چون یاساق نبوده که کسی باز ماند، اُوغوز نپسندید و فرمود که چگونه بواسطهٔ بارندگی کسی باز ماند. و آن چند خانه را که بماند قارلوق نام نهاد. یعنی خداوند برف. و تمامت اقوام قارلوق ۲۵

از نسل این جماعت مذکور پیدا شده‌اند.

### قَلَج

می‌گویند که اُوغُوز چون اصفهان بستد و عزیمت مراجعت کرد، در راه زنی بچه آورد و سبب بی‌غذایی شیر نداشته و بچه گرسنه شده. شوهرش بدان واسطه باز مانده. و شغالی تذروی را گرفته بود. مرد چوبی انداخته و از او باز گرفته و به خورد زن داده، و او را شیر درآمده و بچه را سیر شیر کرده و بعد از چند روز به لشکر رسیده. اُوغُوز چون یاساق نبوده که به هیچ علت کسی از او باز ماند، رنجیده و گفته: قَالَ آج. یعنی بمان گرسنه. بدان ۱۰ سبب اُزُوغِ او را قَلَج می‌گویند. والسلام.

### اَغَاچِرِی

این نام در قدیم الایام نبوده، به وقتی که اقوام اُوغُوز بدین ممالك آمده طایفه‌ای را از ایشان که یُوزت در حدود بیشه‌ها داشته‌اند، بدین اسم اَغَاچِ اُپَرِی موسوم گردانیده‌اند؛ یعنی مرد بیشه. مانند آنکه از اقوام مُغول کسانی را که یُوزت نزدیک بیشه بوده / هُوپِنِ اِرْگَن نام نهاده‌اند، یعنی قوم بیشه. والسلام. 24/

تُرکانی که با اُوغُوز به هم بوده‌اند و با وی متفق، این اقوام مذکوراند؛ و هرچند در اوّل نام اُویغُور بر مجموع آن اقوام که متفق شده بودند نهاد، چون بعد از آن چند قوم از ایشان هریک به سببی چنانکه شرح داده شد، به نامی جدا مخصوص گشتند، لفظ اُویغُور بر باقیان مقرر گشت و ایشان بدان اسم شهرت یافتند. و از فرزندان اُوغُوز بیست و چهار شعبه بادید آمد، و چنانچه در فهرست مفصل نبشته شد، هریک نامی و لقبی معین یافتند. و تمامت تُرکمانانی که در عالم‌اند از نسل این اقوام مذکور و

فرزندان بیست و چهارگانه اُوغوزاند.

و لفظ تُرکُمَان در قدیم نبوده و همه اقوام صحرانشین تُرک شکل را تُرکِ مطلق می‌گفته‌اند، و هر قبیله‌ای را لقبی معین مخصوص بوده. در وقتی که اقوام اُوغوز از ولایات خود به بلاد ماوراءالنهر و ایران زمین درآمدند، و توالد و تناسل ایشان در ۵ این ولایت بود، به سبب اقتضای آب و هوا، شکل ایشان بتدریج مانند شکل تازیك گشت؛ و چون تازیك مطلق نبودند، اقوام تازیك ایشان را تُرکُمَان گفتند، یعنی به تُرک مانند. و بدان سبب این نام بر مجموع شعبِ اقوام اُوغوز اطلاق رفته و بدان معروف شده‌اند.

۱۰

و این بیست و چهار شعبه فرزندان اُوغوز يك نیمه به دستِ راست لشکر تعلق می‌دارد، و يك نیمه به دستِ چپ. و امروز هر يك از آن اقوام و شعب هر يك اصل و شعبه خود را دانند که از کدام قوم‌اند.

و شرح آن حال چنان است که اُوغوز را شش پسر بوده نام ۱۵ ایشان بدین تفصیل و ترتیب: کُون، آئ، یُولدوز، کُوك، طاق، دپنگگپز.

و چنانکه در تواریخ ایشان آمده و من بعد ذکر آن را به شرح و بسط ذیل این تاریخ مبارک خواهیم ساخت. اُوغوز تمامت ممالک ایران و توران و شام و مصر و روم و افرنج و دیگر ولایات ۲۰ بگرفت، و بعد از آنکه جمله را مستخر گردانیده بود، به اوزتاق و کُرتاق که یُوزتِ اصلی او بود مراجعت نمود. و چون آنجا رسید جمعیتی عظیم ساخت و خرگاهی زرین بغایت عالی بزد و طوی بزرگت کرد، چنانکه نقل می‌کنند که نهصد سر مادیان و نود هزار

سر گوسپند آرک در آن طوئی کشته بودند؛ و تمامت خواتین و فرزندان و امرا و اعیان لشکر را حاضر گردانیده جمله را نواخت کرده؛ و بتخصیص شش پسر مذکور را که در ممالک گرفتن با پدر به هم بودند و سعیها کرده و تیغها زده، به زیادت عاطفت و نوازش مخصوص فرمود.

۵

بعد از چند روز این پسران باتفاق به شکار رفته بودند. کمانی زرّین یافتند و سه تیر زرّین. آنرا پیش پدر بردند و پرسیدند که چگونه بخش کنیم؟ او کمان را به سه پسر بزرگترین داد و تیرهای سه گانه را به سه پسر کوچکترین، و فرمود که اقوامی را که از نسل آن پسران باشند که کمان به ایشان داده، لقب و کنیت بُوزُوق گویند؛ و معنی بُوزُوق پاره کردن است، از آن جهت لقب ایشان این لفظ نهاد که کمان را بضرورت پاره باید کرد تا قسمت توان کردن، و لشکر دست راست به این سه پسر و اُورُوغ ایشان تعلق داشته باشد.

۱۵ و لقب اقوامی که از نسل آن پسران باشد که تیرها به ایشان داد، اُوچُوق کرد؛ اصلش اُوچُوق است یعنی سه تیر، و گفت لشکر دست چپ این سه پسر و فرزندان ایشان دانند. و فرمود که من بعد فرزندان ایشان به این لقب منسوب باشند؛ و هر يك دانند که از کدام جانب لشکرند. و چون راه دست راست بزرگتر است کمان که به مثابت پادشاه است به ایشان داده ام؛ و تیر که به منزلت ایلچی است برایشان که از دست چپ اند. و تمامت یورتهای دست راست و چپ بدین موجب بریشان مقرر گردانید و فرمود که تخت پادشاهی و راه قایم مقامی من از آن قوم بُوزُوق. اگر بعد از من کون که پسر مهین است در حیات باشد او را بُود؛ و الا از آن پسر ۲۵ دوم آئی بود.

- و بعد از وفات اوغوز بر وفق وصیت او کون خان بر تخت نشست و هفتاد سال پادشاهی کرد. و پدر او را ناییبی بود نام او [از] اِرْقِلْ خُوجَه [حاکم] یا نگی کنت، و مشیر و وزیر و مدبّر کون خان بود. روزی با کون خان گفته که اوغوز پادشاهی بزرگ بود و ممالك روی زمین گرفته و خزاین و اموال و چهار پای بی شمار داشته، ۵ و آن را جمله به شما، که فرزندان/اید، گذاشته. و از هریک از شما به توفیق الهی چهار پسر مُقبل در وجود آمده. من بعد مبادا که این فرزندان جهت مال و ملک مخاصمت و منازعت کنند. مصلحت در آن باشد که منصب و راه و نام و لقب هریک علی حده معین و مقرر گردد، و هریک را نشانی و تمغایی باشد که فرمانها ۱۰ و خزاین و گله و رمة بدان نشان و تمغا مخصوص گردانند، تا هیچ کدام با یکدیگر مجادله و عناد نتوانند کرد. و فرزندان و اعقاب ایشان هریک نام و کنیت و راه خود دانند، تا موجب ثبات دولت و دوام نیکنامی ایشان باشد.
- کون خان این سخن را پسندیده داشت و اِرْقِلْ خُوجَه [از] یَنگی ۱۵ کنت به ترتیب آن مشغول شد. و بعد از آن که پسران شش گانه را لقب بُوزُوق و اُوچُوق معین شده بود و جانب دست راست و چپ لشکر بدیشان مخصوص گشته؛ به تجدید لقب و کنیت و تمغا و نشان هر يك از فرزندان ایشان معین و مقرر گردانید. و نیز به هر شعبه ای از این شعب بیست و چهار گانه جانوری را مخصوص کرده اند که ۲۰ اُونُقُون ایشان باشد و اشتقاق این لفظ از اِپَنق است و اِپَنق به لغت تُرکی مبارکی باشد چنانکه گویند اِپَنق بُولُسُون، یعنی مبارك باد. و عادت آنست که هر چه اُونُقُون قومی باشد چون آن را جهت تفاؤل به مبارکی معین گردانیده اند، آن را قصد نکنند و تعرّض نرسانند و گوشت آن نخورند؛ و تا این غایت آن معنی برقرار ۲۵

است؛ و هر يك از آن اقوام اُونُقُونِ خود را دانند.  
و همچنین معین کرد که در وقتی که طوئ باشد و آش بخش  
کنند، کدام اندام از گوشت نصیب هر شعبه‌ای باشد، تا در هر  
ولایت و مقام که باشد به وقت طوئ حصه هر يك پیدا بود، و جهت  
آش خوردن با همدیگر نزاع و دلمان‌دگی نکنند. و اسامی این بیست  
و چهار پسر که در اصل نام ایشان است و قبیله و شعبه هر يك  
بدان اسم شهرت یافته‌اند و علم آن شعبه گشته، مشروح و مفصل  
نوشته می‌شود؛ و تَمَغَا و اُونُقُون و اندام گوشت که به هر يك  
مخصوص است در زیر آن نام ثبت می‌گردد، تا ادراك آن بر افهام  
۱۰ آسان باشد. وَاللَّهُ أَعْلَمُ.

### اسامی

و القاب فرزندان شش پسر اوغوز که سه را بُوَزُوق خوانده‌اند  
و سه را اُوچُوق و تَمَغَاها و اُونُقُونِ جانوران و اندامهای گوشت  
که به ایشان مخصوص بوده به موجبی که [از] یانگی گَنْتِ اِرْقِیل  
۱۵ خُوجَه معین گردانیده.

### اقوام

بُوَزُوق که به دست راست لشکر تعلق داشته و فرزندان سه  
پسر بزرگتراند از هر يك چهار پسر، دوازده نفر؛  
فرزندان کُونْ خان که بزرگتر همه پسران بوده چهار نفر؛  
۲۰ اَوَّل: قایی  
دوم: بایات  
یعنی محکم  
یعنی با دولت و پر نعمت  
تَمَغَا اُونُقُون اندام گوشت  
تَمَغَا اُونُقُون اندام گوشت

چهارم: قَرَا اِیُولِی

۲۵ سوم: اَلَقَه اِیُولِی



یعنی به هر جا که رسد موافق باشد / 26  
 تَمْعَا اُونُقُون اندام گوشت  
 یعنی خرگاه سیاه  
 تَمْعَا اُونُقُون اندام گوشت /

فرزندان آئ خان که پسر دوم بوده چهار نفر:  
 اول: یازر  
 دوم: دُوکَر  
 یعنی ولایت بسیار بجانب او باشد  
 یعنی به جهت گرد آمدن  
 تَمْعَا اُونُقُون اندام گوشت  
 تَمْعَا اُونُقُون اندام گوشت  
 ۵

سوم: دُو دُو رَغَا  
 یعنی ملک گرفتن و یاسامیشی  
 چهارم: یا پَرَلِی  
 یعنی ...  
 تَمْعَا اُونُقُون اندام گوشت  
 تَمْعَا اُونُقُون اندام گوشت  
 ۱۰

فرزندان یُولدُو ز خان که پسر سوم بوده چهار نفر:  
 اول: اَوُشَر  
 دوم: قِیْزِیْق  
 یعنی چالاک و به شکار و جانور  
 یعنی قوی حال و در یاساق مُجَدّ  
 مِهْوَس  
 تَمْعَا اُونُقُون اندام گوشت  
 تَمْعَا اُونُقُون اندام گوشت  
 ۱۵

سوم: بَیْگَدِلِی  
 یعنی مانند سخن بزرگان عزیز  
 چهارم: قَارَقِیْن  
 یعنی آتش بزرگ و سیر کننده  
 باشد  
 باشد

تَمَّغَا اُونُقُون اندام گوشت      تَمَّغَا اُونُقُون اندام گوشت

## اقوام

اُوچُوق که به دستِ چپِ لشکر تعلق دارند و فرزندان سه پسر  
 کمین‌اند، از هر یک چهار پسر، دوازده پسر.  
 ۵ فرزندان کُوكْ خان که پسر چهارم است چهار نفر:  
 اول: بایندر      دوم: بیچنه  
 یعنی آن زمین همیشه پر نعمت      یعنی نیکو سعی کند  
 باشد  
 تَمَّغَا اُونُقُون اندام گوشت      تَمَّغَا اُونُقُون اندام گوشت

۱۰ سوم: چاولدور      چهارم: چپنی  
 یعنی باناموس و دوزصیت      یعنی هر جا که یاغی بیند بی  
 توقف جنگ کند  
 تَمَّغَا اُونُقُون اندام گوشت      تَمَّغَا اُونُقُون اندام گوشت

فرزندان طاق خان که پسر پنجم است چهار نفر:  
 ۱۵ اول: سألور      دوم: آیمور  
 یعنی هر جا که رسد شمشیر و      یعنی بی حد نیکو و توانگر باشد  
 چُمَاق او روان باشد  
 تَمَّغَا اُونُقُون اندام گوشت      تَمَّغَا اُونُقُون اندام گوشت

سوم: اُلا یُونْتَلِ  
 یعنی چهارپایانِ او نیکو باشد  
 چهارم: اُورْگِیْر  
 یعنی همیشه کار نیکو و انعام  
 کند  
 ۱۲ تَمْغَا اُونْتُون اندام گوشت / تَمْغَا اُونْتُون اندام گوشت

فرزندان دپنگگپزخان که پسر ششم است چهار نفر: ۵  
 اول: اِپْگِدِپِر  
 یعنی نیکویی و بزرگی و بِنادری  
 دوم: بُوْگْدُوْز  
 یعنی همه را تواضع و خدمت کند  
 تَمْغَا اُونْتُون اندام گوشت / تَمْغَا اُونْتُون اندام گوشت

سوم: یِپْوَه  
 یعنی درجهٔ او بالای همه باشد  
 چهارم: قِیْنِق  
 یعنی در هر موضع که بود ۱۰  
 عزیز باشد  
 تَمْغَا اُونْتُون اندام گوشت / تَمْغَا اُونْتُون اندام گوشت

### وَاللّٰهُ اَعْلَمُ

و چون حکایات و تاریخ ایشان به ترتیب علی حده در ذیل این  
 تاریخِ مبارک خواهد آمد، این جایگه اطنابی نمی رود. و این اقوام ۱۵  
 به موجبی که شرح داده شد جمله موحد بودند؛ و خدای تعالی چنان

خواسته بود که در زمانِ نبوت پیغمبرِ ما محمد مصطفیٰ صلی الله علیه و سلم اصنافِ اسلامیان گردند، و عاقبة الامر آن چنان شد و مدتهای مدید و سالهای بسیار بعد از اوغوز و فرزندان او از آن اقوام پادشاهان بسیار بوده اند و به هر دوری از این شعب بیست و ۵ چهار گانه مذکور پادشاهی قوی حال صاحب دولت پیدا می آمده و مدتی مدید پادشاهی در خاندان او باقی می مانده، چنانکه مدتها پادشاهی در شعبه سألور بود و بعد از آن از شعبه [آیمور] و دیگر شعبه ها پادشاهان معتبر بوده اند، چنانکه حکایت هریک از ایشان در تاریخ اوغوز که ذیل این تاریخ خواهد بود بیاید.

۱۰ و حکم و پادشاهی ایشان بدین مُلک ایران زمین رسیده و در این دیار پادشاهان و امرای بزرگ بسیار معروف مشهور معتبر هستند از اوروغ اوغوز، لیکن هرکسی را معلوم نه که از فرزندان اوغوزاند. و جماعت ترکمانان معین دانند که هر پادشاهی و هر امیری از کدام شعبه این اقوام اند. و سلاطین آل سلجوق و اجداد ایشان که پادشاهان بزرگ معظم بودند، و در دیار ایران و توران ۱۵ قرب چهارصد سال پادشاهی کردند، و از اقاصی دیار مصر تا حدود ختای در تحت فرمان ایشان بود از شعبه قینق بوده اند و تاریخ ایشان نیز در ذیل این کتاب ضمیم تاریخ اوغوز علی سبیل الایجاز خواهد آمد.

۲۰ و چون قوم اویغور نیز از جمله اتراکاند [و] مقام ایشان به حدود ولایت مغول نزدیک؛ و در این تاریخ ذکر رفته که از عم زادگان اوغوزاند، ایشان را نیز به قدر تاریخی هست؛ بعضی از آن در ذیل این کتاب خواهیم آورد. و همچنین تواریخ اقوام ختای و قراختای و چین و ماچین که مغولان آن را ننگیاس می گویند و ۲۵ اهل ختای منزلی و جوزچه.

- و حکایات تواریخ گوزخانان قراختائی که پادشاهان ترکستان و ماوراءالنهر بودند و تاریخ سلطان محمد خوارزمشاه و پسرش جلالالدین و اقوام ایشان، چون همه در عهد دولت چینگگیزخان و اوروغ او مقهور و ناچیز گشتند و آنچه بماندند مسخر و مطیع فرمان ایشان شدند؛ بعضی حکایات و احوال ایشان تعلق بدین ۵ تاریخ دارد در هر موضع که مناسب افتد بیاید.
- و چون هریک از حکایات این اقوام را که ذکر رفت علی حده تاریخی مضبوط موجود بود و در سوابق ازمان بدین ملک نرسیده. در این وقت [که] بر آن اطلاع و وقوف افتاد خواستم که آن را نیز اضافت این تاریخ کنم؛ و جهت آنکه شرح و بیان کماهی آن ۱۰ احوال در اثنای حکایات گفتن موجب خلط و نامفهومی سخن می گشت درین میانه ننوشتیم، و علی حده ذیل این تاریخ مبارک ساخته شد. /



## فصل دوم

در ذکر اقوامی از اترک  
که ایشان را این زمان مُغول می‌گویند.

- لکن در زمان قدیم هر یک قوم از ایشان علی‌الانفراد به لقبی و  
اسمی مخصوص بوده‌اند؛ و هر یک علی‌حده سروری و امیری ۵  
داشته؛ و از هر یکی شعب و قبایل منشعب گشته، مانند اقوام جَلایر  
و اُویرات و تاتار و غیرهم، چنانکه درین فصل مفصل می‌آید؛ و  
یُورَت و مقام ایشان به مواضع معین بوده، و صورت و لغت ایشان  
به اشکال و لغات مُغول مانده. چه در آن زمان شعبه مُغول قومی از  
اقوام اترک بودند؛ و این زمان به سبب دولت و عظمت و شوکت ۱۰  
ایشان دیگر اقوام را جمله به این نام مخصوص گردانیده‌اند. و  
حکایت اقوام مذکور بر این نمط است که در قلم می‌آید. واللّه  
الموفق.

### قوم جَلایر

- ۱۵ و شعب ایشان و بعضی حکایات که بدان قوم تعلق دارد  
بیرون از آنچه در تاریخ چینگیزخان گفته آید.  
این اقوام در قدیم الاّیام بسیار بوده‌اند و هر شعبه‌ای از ایشان

امیری و پیشوایی داشته و در عهد چینگگیزخان و این زمان نیز  
 امرای بسیار از ایشان در توران و ایران بوده‌اند و هستند، و مقام  
 بعضی در موضع اَوْتَن بوده. و روایت می‌کنند که در زمان قدیم  
 لشکر ختای آن بعضی را چنان قتل کرده‌اند که اندکی توانستند  
 ۵ جَست. چون گریخته می‌رفتند، نُوْمُولُون را که خاتونِ دُوْتُوْمَین  
 بود بکشتند؛ چنانچه در داستان او بیاید. و دیگر اقوام جَلایر از  
 ایشان بازخواست کردند که چرا بر چنین حرکتی مذموم اقدام  
 نمودید و بدان سبب بعضی از ایشان را به قتل آوردند و بعضی  
 دیگر اسیر و بنده قایدو خان پسر دوم دُوْتُوْمَین و فرزندان و  
 ۱۰ خویشان ایشان شدند و به میراث از پدر به پدر به چینگگیزخان  
 رسیدند، بدان واسطه آن قوم اَتْگُو بُغُولِ وی بودند و بسیاری از  
 ایشان در زمان او و اَوُرُوغ او امیر و معتبر و محترم گشته‌اند  
 هر یک به سببی، چنانکه شرح آن داده شود.

و می‌گویند یُوْرْتِ ایشان قدیماً در قَرَاقُورُم بوده‌است و ایشان را  
 ۱۵ تعصب آن است که شتران نر کُورُخان را که پادشاه اَوِیغُور بوده  
 روغن می‌داده‌اند، بدان سبب نام ایشان بلاغه نهاده است و این  
 اقوام جَلایر ده شعبه بزرگ‌اند که هر یکی علی‌حده قومی بسیار  
 شده‌اند بدین تفصیل و ترتیب:

جَات، تُوْقَرَاوُت، قُنْگَقَاوُت، کُومَسَاوُت، اُورِیَات، نِیْلَقَان،  
 ۲۰ کورکین، طُولَانْگَقِیْت، بُورِی، شَنکَقُوت.

و از تمامت اقوام جَلایر مشهورتر و بزرگتر در عهد چینگگیز  
 خان مُوَقَلِی گُویَانْگَک بوده از قوم جَات، و تمامت لشکر دست چپ  
 چینگگیزخان او دانسته، و فرزندان او را نیز لقب گُویَانْگَک  
 می‌گویند، و معنی آن به زبان ختایی خان بزرگ باشد به وقتی که  
 ۲۵ چینگگیزخان او را به موضعی که قَرَاوُن جیدون می‌گویند با لشکر



گذاشته بود، اهل ختائی این لقب بر وی نهادند. و پسر او بُوغول گویانگ در عهد اُوگتائی قان قائم مقام پدر بود و این لقب چینگگیزخان بر وی نهاد.

- و هنتون نویان که امیری بزرگ از آن قوبیلای قان بوده، او را با پسر خود نوموغان به جانب قایدو به لشکر فرستاد، و سبب ۵ مخالفت شهزادگان او را گرفته اند و به قایدو سپرده، و بعد از چند گاه او را رها کرده، چنانکه شرح آن بیاید. و در این ولایت از قوم ایشان جاوقور امیر هزار بوده و برادرش اوموق و در زمان چینگگیزخان جوچی ترمیله و برادر او جوچی چاگوزغائی بوده اند، و بواسطه ایشان / میان چینگگیزخان و تاییچوتو جنگ افتاد به موجب ۱۰ که ذکر آن خواهد آمد.

- و جوچی ترمیله مذکور را پنج پسر بوده اند: قوتوقتو، قوتوقدر، قوندقائی، ایلگا، آرلن از فرزندان قوتوقتو. در تومن آلدو، القون، امیر هزاره [بوده؛ و...] فرزندان قوتوقدر پیش اوروغ چغتائی بوده اند و از فرزندان او بولاددزنائی را براق به ایلچی به ۱۵ حضرت اباقاخان فرستاد تا اسبان توپچاق بخواد. چون خبر آمدن براق بشنید اباقاخان فرمود تا او را بگیرتند و گفت به حیلت آمده بودی و دروغ گفתי. او عرضه داشت که چون بنده را می فرستادند از این قضیه و عزیمت آنجا خبری نبود. فرمان به نفاذ پیوست تا او را در زندان تبریز محبوس کردند. آنجا نماند؛ و از ۲۰ فرزندان او دیلچی نامی هست، پیش جیله می باشد. و پسر قوندقائی قورچی، بوغون شهنه گرجستان بود؛ و پسر بوغون تیموربوقا است که به راه قورچی پیش شهزاده خر بنده است.
- و ایلگائی نویان امیری بزرگ بود با هولاکو خان اینجا آمد و معروف و مشهور، و او را ده پسر بوده: پسر اول طغان در ولایت ۲۵

- مغولستان بماند و اینجا نیامد؛ و این طوغان را دو پسر بودند، که بدین ملک آمدند: قونچی و اوروم پسر دوم شیکتور نویان؛ و پسران او مهتر: چینگتو، دوم جیل، سوم جیتو، چهارم هندو، پنجم تگنه، ششم اوقونا، پسر سوم طوغان با چومقر بهم بود و دو پسر داشت: کوتن و کونچک. پسر کونچک ابوبکر نام امیر هزار ۵ است در خراسان پیش شهمزاده خربنده می باشد. پسر چهارم او ننکقیادای و پسر او ایتقون با کینگشو بهم می بود. پسر پنجم توغو و پسر او حسین. پسر ششم آقداش یازده ساله بود، در جنگ بزرگ کشته شد. پسر هفتم جلایر تائی پسر او قرابوقا ملازم شهمزاده بیری می باشد. [پسر هشتم] طغان بوقا، پسران او جلایر تائی و یغلاوو ۱۰ و جیلانچی. پسر نهم اوروغتو شکورچی اباقاخان بود در جنگ روم با توغو بهم کشته شد، و پسر او آقبال ملازم گیخاتو بود، پادشاه اسلام او را به یاسا رسانید بعد از ثبوت گناه. پسر دهم آقبوقا امیری بزرگ از آن گیخاتو بود، بایدو او را بکشت. پسران او حسین کورگان و موساپیل و اودونچی اند. ۱۵
- از این پسران ده گانه: شیکتور و طوغان و طوغان بوقا هر سه از یک مادر بوده اند، موکلون نام و امیر دیگر از قوم جلایر قدان نام ملازم چینگگپزخان بوده، پسر او داشته نام او اپلوگه، و این اپلوگه را با لشکر بهم به پسر خود اوگیتائی قان داد، سبب آنکه ۲۰ آتابک او بوده در زمان طفولیت، و راه پدری داشت و در چاغ اوگیتائی قان معتبر و معظم و پیر و امیر لشکر بود. می گویند پدر امیر آرغون در وقت قحط و تنگی امیر آرغون را به یک ران گوشت گاو به پدر اپلوگه نویان قدان فروخته بوده، و چون یک پسر خود را به راه کبتاولی به اوگیتائی قان داده بود، امیر آرغون را به راه ۲۵ نوکری با آن پسر داد و بنده و خدمتگار او بود. و چون مردی جلد

و کاردان و فصیح و عاقل بود زود کار او بالا گرفت و از مرتبه اقران و اکفا بگذشت؛ و آن حکایت در فصل اویرات بیاید.

و قایدو، ایلچی پیش ابا قاقخان فرستاده بود دانشمند نام پسر ایلوگه نوین بود و ایلوگه برادری داشت از او کوچکتر نام او ایلچیدائی، با قُمای آقای خود یکی شده، ایلوگه او را خواست ۵ کُشتن. گریخته پیش اُوگِتائی قَاآن رفت و او را بخواست. و ایلوگه وی را بدو بخشیده، و اُوگِتائی قَاآن این ایلچیدائی را با شیگی قُوتُوقُو بهم ملازم گردانید، تا صندلی او برمی گرفته و با شیگی قُوتُوقُو در اُزْدو می رفته، و آداب و رسوم و هنرها آموخته و بتدریج امیر معتبر شده؛ و به وقت جلوس مُنْگْگَه قَاآن بر تخت خانی گفته ۱۰ است که شما جمله قرار کرده اید و گفته که مادام که از فرزندان اُوگِتائی قَاآن گوشت پاره ای باشد، اگر در میان علف پیچند گاو آن علف را نخورد، و اگر در میان پیه پیچند سگ به آن پیه ننگرد؛ / ما او را به قَاآنی قبول کنیم و دیگری بر تخت ننشیند؛ چگونه این زمان دگرگون می کنید؟

۱۵

قُوبیلای قَاآن در جواب این سخن بر سبیل معارضه فرموده است که شرط چنین بود، لیکن شروط و سخن و یاسای قدیم پیشتر شما دگرگون کردید. اول آنکه چینگگیزخان فرمود که اگر از اُروغ ما کسی یاسا دگرگون کند آن را با تمامت آقا و اپنی باتفاق و کینگاچ ناکرده قصد او نکنند؛ شما چرا اَلْتَا لُوقَان را کشتید؟ ۲۰ دیگر اُوگِتائی قَاآن گفته بود که پادشاه شِیرامون باشد؛ شما چگونه به دل خود کُیوک خان را پادشاهی دادید؟ چون ایلچیدائی این سخن بشنید گفت بر این وجه حق با شما است. و این حکایت به جای خود مشروح بیاید.

و در عهد مُنْگْگَه [قَاآن] مُنْگاسار نویان از قوم جات امیری ۲۵

بزرگ و مہین یار غوجیان بود، و سبب رفعتِ مرتبہ و بزرگی او آن بوده کہ بہ وقتی کہ مُنگگہ قاآن با پدر خود تولوئی خان بہ جانب ولایت قپچاق بہ لشکر بر نشستہ و قپچاقان را گرفتہ، در آن جنگ کپچامپشی کردہ است؛ و مُنگگہ قاآن قپچاقان معتبر را بدو سپردہ تا ایشان را پیشتر ببرد و بہ اُردو رساند؛ در آن باب سعی بلیغ نمودہ. دیگر در آن زمان کہ فرزندان گُیوک خان با مُنگگہ قاآن مخالفت اندیشیدند، یار غوجی بزرگ او بود. روی و دل نادیدہ باریک پرسیدہ و گناہکاران را بہ یاسا رسانیدہ.

دیگر در وقتی کہ مُنگگہ قاآن بہ جانب ننگیاس بہ جنگ برنشستہ او نیز با وی بودہ و آنجا بماندہ. و از فرزندان او در این ملک ہندو قورنویان بود کہ او را مُنگگہ قاآن تومن توسامپشی فرمودہ بود و فرستادہ. و قورمشی و ایلتمور و دیگر پسران داشت. از قوم اوریات او گلای قورچی با ہولاگو خان آمدہ بود قراول شدہ. آروق و بوقا پسران او بودند و ملازم بندکی اباقا خان. یک نوبت آروق بہ رسالت بہ بندگی قاآن رفتہ کوک تمغا از آنجا آوردہ و اینجا شوسنجیان را تمامت بدو توسامپشی رفتہ.

بعد از آن بہ تربیت اباقا خان امیر شد و بوقا اول تمغاچی بود و خزائنہ پوستین می دانست. و در چاغ احمد و ارغون خان امیر معتبر شد؛ و کیفیت آن حال بہ جای خود گفتہ شود. و از خویشان ایشان قپچاق و فرزندان قپچاق غازان و اشک توغلی و آیتہ بیک بودند. و چہار ہزارہ براغان و قول بہ غازان حوالہ بود. از قوم توقراوت و اوروغ ایشان تایجی و پسرش بالٹو بہ روم بودند و بہ یاسا رسیدند. و برادر بالٹو، عیسی ہست امیر برطاس کہ امیر ہزار است ہم از جلایر است.

و امیری دیگر در عہد چپنگیز خان بودہ بوزکہ نام او را با

- جَبَه و سُوْبَاتَائِي نامزد اين ملك فرموده بود. هم در آن جانب آب  
 نماند. پسر او نَاوُرُچِي بِيْتِكُچِي قَاآن است. پيش از اين بِيْتِكُچِي  
 تِكُوْدَار بود. و در زمان چِينْگُگِزْخَان از جمله امراي هزاره دست  
 راست که ملازم بودند بَلَا نُويَان بوده؛ و به وقت آنکه سلطان  
 جلال الدين از آب سِنْد گذشته بگريخت؛ او را با لشکر بر عقب او ۵  
 به هندوستان فرستاد. چون او را نيافت بعضی از هندوستان را  
 غارت کرده باز گرديده و به بندگی چِينْگُگِزْخَان آمده و در چَاغ  
 قُوبِلَائِي قَاآن از فرزندان او ماقوئي نام جای او دانسته. و آهِن  
 اِيلْچِي که از پيش قَاآن آمده بود خويش او بوده. و در اين ملک  
 اوغان امير هزار که به سرحد کرمان می نشست و نُورِينِ اَخْتَاچِي ۱۰  
 که ملازم است، از خويشان وی اند. و او را برادری بزرگتر بوده  
 هم امير دست راست، نام او هَرَقَائِي قَسَار نُويَان.  
 و از جمله امراي هزاره دست چپ لشکر چِينْگُگِزْخَان يِيسُور  
 نام از اقوام جَلَاير بوده؛ و از فرزندان او کوروت به بندگی قَاآن  
 رفته بود به رسالت. و همچنين از دست چپ يکهزاره دو برادر ۱۵  
 دانسته اند از جَلَاير، نام يکی اُوْقَائِي قَالْجَاوُ و ديگر قَرَاچُو. و با  
 آنکه چنانکه ياد کرده شد بنده قدیم چِينْگُگِزْخَان بودند و از آن  
 پدران او، ايشان از ديگر امرا زيادت خدمت کردند؛ و چون ديرينه  
 حقوق ثابت داشتند، چِينْگُگِزْخَان خواسته که ايشان را از جمله  
 امراي بزرگ گرداند. راضی / نشده اند و گفته که ما را پدر تو ۲۰  
 يِيسُوگَائِي بَهَادُر پند داده است که گوسپند نگاه داريم. بدان سبب  
 يکهزاره می دانسته اند و گوسپندانِ خاص را نگاه می داشته.  
 سَاپَا پدر سَرَتَائِي نُويَان که در زمان طفوليت آرغُون خان در  
 خراسان و مازندران امير اُورْدُوِي او بود، و پسرش تَاچَار، از  
 نسل ايشان بوده اند. و چنان می گویند که در وقتی که قوم مِرْگِيت ۲۵

فرصت یافتند و خانه چینگگیزخان را غارت کردند، خاتون او را که به جوچی حامله بود، سبب آنکه در آن وقت میان مرگیت و اُونگ خان صلح رفته بود، پیش اُونگ خان فرستادند. و چون او را با پدر چینگگیزخان دوستی قدیم بوده و او را فرزند می خوانده، این خاتون را هم چون عروسان داشت و به نظر عفت و شفقت به وی نگریست. و چون امرا گفتند که او را می باید ستد، جواب داد که عروس من است شاید به نظر خیانت به وی نگاه کردن.

چینگگیزخان چون خبر یافت این ساپا را که جد سرتاق بوده به طلب آن خاتون فرستاد. اُونگ خان او را احترام و مراعات کرده بدو سپرد، و روی به بندگی چینگگیزخان نهادند. در راه جوچی در وجود آمد. و چون راه مخوف بود مجال مقام و ترتیب گهواره نیافتند. قدری آرد خمیر نرم کرد و او را در آن پیچید و در دامن خود گرفته، به آزرَم بیاورد تا اعضای او به درد نیاید. و نام او بدان سبب جوچی کردند که ناگاه در وجود آمده.

و برادر موقلی گویانگک طایسون نام يك هزاره دست چپ می دانسته، و از جمله خویشان ایلگای نویان امیر دُولادای باوُرچی بود. او را با هزاره بهم اُوگتای قاآن به کُوتان داده است، و اُولدغر قورچی که چهار اوردوی بزرگ چینگگیزخان را شهنه بوده، و يك صده از جمله هزاره خاص او دانسته، هم از قوم جَلایر بود. و به وقتی که چینگگیزخان لشکر به فرزندان می داد، امیری را از جَلایر به چغتای داده، نام او مَوگه، و پسرش ییسور امیر لشکر بَراق بوده، که او را یکَه ییسور می گفتند. والسلام.

## قوم سونیت

و قومی که ایشان را قَبْتَرُون می گویند که از سونیت منشعب اند  
از قوم قَبْتَرُون در این ملک کمتر بوده اند، اما از غلامان مغول که  
از اولوسِ قَاآن و قَائِدو و ثَوَقَتائی می آوردند از این قوم چند غلام  
هستند. و از قوم سونیت امرای بسیار بوده اند. و در زمان چینگگیز ۵  
خان چورماغون قورچی او بوده و بعد از وفات چینگگیز خان چون  
یکه جبّه و سوباتائی که به ایران زمین آمده بودند و به راه تیمور  
قَهْلَغَه بازگشته، به بندگی او گیتائی قَاآن رسیدند و اولچامیشی کرد.  
چورماغون را با چهار تومن لشکر تَمّا معین کرده بدین جانب  
روانه کردند و لشکر تَمّا آن باشد که بر لشکرها تخصیص کرده از ۱۰  
هزاره و صده بیرون کنند و به ولایتی فرستند تا آنجا مقیم شوند.  
و چندی از امرای بزرگ با او بهم آمده بودند از هزاره و تومن.  
و هرچند آن امرا از نسلی دیگر بوده اند، و ذکر ایشان در آن شعب  
بیاید، لیکن چون حال آن امیر حکایتی مفرد است هم اینجا که ذکر  
او آمده مشروح بگویم. ۱۵

از این لشکر يك امیر تومن بایجوتویان بوده از قوم بیسوت  
خویشاوند جبّه، و چون چورماغون نماند قَاآن بایجو را به جای او  
نصب فرمود؛ و چون هولاگو خان بدین ملک رسید، بایجو تویان در  
استخلاص بغداد سعی تمام نمود و کوچ نیکو داده، امیری تومن  
بر وی مقرر فرمود؛ و بعد از وفات او پسرش آداک تومن پدر ۲۰  
دانسته. و چون آداک نماند، آرغون خان بعضی از تومن وی به  
قیاتائی بُورالنّی توسامیشی فرمود، و بعضی را به غازان از قوم  
جَلایز که آقای اَشک تَغلی بود، و بعد از ایشان گیخاتوخان به  
آیتَه بک برادر غازان مذکور داد؛ و چون او با سوکا یکی شد پادشاه  
اسلام غازان خان او را به یاسا رسانید و آن لشکر را به پسر/ آداک ۲۵

سُولامیش فرمود. چون او دل دیگرگون کرد او را به یاسا رسانید و هزاره او را به توقاچار داد و دیگرها به هر کسی حواله کرد. و امیری دیگر از امرای تومن یاکاییسور بود از قوم قورلاس. و در زمان چینگگیزخان امیری بزرگ بود و با وی راه نقاچویی داشته، و چون بدین ملک آمدند مدتها تومن خود می دانسته، و بعد از او پسرش خواجه نویان جای او دانسته. و پسران خواجه نویان تونا و مولاقر که امیر هزار بودند و پسران تونا تور و توکورگان و بارولا و قورمشی بودند که ایشان را سبب آنکه بعد از آرغون خان با امرا بهم دل دگرگون کردند به یاسا رسانیدند. و یک امیر تومن دیگر ملکشاه بود که لشکری از او یغور و قارلوق و ترکمان و کاشغری و کوچائی جمع کرده بودند و به وی داده. چون وفات کرد جای او به پسرش هندو جاق دادند، و ملک قم را بی گناه بکشت؛ و بدان سبب امیر آرغون او را به حکم یرلیغ منگگه قان برادر طوس به یاسا رسانید، و خانه های او را بر او زوغ چهار پسر چینگگیزخان بخش کردند؛ و برادرش سالاریک را به جای او منصوب گردانیدند.

و در وقتی که کیتبوقا نویان در جنگ مصر کشته شد و سالار پیک با او بود گریخته باز آمد، هولاگوخان او را بدان سبب در گناه آورده به یاسا رسانید و آن هزاره ها به دیگر امرا حواله فرمود، از آن جمله یک هزاره این زمان باولدار دارد. و بعضی امرای هزار که با چورماغون آمده بودند و اکنون معلوم شده یکی پدر قراییسودز ساریچی بوده، که در روم امیر هزار بود، و یکی دیگر مینگک ایکامیش که علی بخشی پسر او بود، یک هزاره او یغور او می دانسته. امیری دیگر اسکّه نویان بوده، و چون نماند خویشاوند او جورمه نویان جای او دانست. فرزندان او کلتگائی



و طغائی اند.

امیری دیگر چغتائی بزرگ قورچیان بوده از قوم آرلات از خویشان بوقورچین نویان. او را ملحدان کارد زدند. پسران او دولادائی یازغوجی و بایتمور و قرابولغان و سرتاقتائی و پسر دولادائی آشیق تیمور، و پسر بایتمور توقیتیمور و قرابولغان مذکور ۵ امیر هزار بود. و یازغوجی و سرتاقتائی در جنگ تودان و توقو به روم مصریان گرفتند و آنجا بردند.

امیری دیگر چغتائی کوچک بوده. و چون در آن زمان چغتائی نماند نام او قورپق شد. و بعد از آن او را سونیتائی خواندند جهت آنکه از قوم سونیت بود. و در ابتدا امیر هزار بود. چون پدر ۱۰ طغاپار، قوتوبوقا نویان نماند، جای او به سونیتائی دادند؛ و پسران او: [امکچین بهادر] و طغائی بودند. و پسران امکچین: بورالغی و تاییبوقا. و پسران، بورالغی: جبرئیل و میکائیل.

چون سونیتائی نماند جای او به هولقوتو قورچی دادند از قوم منگقوت عم قتلغ شاه نویان. و در زمان ارغون خان به طغاپار ۱۵ دادند. و پادشاه اسلام غازان خان به آلدو توسامپشی فرمود. و دیگر امرا از قوم سونیت بسیار بوده اند، مثل آنکه در عهد چینگگیزخان امیری بود تیمور نام و برادری داشته نام او الیتیمور، باورچی بود از اردوی خاتون بزرگ چینگگیزخان مادر چهار پسر بورتته فوجین، و از هزاره خاص يك صده او دانسته و هم در عهد او ۲۰ امیری دیگر از دست راست بوده نام او اوگلی چربی. و یکی از دست چپ نام او تمودر نویان قورچی چینگگیزخان بوده و پسرش داشته بغایت بلند بالا و چابک. در عهد منگگه قان نام او مبارک قورچی شد و در مزاج او پاره ای ضعف و سستی بوده و بدان منسوب گشته. و امکچین و بوقدائی آقچای از فرزندان و خویشان ۲۵

تیمودر نوبیان اند و اپلوگان جاساؤل که در عهد آباقاخان بود از قوم سونپت بود. حالی این مقدار معلوم است.

### قوم تاتار

از قدیم باز نام ایشان در جهان مشهور بوده  
و شعب فراوان از ایشان منشعب گشته

۵

و مجموع آن اقوام هفتاد هزار خانه بوده اند و موضع و مقام و یورت های ایشان قوم قوم و شعبه شعبه علی حده معین بوده و به حدود / ولایت ختائی نزدیک؛ و یورتی که به ایشان مخصوص تر 33/ است موضعی است که آن را بویورتاؤور گویند و اکثر اوقات ایل و مطیع و خراج گزار پادشاهان ختائی بوده اند، و به هر وقت بعضی از ایشان سرکشی و عصیان می ورزیده، و پادشاهان ختائی به دفع ایشان لشکر بر می نشانده اند و باز در تحت فرمان می آورده. و نیز با یکدیگر مخالفت و منازعت کردند، و سالهای بسیار میان آن اقوام جنگ قائم گشته و محاربتی می افتاده.

۱۵ می گویند در زمانی که اقوام تاتار و دوزبان و سالیجیوت و قتیقین با همدیگر جمع شده اند جمله در زیر رودخانه هایی می نشستند که چون جمع شوند رودخانه آنقوره موران می شود، و رودخانه ای بغایت بزرگ است، و قومی مغول آنجا می نشینند. ایشان را اوسوتو منگقون می گویند. و آن حدود این زمان... تعلق ۲۰ می دارد. و آن رودخانه به نزدیکی شهری است قتقاس نام، و آن جایگاه این رودخانه و رودخانه کیمز بهم می رسند؛ و آن شهر از ولایت قیرقیز است.

و تقریر می کنند که این آب به ولایتی می رود که نزدیک آنجا

دریایی است تمامت نقره، و نام آن ولایت آلاچچین آدوتان مَنگگُو  
 بلاورنان(؟) و می‌گویند اسپان ایشان تمامت آلا می‌باشند. هر  
 اسبی به جتّه چون اشتری چهارساله؛ و تمامت آلات و اوانی ایشان  
 از نقره است؛ و مرغ بسیار می‌باشد؛ و سُورَقَقْتَنی بیکی سه امیر  
 را تونکلیق از قوم گُوجُگُور و باکجو از قوم قَرَاوُت و مُونْکُگُور ۵  
 جتّه از قوم... با یک هزار مرد به کشتی فرستاد و نقره بسیار به  
 ساحل آوردند، لیکن در کشتی نتوانستند نهاد. و از آن لشکر سیصد  
 نفر زیادت باز نیامدند؛ باقی در هوای عفن و نم بافراط هلاک  
 شدند؛ و هر سه امیر به سلامت باز آمدند و عمر دراز یافتند.

و این قوم به کاردزنی شهرت داشته‌اند و بواسطهٔ اندک گفت و ۱۰  
 گوی از سرِ جهل یکدیگر را به کارد و شمشیر زدندی بی‌محابا  
 مانند کُرد و شُول و فرنیج. و یاساقتی که این زمان در میان مُغول  
 هست در عهد ایشان نبوده. و کینه و غضب و حسد بر طبیعت  
 ایشان غالب. و با وجود کثرتی که ایشان را بود اگر موافقتی با  
 یکدیگر داشتندی و مخالفت نه، دیگر اقوام از ختاییان و غیرهم، ۱۵  
 هیچ آفریده با ایشان مقاومت نتوانستی؛ و با آنکه خصومت و  
 تنازع میان ایشان واقع بود، در قدیم‌الایام اکثر اوقات بر اغلب  
 اقوام و ولایات مستولی و مسلط بوده‌اند، و با جاه و شوکت و  
 حرمت تمام و از غایت عزّت و حشمت دیگر اصنافِ اتراک علی  
 اختلاف طبقاتهم و اسامیهم خود را به نام ایشان مشهور کرده‌اند ۲۰  
 و همه را تاتار می‌گفته.

و آن اصناف مختلف جاه و منصب خود در آن دانستندی که خود  
 را به ایشان مخصوص گردانند و به نام ایشان مشتهر شوند،  
 چنانکه در این زمان بواسطهٔ دولت چینگگیزخان و اُورُوغ او چون  
 ایشان مُغول‌اند و دیگر اقوام اتراک مانند جَلایِر و تاتار و اُویرات ۲۵

و اُونُگوت و کِرایت و نایمان و تَنگُت و غیرهم که هریک را اسمی معین و لقبی مخصوص بوده جمله از روی تفاخر خود را مُغول می‌گویند؛ با وجود آنکه در قدیم از این اسم استنکاف داشته‌اند. و فرزندان ایشان اکنون موجوداند چنان تصوّر دارند که ایشان از قدیم باز به اسم مُغولی منسوب و موسوم‌اند؛ و نه چنین است.

چه در قدیم از مجسوع اقوام اتراک صحرانشین مُغول یک قوم بوده‌اند، و چون عنایتِ ربّانی در حقّ ایشان بوده و آن سرّ در ضمن آنکه چپَنگُگِزخان و اُورُوغ او از نسل مُغول باشند و شعبه‌های بسیار از ایشان بادید آمده، بتخصیص از زمان اَلان قُوا باز که کمابیش سیصد سال باشد، شعب بسیار که ایشان را از اقوام نپُرُون می‌گویند پیدا شده و معتبر و معظّم گشته‌اند و جمله به اقوام مُغول معروف شده. و سایر اقوام را در آن زمان مُغول نمی‌گفته‌اند. و چون شکل و هیأت و لقب و لهجه و رسوم و شیوه ایشان به یکدیگر نزدیک بوده، هر چند در قدیم اندک تفاوتی در لهجه و عادت داشته‌اند، و این زمان به جایی رسیده که اقوام خِتائی و جُورچه و نَنگِیاس و اُویغور و قِیچاق و تُرکُمان و قازلوق و قَلچ، و جماعتِ اسیران و اقوام تازیک که در میان مُغول پرورده شده‌اند، ایشان را نیز مُغول می‌گویند. و آن جماعت نیز جاه و منصب خود را مصلحت در آن دانند که خود را مُغول گویند. پیش از این نیز به سبب قوّت و شوکت تاتار همین قضیه بوده؛ و بدین سبب هنوز در بلاد خِتائی و هند و سند و چین و ماچین و بلاد قیرقیز / و کِلار 34/ و باشغُرد و دشتِ قِیچاق و ولایات شمال و اقوام اعراب و شام و مصر و مغرب تمامت اقوام اتراک را تاتار می‌گویند.

۲۵ و این اقوام تاتار آنچه معروف و مشهوراند هریک به انفراد

لشکری و پادشاهی داشته، شش قوم اند بدین تفصیل:  
 توتوق لئوت تاتار، آلچي تاتار، چغان تاتار، کويپن تاتار،  
 ترآت تاتار، برقوی تاتار

و قوم توتوق لئوت معتبرترین اقوام تاتاراند. و عادت چنان  
 است که هر شخص که از این قوم باشد اگر نرینه بود او را توتوق  
 ۵ لیتائی گویند؛ و اگر مادینه بود توتوق لیچین؛ و از آن آلچي تاتار  
 آلچتائی و آلچین. و از آن کويپن کويتائی و کويچین؛ و از آن ترآت  
 تراتی و تراوچین.

و هرچند این اقوام را با یکدیگر محاربه و مجادله بسیار بوده  
 و پیوسته به قتل و نهب و غارت یکدیگر مشغول، لیکن اتفاق چنان  
 ۱۰ افتاده که میان ایشان و اقوام مغول جنگ و خصومت واقع شده،  
 و در آن باب با هم متفق بوده اند و میان ایشان خون و کینه دیرینه  
 واقع گشته، به سبب آنکه در زمان قبل خان که خان زمره مغول بود،  
 و اکثر اقوام قیات اوروغ وی اند و اقوام مغول نیزون عم زادگان  
 او، و دیگر شعب مغول که پیش از او هریک به اسمی و لقبی  
 ۱۵ مخصوص بوده اند، جمله اعمام [و] اجداد او بودند و تمامت به  
 اسم خویشی و دوستی با وی یار و متفق، و در شداید و وقایع او  
 را یار و معین، اتفاق افتاد. و ساین تگین نام برادر قوآقوُلُقو از  
 قوم قنقرات که خاتون قبل خان بود رنجور شد، و قامی از قوم تاتار  
 چرقل بُودوی نام را جهت معالجه او طلب داشتند. بیامد و او را  
 ۲۰ قاملامپشی کرد، و ساین تگین بمرد. آن قام را تعهدی کردند و با  
 خانه فرستادند.

بعد از آن آقا واپنی ساین تگین رفته اند و آن چرقل قام را  
 کشته؛ و بدان سبب میان قوم تاتار و ایشان خصومت بادید آمده  
 و پسران قبل خان را بواسطه انداقودایی ساین تگین معاونت اقوام  
 ۲۵

او لازم و ضروری گشته و بدان سبب میان ایشان و تاتار منازعت و مخاصمت و محاربه واقع شده و بکرات جنگ کردند. و از جانبین به هر وقت که فرصت می یافتند یکدیگر را می کشتند و غارت می کرد. و سالهای بسیار این محاربه و خصومت قایم مانده.

۵ و هم در اوایل حال تاتار در فرصتی هَمْبَقَائِ خان را که از جمله پادشاهان و مقدمان اقوام تَائِچِیُوت بود از جمله عمزادگان قَبْلُ خان و اُورُوغ وِی اند، به موجبی که در داستان شعب ایشان آمده بگرفتند. و سبب آنکه می دانستند که پادشاه خِتای آلَتان خان از قَبْلُ خان رنجیده بواسطه آنکه ایلچیان و نُوکُران آلَتان خان را کشته بود، چنانکه در [آن] داستان بیاید، و قصد او و اقوام مُغول ۱۰ که تمامت خویشان او بودند و با وی متفق می کرده و کینه ایشان در دل داشته و تاتار مطیع و متابع او می بودند، هَمْبَقَائِ قان را پیش او فرستادند. و نیز جهت آنکه خویشان دیرینه کینه و دشمنی با وی داشته بودند، بر این جرأت و ابرام اقدام نمودند. و پادشاه خِتای فرموده تا هَمْبَقَائِ قان را به مسمار [آهنین] بر درازگوش ۱۵ چوبین دوزند. او گفته است که مرا دیگران گرفته اند نه تو. لایق نیست و مصلحت نباشد و از مرقت دور بود که با من این نوع حرکت ناپسندیده رود، و اقوام مُغول که جمله خویشان من اند به کین و مکافات قیام نمایند، و ترا و ملک ترا از این معنی زحمت رسد.

۲۰ آلَتان خان آن سخن را مسموع نداشته و هَمْبَقَائِ قان را بر درازگوش چوبین دوخته هلاک گردانیده؛ و نُوکُرِی از آن او، بُلَغَچِی نام، را اجازت داد تا برود و آن خبر بد نزد قوم مُغول برد.

بعد از آن قوتلخان با لشکر مُغول به جنگ پادشاه خِتای رفته و آن ولایت را غارت کرده. و این حکایات بشرح در داستان قَبْل خان بیاید. ۲۵

و دیگر بار اقوام تاتار فرصتی یافته‌اند و اُوکین بَرَقاق را، که پسر مهین قَبْلُخان بود و جدِ اقوام قِیاتِ یوزکین، بگرفتند و پیش آلتان خان فرستادند، تا او را بر درازگوشِ چوبین دوخته بکشت. و بدین اسباب اقوام مُغول را با پادشاه خِتائی و اقوام تاتار بغض و عداوت زیادت گشت، / و تا زمانِ چینگگیزخان همواره ۵ با یکدیگر جنگ و محاربه می‌کرده‌اند و از هر جانب بر دیگر بیرون می‌آمده و قتل و تاراج می‌کرده. و عاقبة الامر، چنانکه در داستان چینگگیزخان و اُوروغ او گفته شود، تمامت اقوام تاتار و پادشاهانِ خِتائی را علف شمشیر کرده‌اند، و جمله را زبون و اسیر خویش گردانیده، و مجموع آن ولایات را در تحتِ تصرّف و فرمان ۱۰ آورده؛ چنانکه امروز مشاهده می‌رود.

و از جمله مصافها که در هر وقتی هر پادشاهی از مُغولان با مقدّم و پادشاه تاتار کرده بعضی یاد کرده شود. یکی آنکه از پادشاهان تاتار شخصی نام او مَتر با قَدّان بَهاذر پسر قَبْلُخان جنگ کرده و در صدمه اول قَدّان بَهاذر [نیزه] بروی و زین اسبش ۱۵ زد، چنانکه او را با اسب بهم انداخته؛ و هرچند مجروح شده از آن زخم نمرده، لیکن مدّتی مدید مبتلا بوده. چون صحت یافته باز به جنگ آمده. و قَدّان بَهاذر دیگر بار نیزه چنان بر پشت او زده که از مُهره‌های پشتش گذر کرده و بر فور مرده، و لشکر او را غارتیده. و این حکایت بشرح در داستان قَبْلُخان و پسران او آمده. ۲۰ دیگر آنکه در زمان چینگگیزخان هرچند پیشتر از آن با تاتار جنگها کرده بود، يك نوبت فرصت یافته و مستولی گشته و بسیاری از ایشان کشته و غارت تمام کرده. و آن حال چنان بوده که بعضی اقوام تاتار که مقدّم [و] پادشاه ایشان مُوجین سَلْتُو بوده، با پادشاه خِتائی آلتان خان مصاف کرده‌اند و تمرّد نموده؛ و پادشاه خِتائی لشکر ۲۵

برنشانده و امیری معظم چینگسآنک نام را مقدم ایشان گردانیده،  
 فرستاده تا با ایشان محاربت کنند. ایشان چون طاقت مقاومت  
 نداشتند، هراسان شده اند و باز پس نشسته، به هزیمت می آمده اند.  
 چینگگیزخان آگاهی یافته و در آن فرصت با لشکری که پیرامن  
 ۵ او بود برنشست و بر ایشان زد و بسیاری را بکشت، و هر آنچه  
 داشتند غارت کرد. و مشهور است که در آن جنگ از جمله اولجانیها  
 که یافته بودند گهواره ای نقره گین و لحاف زر دوخته بود و  
 انواع نعمتهای دیگر. چه در آن عهد اقوام تاتار منعم ترین تمامت  
 صحرائشینان بودند و متمول تر. و بعد از آن پسران موحین سؤلئو  
 ۱۰ مذکور الاق اودور نام و برادرش قیزقیز تایشی، چنانکه در داستان  
 چینگگیزخان بیاید، با هر طایفه ای از اقوام مغول و غیرهم متفق  
 می گشته اند و با چینگگیزخان مصاف کرده. و چون حق تعالی  
 چینگگیزخان را قوی حال گردانید و دشمنانی را که داشت مانند  
 اقوام قتقین و سألجیوت و تایچیوت و دوزبان و اونگ خان، پادشاه  
 ۱۵ کرایت، و تایانگ خان و کوشلوك خان، پادشاه نایمان، و توقتئا  
 بیکی، پادشاه مزگپت، و دیگران که با وی عداوت داشتند، همه را  
 مقهور کرد.

زمره تاتار که به هر وقت به مدد و معاونت این اقوام می رفتند  
 عاجز ماندند؛ و جهت آنکه خونی و اعدای چینگگیزخان و پدران  
 ۲۰ او بودند، بفرمود تا ایشان را قتل عام کنند و هیچ يك را زنده  
 نگذارند، تا به حدی که یاساق فرمود که زنان و کودکان را نیز  
 بکشند و آبستان را شکم بشکافند، چنانچه بکلی مستأصل شوند؛  
 چه ماده فتنه و فساد بودند. و از اقوام و قبایل اقارب چینگگیزخان  
 بسیاری کشته، و هیچ آفریده را مجال نبود که حمایت آن قوم کند  
 ۲۵ یا ایشان را پنهان دارد، و یا تایی چند که از ایشان مانده بودند



خود را ظاهر و مشهور گردانند. لیکن در اوایل دولت چینگگیزخان و بعد از آن نیز اقوام مغول و غیر مغول از تاتار دختران را جهت خود و اُورُوغِ خود خواسته بودند و به ایشان داده؛ و چینگگیزخان نیز از ایشان دختر سته. چه از خواتین او پیسُولون و پیسُوگان از تاتار بودند. و خاتون برادر بزرگتر چینگگیزخان ۵ جُوچی قَسار هم از ایشان خواسته بود، و امرای بسیار نیز دختران ایشان سته بودند؛ بدان سبب در خفیه بعضی کودکان تاتاریان را پنهان داشتند.

و چینگگیزخان از قوم تاتار يك هزار را حواله به جُوچی قَسار کرد تا همه را بکشد. او رضای خاتون خود را و شفاعتی که می کرد ۱۰ از آن جمله پانصد را کشته و پانصد را پنهان داشته. / و من بعد چون چینگگیزخان را معلوم شد از جُوچی قَسار رنجیده و فرموده که از گناهان جُوچی قَسار یکی این است؛ و يك دو گناه دیگر داشته که در داستان او مشروح گفته شود.

فی الجمله بعد از غضب چینگگیزخان بر قوم تاتار و نیست ۱۵ کردن ایشان معدودی چند در هر گوشه ای هر يك به علتی باز ماندند، و کودکان را که پنهان داشته بودند، در اُورْدوها و خانه های امرا و خواتین ایشان که از قوم تاتار بودند پرورش یافتند؛ و از بعضی زنان آبستن که به قتل نیامده بودند بچگان در وجود آمدند. و طایفه ای که از قوم تاتار در این عهد هستند اُورُوغ ۲۰ ایشان اند. و از آن جماعت هم در زمان چینگگیزخان و هم بعد از او بعضی امرای بزرگ و معتبر شدند و معتمدالملک اُورْدوها گشتند. و راه اوتگو بُولی بر ایشان اطلاق رفت؛ و بعد از آن تا به این تاریخ امرای معظم در هر اُورْدو و هر اُلوس بادید آمدند. دیگر باره از اُورُوغِ چینگگیزخان دختر به ایشان دادند و از ۲۵

ایشان بخواستند؛ و بسیاری نیز از آن قوم که امیر نشده‌اند و اضافت لشکرها گشته در هر اُلُوس هستند، هر يك از ایشان دانند که از کدام شعبه تاتارانند.

و از جمله کودکان تاتار که در زمان چینگگیزخان معتبر و امیر شده‌اند و او و خواتین او ایشان را تربیت کرده یکی قوتوقو نویان ۵ بود که او را شپگی قوتوقو نیز گفته‌اند. و حال او چنان بوده که در وقتی که قوم تاتار را غارت کرده بودند و هنوز چینگگیزخان فرزند نداشته و خاتون مهین او را بُورته فوجین آرزوی بچه می‌بوده، چینگگیزخان ناگاه بچه‌ای را دید بر سر راه افتاده. او را برداشته و پیش بُورته اُوجین فرستاد که چون همواره آرزوی بچه‌داری او را به راه فرزندى پیروز و نگاه‌دار. خاتون او را چون فرزندِ صُلبی بر کنارِ خویش به اعزاز و اکرام تمام می‌پرورده، و چون بزرگ شد او را شپگی قوتوقو می‌گفتند، و قوتوقو نویان نیز می‌گفتندی. و او چینگگیزخان را اِیچَه می‌گفته یعنی پدر، و بُورته اُوجین را بر پگان اِیکه. ۱۵

و می‌گویند در وقتی که بُورته اُوجین وفات کرده بود دست در مرقد او زده و فریاد می‌کرده که ای صایِن اِکَه مِنُو، و بر این شیوه بر وی زاری کرده. و بعد از چینگگیزخان در حیات بوده و اُوگِتائی قان او را آقا می‌گفته و بالای مُنگگه قان با پسران بهم می‌نشستی؛ و ملازم فرزندان تولوی خان و سوزققتنی بیکی بوده. در چاغ بلغاق اریغ بُوکا نماند، و از فرزندان او یکی در بندگی قان می‌باشد. و هشتاد و دو ساله بود و یازغوها به راستی پرسیدی و مراعات و مواسات گناهکاران بسیار کردی؛ و سخن مکرر گردانیدی تا نباید که از خوف و بیم مُقَرّ شده. و گفتی مترس و راست بگوی. ۲۰

و در بحث یازغوچیان مشهور شده بود که از آن وقت تا این ۲۵

زمان در ولایت مغولستان و آن حدود بنای یازغوها بر قواعد شیوه و طریقه او می‌نهند، و اسباب بزرگی او بسیار بوده؛ بعضی نوشته شد و دو سبب دیگر زوات صادق القول تقریر می‌کنند: یکی آنکه در سن پانزده سالگی بود. وقتی اوردوها چینگگیزخان در زمستان کوچ کرده بودند و سرما بغایت و برف بی‌اندازه بود و کوچوگور ۵ نویان از قوم بسوت باشلامیشی اوردوها می‌کرد، ناگاه بکنار راه گله‌ای آهو بر سر برف می‌دویدند. قوتوقو با کوچوگور گفت: این آهوان را خواهیم دوانید، چه بواسطه بسیاری برف نتوانند دوید، و ایشان را بیندازم. کوچوگور گفت: شاید. او بر عقب آهوان بدوانید. شب را چون اوردوها فرو آمدند، چینگگیزخان او را ۱۰ طلب داشت. نیامده بود. حال او از کوچوگور پرسیده. گفته است که بر عقب آهوان برفت.

[چینگگیزخان] بغایت رنجیده و گفته که آن کودک در برف و سرما هلاک شود؛ و به چوب گردون کوچوگور را زده. خوفتن گاه قوتوقو رسیده. چینگگیزخان پرسیده که چه کردی؟ گفته است که ۱۵ از جمله سی آهو سه تا زیادت نتوانستند بیرون رفت، باقی را جمله زدم و در میان برف انداخته. [چینگگیزخان] از مردانگی آن کودک سخت متعجب مانده. کوچوگور نویان با جمعی نوکران فرستاده تا آن آهوان را آورده‌اند. / و قوتوقو بدان سبب بر دل او ۱۳۷ محبوب گشته.

۲۰ و یکی آنکه پیش از آن در سن دوازده سالگی روزی چینگگیزخان برنشسته بود و خانه از مردم خالی مانده. سواری دزد یاغی از اقوام تاپچیوت گذشته. پسر کهین چینگگیزخان طفل پنج ساله بوده، و او بیرون خانه می‌دوید و بازی می‌کرد. آن تاپچیوتی او را از پشت اسب در ربود تا ببرد. و سرش را در بغل گرفته، مادر ۲۵

او آمده و دستی از آن دزد گرفته. و قوتوقو دویده و دست دیگر گرفته. و دزد سر آن شهزاده را می‌فشرده، و به هیچ‌وجه او را از دست آن دزد خلاص نمی‌توانستند کرد. سگی برآق که گوسپند را نگاه دارد، برجسته و بر دزد حمله کرده و شاهزاده را از دست او بیرون آورده‌اند. و برائز چینگگیزخان رسیده و بر عقب آن دزد کس فرستاده، و او را دریافته‌اند و کشته. و آن حرکت مردانه قوتوقو و کاویدن او با دزد بغایت پسندیده.

دیگر دو کودک بوده‌اند هر دو برادران یکدیگر، یکی را نام قولی و دیگر را قرأمنگتوآوه. و از توتقلیوت تاتار بودند و دو خاتون چینگگیزخان که از قوم تاتار خواسته بود، پیسولون و پیسوگان، چون از آن استخوان بودند، بر آن دو کودک شفقت نمودند و ایشان را از چینگگیزخان بخواستند؛ و بدیشان بخشید. و هر دو در اوردوی پیسولون به راه باورچی می‌گردیدند. قولی که بزرگتر بود هم در آن زمان معتبر شده و چینگگیزخان بر وی اعتماد نموده و امیر گشته، و بعد از او به اوردوی تولویخان تعلق داشته و بغایت محترم بوده.

بعد از تولوی خان امیری را خواستند که بزرگ اوردو و مقدم امرای پسر تولویخان سویوکیو باشد. سوزققتنی بیکی به اتفاق پسران و امرای خود قولی نویان را اختیار کرد. او با سوزققتنی بیکی گفت که چگونه مرا به چنین کسی می‌دهید؟ جواب دادند که اوروغ تولویخان است. او گفت من می‌خواستم که خدمت پسری کنم که از تو در وجود آمده باشد. غرض از این سخن آنکه مرتبه او چنان بود که برابر پسر تولویخان، سویوکیو، که او را بدو می‌دادند، چنین گستاخ سخن می‌توانست گفت. و از پسران او در این ملک دوزبائی نویان امیرلشکر دیار بکر بود؛ و

پسر دُورْ بایِ بُورْ اُجو و پسر بُورْ اُجو دِپَنگِیز، که امیر هزار است.  
 اما قَرَا مُنْگُتُو اُو هَه در چاغِ چِپَنگِیز خان زیادت شهرتی نیافت؛  
 و او را پسری بود سالی نام. در عهدِ مُنْگَکَه قَاآن امیر و معتبر  
 گشت. و سبب آن بود که در ولایتِ تَنگُفوت دو قلعه بوده نام یکی  
 تُوکُجی و دیگر توقسنبه. و مُنْگَکَه قَاآن به نفس خود آن را محاصره ۵  
 کرده از دور نگاه می کرد تا چگونه جنگ می کنند. شخصی کوتاه  
 خود را دید که نیزه بر دست گرفته بر بارو می رفت؛ و از آن طرف  
 شخصی شمشیر به دست گرفته به قصد او بر اثرش می آمد. او  
 برنگشت و بر سر دیوار نشست و نیزه بر گردن شمشیردار زد و  
 بینداخت.

۱۰ مُنْگَکَه قَاآن چون آن دلاوری دید پسندید، و در حال فرمود تا  
 آن شخص را به نشانِ خُودِ کوتاه از میان لشکر طلب کردند و به  
 بندگی او آوردند. به خود او را باز شناخته، و چون حال پرسید و  
 هم بدان موجب تقریر کرد که مشاهده فرموده بود، یقین دانست  
 که او است. او را سِیُوزْ غامِیشی فرمود و امارت داد و در خدمت ۱۵  
 ایناق و معتبر گشت.

و پیش از وقوعِ این حال دو تُوْمَانِ لشکر را بر سرحدِ  
 هندوستان فرستاده بود و فرمود در قُنْدُوزْ بَغْلان و حدود بدخشان  
 باشد؛ و امیری ایشان به مُوَنگَدُو نامی داده بود. و چون او نمانده  
 به هُوَقُوتُو نامی داده. و او نیز وفات کرده، این سالی نُوْیان را به ۲۰  
 جای وی به امیری آن دو تُوْمَانِ لشکر فرستاده. و در آن وقت بود  
 که هُوَلَاگُوخان را به ایران زمین نامزد فرموده بود.

مُنْگَکَه قَاآن با سالی نُوْیان گفته که ولایتی که تو آنجا می روی  
 سرحدِ هندوستان و خراسان است و به ولایت و ممالکی که هُوَلَاگُو  
 می رود پیوسته. تو همچنان خواهی بود که شعبه ای از لشکر او. ۲۵

- یعنی کارِ تو و لشکرِ تو حواله بدو است و ترا به فرمانِ وی می باید بود. و آنگاه سالی نویان پرسید که تا کدام وقت آنجا باشم؟ فرمود که همیشه آنجا خواهی بود. سالی نویان لشکر به هندوستان و کشمیر / کشیده و بسیار ولایت مستخر کرده و غارتها آورده؛ و ۳۸/ جهت هولاگوخان برده هندوی بسیار فرستاد. و اکثر هندوان که اینجا در دیه‌های اینچو می باشند از آن جمله اند.
- و بعد از او پسر او الدو نویان آن لشکر را دانست. و برادران الدو یکی ابشقا است که ممالکِ روم و لشکرهای آنجا او می داند؛ و دیگر الکن که امیر هزار است. و الدو را دو پسر است: یکی بکتوت که امیر لشکر قراونه که در خراسان می باشد، و یکی دلتک ۱۰ که ملازم بندگی حضرت است. و در زمان چینگگیزخان پیسولون خاتون عرضه داشت که قولی نویان و برادرش مونگتو او هه بزرگ شدند و ملازم اند و در محل اعتماد آمده. و از آقا و اپنی و قوم ایشان به هر موضع هستند. اگر یرلیغ شود ایشان را جمع گردانند.
- فرمان شد و جمله تاتار را که مانده بودند جمع کردند. و هر چند خویشی ای نداشتند به ایشان پیوستند و متعلق ایشان شدند. و از آن تاتاریان که ایشان جمع کرده بودند درین ملک سی خانه هستند. الدو نویان عرضه داشت که حکم یرلیغ پادشاه اسلام غازان خان خلد الله ملکه شد تا هزاره قدیم را گرد کردند و پیش ایشان اند. ۱۵
- و پیسولون خاتون و پیسوگان چنانچه ذکر رفت هر دو خاتون چینگگیزخان بوده اند، برادری داشته اند نام او قوتوقوت. امیری بزرگ بوده و یک هزاره دست چپ لشکر چینگگیزخان او دانسته. جوزمه کورگان که در این ملک بود و نوقدان خاتون اولین اباقاخان، مادر گیخاتو، برادرزادگان قوتوقوت مذکور بودند. و ۲۰ چینگگیزخان را قومه ای بوده از قوم تاتار، نام او معلوم نیست و ۲۵

پسرِ کهنتر او اورچغان از او در وجود آمده بود و در جوانی وفات یافت. و از قوم چغان تاتار، در این ملک گِرائی و برادرش دُولادائی، و برادران او محمد و خندان [و] پسران ایشان اند. و کُوزبوقا بهادُر که چریک و سرحدّ خَرْتَبَرْت و مَلّاطیه می‌داند، هم از این قوم است.

۵

و از قوم کُویپِن تاتار سَمَقار نُویان که آقَتاچی هُولاگُوخان بود، و در زمان اباقاخان امیرِ معتبرِ معظّم شد، و طوغان و مُولائی و کُویتئی پدر بوقا قُوزچی از این قوم بودند. و از قوم ترآت تاتار در این ملک کسی معتبر و مشهور معلوم نیست، و همانا از لشکریان بسیار باشند، اما چون معتبر و مشهور نیستند تفتّص نرفت.

۱۰

و از قوم آلچی تاتار در این ملک کسی معتبر و معروف نیست که لایق نوشتن باشد، لیکن در اُلوس جُوچی خان خاتون بزرگ بائو پسر جُوچی خان بُوراقچین نام از آلچی تاتار بوده، و خاتون تودائی مُنگگه پادشاه آن اُلوس توره قُوتلوق نام هم از این قوم بوده.

۱۵

و از امرای بائو اپتقرا نام امیری بزرگ بوده هم از این قوم بوده. و از امرای مُنگگه تیمور، هم پادشاه آن اُلوس بیکتیمور نام امیری بزرگ هم از این قوم بوده.

و از امرای تاتار که نسب ایشان محقق و معلوم نشده که از کدام قوم است. یکی پیسون تُو آقَتاچی بوده، امیر آقَتاچیان چهار کزیک چینگگیزخان. و یک صده از هزاره خاص چینگگیزخان او دانسته؛ و به اُزدوی بزرگ بُورته اُچین تعلق داشته؛ و او را پسری بوده نام او بیکداهش. قُوبلای قان او را به رسالت پیش هُولاگُوخان فرستاده بود. و بعضی امرا و خواتین و معتبران اقوام تاتار و حکایاتی که به ایشان منسوب است و معرفت و احوال ایشان از هر کس حاصل گشته و از هر کتاب معلوم شده مفرد

۲۵

نوشته می‌شود.

آورده‌اند که چون قورپدای باتیر و کوموس سَیجَانْگ از آلچې تاتار هر دو به جنگ سارپق خان که پادشاه کرایت بود روانه شدند، و قورپدای باتیر پیشروی کرد، کوموس سَیجَانْگ با او گفت: پیشروی می‌کنی اما بحقیقت در قراوول و یاساوول نصب ۵ کردن و احتیاط به جای آوردن تقصیر خواهی کرد. مصلحت در آن است که من پیش روم. قورپدای باتیر گفت: تو جهت آنکه فرزندان و برادر خلف بودی می‌خواهی که راه و روش جدان و پدران ماتقدم را غصب کنی، مصلحت در آن باشد که تنها بروی و غارت و هرچه خواهی کنی. و با لشکر خود بازگردید. کوموس سَیجَانْگ جواب ۱۰ داد که من بی تو / غارت کردن نمی‌توانستم. و لشکر را روانه کرد و برفت.

سارپق خان کُوج کرده می‌آمد. سه نوبت او را غارت کردند و فوج لشکر را جهت غارت می‌گذاشتند و بر عقب او می‌رفتند. ۱۵ آخر الامر کوموس سَیجَانْگ با سیصد سوار در پی او می‌رفت. لشکر سارپق خان با خود اندیشیدند که این لشکر خصمان بی‌قفا و گجیگه می‌آیند. بدان سبب دلیرانه بر ایشان حمله کردند و کوموس سَیجَانْگ را از لشکر جدا کرده دستگیر کردند. سارپق خان از او پرسید که کجا می‌آمدی؟ گفت: شنیده بودم که در پشته بُورْقان شاخه‌های خوب بالیده است، می‌آمدم تا جهت تیر چوب ببرم. ۲۰ سارپق خان گفت: جهت بریدن نیکو مردانه بوده‌ای. و بدو کژ نگریست. کوموس سَیجَانْگ گفت: تو در روی من کژ نتوانی نگریست، چه اوروغ تو نیز در من چنین نگاه نتوانستندی کرد، و اصل تو خود همچنین بود. سارپق خان گفت: این اصیل بهادر را ۲۵ چرا می‌گذاری که بسیار می‌گوید، او را بکشید. او گفت شمشیر



تو در من کار نکند مگر از آن من در تو کند. بر جمله او را بکشتند. و ساریق خان گفت: در میان آلچی تاتار که هفتاد مذهب دارند بغیر از کوموس سَیْجَانْگْ مرد نبود؛ اکنون وقت آنست که ایشان را بدوانیم. آنگاه خانه های خود را در رودخانه اُورْقان مقام فرمود، و در ماهتاب به پنهانی لشکر جمع می کرد. از لشکریان او ۵ یکی بگریخت و قورپدای باتیر را خبر کرد. قورپدای باتیر لشکر کشید و بر بالای رودخانه اُورْقان روانه شد، و از میان خانه های ایشان گذر کرده بر همان راه که ایشان می رفتند به ایشان رسید. لشکریان ساریق خان به نظر حقارت در ایشان نظر کردند. از ناگاه [بر] ساریق خان حمله کرده او را بدوانیدند، چنانکه از چهل ۱۰ تومان لشکر که داشت با چهل نفر بیرون رفت، و باقیان را جمله بکشتند.

و در آن هزیمت زن تازبائی قایان با ساریق خان بگریخت و بیرون رفت. و در آن حالت چیللَاؤُن امیر بوده است. آن زن گفت: بالا را و زیر را قهر کرده بودیم، اگر همه کم شوند چرا ما کم نشویم، و اگر همه از هم فرو می ریزند چرا ما از هم فرو نمی ریزیم؟ ساریق خان گفت: این زن راست می گوید. و بدان سبب روانه شد و به حمایت بیتا کتای اوتا کو قورچی بویرو ق خان درآمد. و از آن زن بعد از آن ایل قوتوی در وجود آمد. و چون او به حمایت آن قوم درآمده بود، دختر خود را به قورچاقوش بویرو ق خان داد؛ و ۲۰ آن دختر توره قییمش نام بود خواهر قاچیرخان.

بعد از آن قاچیرخان و ساریق خان با اتفاق لشکر کردند و تاتار را تاختن کردند، و اولوس کراسچین را جهت ساریق خان خلاص کرده بدو دادند. و در آن وقت اونگخان با مادرش اپلمه خاتون اسیر تاتار شده بود؛ ایشان را خلاص کردند. و اپلمه خاتون ۲۵

را مرد آلچیتای دوست می‌داشت. و چون مردی فتان بود او را به ایشان چوننگای (۹) داد. و تفصیل فرزندان توراقایمپش این است: یولاماغوس، تایتیمور، تایشی و چهار دیگر بودند که نام ایشان معلوم نیست.

۵ بعد از آن مغولان نزد ساریق خان رفتند. ساریق خان گفت: از صد زن که من دارم یکی نیست که در دل گنجد. آنکه فهم دارد دست و پایش را نمی‌دانم، و آنکه دست و پایش خوبست فهمش را نمی‌دانم و پیشه کار و هنرمند شاهد نیست؛ و از هزار آختا که دارم یکی که در دل من گنجد نیست. یا به روی درآینده یا توستن است، یا سست گوشت و آنکه هنرمند و کولوک، سخت گوشت نیست. ۱۰ در جنگهای بزرگ یکبار هوهو می‌گویند. بعد از غالب شدن یا مغلوب شدن آزموده می‌شود. جنگ مگس دشوار است چون گزند، اگر او را می‌کشند از آقا و اپنی شرمسار می‌باید بود. و اگر نمی‌کشند تحمل نمی‌توان کرد.

۱۵ بعد از آن اوتاگو قوزچی بویروق خان جهت بخش کردن آن مغولان نزد ساریق خان رفت. ساریق خان گفت: ما با این مغولان که اپنپان مانند بهم برآمخته‌ایم و معانقه کرده و دست یکدیگر گرفته، / ایشان را نتوانیم داد. بویروق خان گفت: جان مرده ترا 40/ من با مردم بسیار زنده گردانیدم و گله و رمه ترا در موضع ایستادن کله نماز پیشین من ایستانیدم؛ یعنی من ترا ایمن کردم و از دشمن خلاص دادم؛ اما آدمیزاد فراموش کننده است، چنانکه زمین که مختلف حال شونده است. بعد از این با مغول یار می‌باش و نوکار می‌شو. این سخن بگفت و باز گشت.

بعد از آن ساریق خان گفت آن مرد معتمد نبوده است، و ۲۵ مغولان را از کنار کوهی که آنرا دالان تابان گویند روانه کرد و

خود به همان راه روانه شد. از موضع توی تاغاجو نام بازگشت و مُغولان با همدیگر گفتند: ساریق خان گرسنه و ضعیف آمده و به اسم اُوزگجوت به هر مردی او را ده اَختا دادند و فرو آورده مهمان کردند. ساریق خان گفت: ای برادرانِ کوچکین من که مُغولانید، هرگز با همدیگر قُودا مشوید چه همچنانکه کسی که از آن سوی پشته باشد دور باشید الا آنده شوید تا آقا و اپنی یکدیگر باشید. ای اینپانِ مُغول من، با زنی که کلاه داری داشته باشد، یعنی شوهر، خلوت مگزینید؛ و بدره و دوله کژ در مروید؛ والسلام.

### قوم مِرگیت

۱۰ که ایشان را هم قوم اُودویت می خوانند.

اگرچه بعضی مُغولان مِرگیت را مِگریت می گویند، مراد از هر دو یکی است و همچنین قوم بِکرپن را مِکرپن گویند. و نسب و شعبِ ایشان نیز گفته شود. و این قوم اُودویت مِرگیت چهار شعبه اند بدین تفصیل:

۱۵ اُوهر، مُودان، توداقلین، جیون.

و این قوم لشکری بسیار و عظیم جنگی و قوی حال بوده اند، و صنفی از مُغولانند. و مصافها و جنگها با چینگگپز خان و با اُونگک خان کرده اند؛ و حکایات ایشان در تاریخ به چند موضع آمده و از آنجا معلوم گردد. و يك نوبت در عنفوان جوانی چینگگپز خان بر وی ظفر یافته اند و او را ناگاه گرفته. و در آن زمان معتاد نبوده که گرفتگان را زود بکشند، بلکه چیزی می سته اند و رها می کرده. و آن حال چنان بود که چینگگپز خان روزی به مهمی می رفته است. به پشته ای بلند رسیده و بر بالا می رفته بی آنکه تنگ اسب باز

شده یا سینه‌بند گشاده گشته. زین با او بهم از پشت اسب جدا شده و افتاده. از آن حال بغایت متعجب مانده و با خود گفته که مگر حق تعالی نمی‌خواهد که بدین راه روم و کارم ساخته گردد. اندیشهٔ مراجعت کرده. و باز شیطان غالب آمده و بر هوای دل روانه شده. ناگاه از قوم مِگَرِپِت معدودی چند بر وی افتاده‌اند و او را گرفته و برده و نگاه می‌داشته، تا بعد از مدتی از خانهٔ چینگِگِزِخان چیزی به ایشان فرستاده‌اند و او را باز گرفته.

و نوبتی دیگر در آن زمان که میان چینگِگِزِخان و اُونْگْخان صاحب‌غرضان فتنه و خصومت انداخته بودند و از یکدیگر جدا شده، هرچند قوم مِگَرِپِت پیش از آن بکرات و مرات با چینگِگِزِخان و اُونْگْخان سرِ خصومت داشته بودند و جنگها کرده، و يك نوبت اُونْگْخان ایشان را غارتیده، لیکن در آن وقت که میان چینگِگِزِخان و اُونْگْخان وحشت افتاد، ایشان با اُونْگْخان و برادرش جَاءْگَمْبُو مَتْفَق و دوست بودند، و اتفاقاً در آن وقت ظفر یافتند و خانه و اُوْرْدُوِي چینگِگِزِخان را غارت کردند؛ چنانکه خاتون بزرگ او بُورْتَه اوجین را ببرند و پیش اُونْگْخان فرستاد. چون چینگِگِزِخان خبر یافت معتمدی را روانه داشت و از اُونْگْخان التماس باز فرستادن او نمود. اُونْگْخان او را در پردهٔ عصمت داشته بود، و در صحبت آن ایلچی باز فرستاد. و در راه جوچی خان ۲۰ از او در وجود آمد، چنانچه در شعبهٔ جَلَايِر گفته شد.

و پادشاه و سرور اُوْدِيْت مِگَرِپِت در زمان /چینگِگِزِخان تُوْقْتَا 41/ بیکی بوده، و برادری داشته قُودُو نام. و دختر او را تُوْرُوْقَايُجِيْن نام، چینگِگِزِخان جهت قُوبِلَايْ قَاآن، در وقتی که سیزده ساله بود ستده؛ و هرچند پیشتر از همه خواتین ستد، چون فرزند نداشت ۲۵ مرتبهٔ او کمتر از دیگر خواتین بوده. و يك نوبت اُونْگْخان از

ناگاه تُوَقْتائِ بیکِی را غارت کرده، و او خاتونان بسیار داشته؛ از آن جمله دو را برده؛ نام ایشان قُوَتُوَقْتائِ و قَلیق، و برادر او را قُوَدُو نام و پسرش را چِلاوُن که از دختر اُوَنگْ خان زاده بود گرفته، و دیگر باره از او گریخته‌اند و رفته. و اُوَرخان هم برادر تُوَقْتائِ بیکِی بوده.

۵

و این توقتا بیکِی شش پسر داشته نام ایشان بدین ترتیب: تُوگوز، تُوَسَقَه، قُوَدُو، چِلاوُن، چیبوق، قُولتُوَقان مِرگان. قُوَدُو هم نام برادرش بوده؛ و چِلاوُن از دختر اُوَنگْ خان در وجود آمده. و از این شش [پنج] پسر اولین را کشته‌اند. تُوگوز را اُوَنگْ خان کشته و تُوَسَقَه را ناگاه چِنگِگِز خان بر سر رفته و با ۱۰ لشکر بهم کشته؛ و چِلاوُن و چیبوق در مصاف چِنگِگِز خان به قتل آمده‌اند؛ و قُوَدُو در وقتی که از جنگ گریخته بود کشته‌گشته. و بکرات مصافها با چِنگِگِز خان کرده‌اند چنانچه در داستانها مشروح گفته شود.

و در جنگ آخرین قُولتُوَقان مِرگان که پسر کوچکتر تُوَقتا ۱۵ [بیکِی] بوده، و تیر عظیم نیکو و راست می‌انداخته گریخته، به جانب قِیچاق رفته. و جُوچی خان بر عقب او لشکر برده و او را گرفته و چون راست اندازی او شنیده بود نشانه‌ای نهاده و او را فرموده تا تیر اندازد. انداخته و بر نشانه زده؛ و متعاقب یکِی دیگر انداخته و بر سوفار تیر اول زده و شکافته. جُوچی خان را ۲۰ بغایت خوش آمده و ایلچی پیش چِنگِگِز خان فرستاده و جان او را خواسته. او پسندیده نداشته و فرموده که از قوم مِرگیت بدتر هیچ قومی نیستند، و چندین جنگها با ایشان کرده‌ایم و زحمات و مشقات بسیار از ایشان دیده، او را چگونه زنده توان گذاشت تا دیگر بار فتنه انگیزد؛ و این همه ممالک و لشکر و اقوام جهت شما ۲۵

اندوخته‌ام. بدو چه احتیاج است. دشمن مُلک را هیچ جایی به از کور نیست. بدان سبب جُوجی خان او را به یاسا رسانیده و اُورُوغ ایشان منقطع گشته؛ و در آخر تُوَقْتایِ بیکِی در جنگ به قتل آمده.

و امیری دیگر از قوم مِرْگیت طایرِ اوسون بوده که سرور قوم ۵ اُوَهز مِرْگیت بود، و یک نوبت ایل شده و دختر خود قولان خاتون را به چینگگیز خان داده، و پسری کولگان نام از او در وجود آمده. و حکایت قولان در تاریخ می‌آید. و این طایرِ اوسون دیگر باره یاغی شده، و لشکر چینگگیز خان او را گرفته‌اند و غارت کرده، و زن او توراگنه خاتون را برده‌اند و به اُوگیتایِ قاآن داده؛ و او را ۱۰ از او چهار پسر در وجود آمده که بزرگترین پسران بودند، مهتر و مقدم ایشان گُیوک خان، چنانچه در داستان او مذکور است.

و چون قوم مِرْگیت مردمانی با شور و شغب بوده‌اند و جنگهای بسیار با چینگگیز خان کرده، یاساق فرمود که از ایشان کسی را زنده نگذارند و جمله را بکشند. و اندکی که بمانند یا در شکم ۱۵ مادر بودند یا بعضی خویشان ایشان را پنهان داشتند. و ذکر خواتین و امرا که از نسل ایشان‌اند بدین تفصیل [است]:  
اُوغول قَیمِش خاتون، خاتون اولین گُیوک خان بوده، و دو پسر از او آورده است: خواجه و ناو.

قولان خاتون، خاتون چینگگیز خان بوده، و از او پسری داشته ۲۰ نام [او] کولگان.

برادر قولان خاتون مذکور جمال خواجه نام بوده. یک صده از جمله هزاره خاص چینگگیز خان او دانسته.

و در آخرین جنگ تایانگک خان پادشاه نایمان با چینگگیز خان، تُوَقْتایِ بیکِی با او بهم بود و جنگ سخت کرد. چون تایانگک خان ۲۵ کشته شد، تُوَقْتا با یک پسر خویش پیش بُویُروق خان نایمان

- ۱۴۲ گریخت. باز چینگگیزخان لشکر بر سر توقتائی پیکری برد / و او در جنگ کشته شد. برادر او قودو و پسرانش چیلأون و ماچار و توسکان خواستند که جثه او را ببرند و دفن کنند. مجال برداشتن نداشتند. سر او را برگرفتند و برفتند. چون به حدود ولایت اویغور رسیدند، ایلچی بوکان نام پیش ایدی قوت فرستادند. و ۵ [او] ایلچی را بکشت. بدان سبب با یکدیگر مصاف کردند و ایدی قوت ایلچیان را به اعلام احوال ایشان پیش چینگگیزخان فرستاد، و به وقتی که سروران قوم جوریات ایل چینگگیزخان شده بودند، دیگر باره یاغی گشته و گریخته، از آن جمله طغای دالو که از جمله اسرای بزرگ ایشان بود. در راه امیری از قوم مرگیت، ۱۰ قودون اوزچنگک نام، بر وی زده و او را کشته و قومش را غارت کرده، و بدان سبب جوریات را قوتی زیادت نمانده. والسلام.

### قوم کورلاؤت

- این قوم با قوم قنقرات و ایلچیکین و بر قوت به یکدیگر نزدیک و پیوسته بوده اند، و تمغای ایشان همه یکی است. دعوی خویشی ۱۵ کنند و با یکدیگر راه دامادی و عروسی نگاه می داشته. و این سه چهار قوم هرگز با چینگگیزخان جنگ نکرده اند و یاغی نشده، و او ایشان را هرگز بخش نکرده و به بندگی به کس نداده. سبب آنکه مخالفت نکرده بودند و به راستی ایشان را به کشیک در می آورده. و در عهد او همه راه آندا قودایی داشته اند و جمله در ۲۰ کشیک جده نویان [بوده]، و تا غایت هنوز در کشیک فرزندان وی اند.

و در عهد چینگگیزخان از قوم کورلاؤت اویماقوت امیری

بزرگ اَبُوگَانْ نُویان بوده، و پسرش بُسُور و نَگَتایْ نُویان هم در چاغ چینگِ گِزخان امیری معتبر بوده؛ و پسر او تُوَر تاقا نُویان به اَریقْ بُوکا تعلق داشته و با وی می‌گردیده. و چون او زیادت گناهی نداشته و از وی چیزی در وجود نیامده، قُوبیلایْ قان او را امیری بزرگ گردانیده، و امیری دیوان و وزارت به وی داده. و هیچ یک از امرا را مرتبه بالای او نبوده. بعد از آن او را به جانب سوبه قایدو فرستاد و آن کار بر وی تُوَسامپشی کرد؛ و سبب آنکه جمعی او را آیفاقی کردند، قُوبیلایْ قان او را طلب داشت. بترسید و با نوکران اندک بگریخت و به یو یوقور پسر اَریقْ بُوکا و اولوس بُوقا پسرزاده مُنْگَگَه قان پسر شیرکی که هر دو از جانب قایدو بودند پیوست؛ و با ایشان بود تا وقتی که قُوبیلایْ قان درگذشت. بعد از آن این دو شهزاده مذکور را برگرفت و به بندگی تیمور قان رفت و اکنون آنجا است؛ و در چاغ هولاگوخان قرايُور تچي که پدر ما زوق قوشچی بوده، بزرگ همه یُور تچیان بوده، و از جمله امرایی که با او بهم می‌آمده‌اند. و مُنْگَگَه قان با ایشان سخن گفته و نصیحت کرده، و در چاغ اباقاخان اُندور بُوقا پسر قرا که، آقای ما زوق بود؛ و پیش هولاگوخان سُکورچی؛ چون پدرش نماند بزرگ همه یُور تچیان شده و ما زوق نُویان این زمان از اُوروغ ایشان است، و هر طایفه را از این قوم لقبی مخصوص بوده و هست بدین تفصیل و ترتیب:

۲۰. جُونْگُور قین، اُویماقوت و شیکوکي نُویان که در عهد هولاگو خان یارغوجي بود، و با غرقئ بهم به خراسان رفت، از قوم کُورلُوت بوده.



## قوم ترقوت

در این مُلك شخصی آمده بود از پیش قآن نام اوتار قودای از این قوم بود، و اسامی و احوال امرای دیگر که بوده اند معلوم نیست؛ ولیکن از خواتین بزرگ خاتون معتبرتر همسر برتان بهادر / 43 که مادر چهار پسر بوده از این استخوان است، نام او سونپگل ۵ فوجین بوده است. والسلام.

## قوم اویرات

یورت و مقام این اقوام اویرات سنگگور موران بوده، و قوم تومات قدیم در آن رودخانه ها می نشستند. و از آن مواضع رودخانه ها بیرون می آید و تمامت به هم می پیوندند و رودخانه ای ۱۰ می شود که آن را کم می خوانند و بعد از آن به آنقره موران می ریزد: کوک موران، اون موران، قرا اوسون، سنبی تون، اقری موران، آق موران، جورچه موران، چغان موران. و این اقوام از قدیم باز بسیار بوده اند و به چند شعبه منشعب، و هریک را علی حده نامی معین است بدین تفصیل: ۱۵ [اگلث (الث)، باغاتوث، قویث، کرگوث].

و لغت ایشان هر چند مغولی است با لغت دیگر اقوام مغول اندک تفاوتی دارد مثل آنکه کارد را دیگران کپتوغه گویند و ایشان مدغه. و مانند این الفاظ بسیار هست. و همواره پادشاهی و مقدمی داشته اند؛ و در زمان چینگگیز خان هر چند به قدر مخالفتی ۲۰ نموده اند اما به احسن الوجه ایل و مطیع گشتند، چنانکه در تاریخ آمده. و چینگگیز خان با ایشان وصلت کرده دختر داده و ستده، و ایشان را راه انداقودایی بوده.

و در آن عهد پادشاه و مقدم این قوم قوتوقه بیکی بود و دو پسر داشته: اپنالچی و تورالچی؛ و دختری نام او اُغول قَیمِش که او را مُنْگْگَه قَاآن سته بود؛ و پیشتر چپَنگْگِیز خان در خاطر داشته که او را بستاند و اتفاق نیفتاده. و می گویند با وجود آنکه باریگان قوبیلای قَاآن و هولاگو خان بوده ایشان را فرزند می گفته؛ و ایشان او را حرمت تمام می داشته اند. و چپَنگْگِیز خان دختر خود چپَنگان را بدین تورالچی کورگان داده بود. از او سه پسر در وجود آمده: یکی را نام بوقا تیمور و دیگر را بُورْتوآ؛ و در مزاج این بُورْتوآ سستی بوده و بدان منسوب گشته؛ و سوم را نام پازس بوقا. و هم از او دو دختر در وجود آمده: یکی ایلچیمیش خاتون. که به آرپق بوکا داده بود و خاتون بزرگ او بود و او را عظیم دوست داشته، و تمام دراز بالا بوده و از وی فرزند نداشته؛ و دیگر اُورْقَنَه خاتون، که او را به پسر موآتوگان، قرا هولاگو داده که پسرزاده چغتای بود. مبارکشاه از این اُورْقَنَه خاتون بود و ۱۵ اُوگتای او را بغایت دوست داشته، و او را اُورْقَنَه باری می گفته یعنی عروس. و مدتها حکومت اُولوس چغتای کرده. و از این سه پسر مذکور فرزندان بدین تفصیل در وجود آمده اند.

### فرزندان بوقا تیمور

پسری داشته نام او چوتن دختر آرپق بوکا، نوموغان نام بدو ۲۰ دادند. و دو دختر داشته: اولجای خاتون، که خاتون هولاگو خان بود، و نام دیگر معلوم نیست. او را به توقان [از] اُوروغ باتو دادند و مُنْگْگَه تیمور از او آمده. و روایتی دیگر آن است که این بوقا تیمور چهار خواهر داشت:

یکی کویاک خاتون، خاتونِ اولین هولاگوخان، مادر چومقور؛ [و] دیگر اوزقنه خاتون مادر مبارکشاه؛ دیگر مادر مُنگگه تیمور پادشاه اُلوس باتو، چهارمین اُولجائی خاتون هولاگوخان. و این روایت درست است.

### فرزندان بُرتوآ

۵

دو پسر داشته یکی را نام اُولوق و دیگر راجینن؛ هر دو پیش قوبیلای قآن بوده‌اند. و چینگگیزخان دختری از اوزوغ به این بُرتوآ داده و کوزگان بوده، [نام و نسب او معلوم نیست].

### فرزندان پازس بوقا

- ۱۰ دو پسر داشته یکی [را] نام شیراب؛ و از آن دیگر بیکلمپش. ۱۴۴  
 هر دو پیش قوبیلای قآن بوده‌اند و ملازمت او نموده. والسلام. /  
 و حکایت پسر دیگر از آن قوتوقه بیکی اپنالچی مذکور چنان  
 است که باتو خواهری از آن خود بدو داده بود نام او قولوی ایگاجی،  
 و از وی پسری آورد نام او اولدو؛ و او را دو پسر بود: نیگبی و  
 آقوتیمور. و ایشان هر دو در اُلوس قونچی می‌باشند؛ و چهار ۱۵  
 هزاره لشکر جلاپیر را ایشان می‌دانسته‌اند. و از جمله امرا و  
 کوزگانان که با مقدم قوم اویرات قوتوقه بیکی خویشی دارند،  
 یکی تینگگیز کوزگان بود که گویک خان دختر به وی داده و به راه  
 دامادی می‌گشته. در زمانی که گویک خان وفات کرد و مُنگگه خان  
 به پادشاهی می‌نشست، و اوزوغ گویک خان و بعضی امرا غدر ۲۰  
 اندیشیده بودند و امرا را به یاسا می‌رسانیدند. تینگگیز کوزگان

را نیز متهم کردند و چندان چوب زدند که گوشت را از پهای او فرو افتاد.

بعد از آن آن دختر که خاتون او بود جان او بخواست او را بدو بخشید و قوتلوق خاتون که خاتون بزرگ از غون خان بود دختر تنگگیر کورگان بود از خاتون مذکور و فرزندان تنگگیر کورگان، سولامیش و... و پسر سولامیش، چپاک کورگان و دختر هولاگو خان تودوکاچ را به تنگگیر کورگان داده بودند. در این وقت فرزندان چپاک کورگان داره و او را از او فرزندان شده؛ و طرقي کورگان پسر خاقیر کورگان بود؛ و خاقیر کورگان پسر بوقا تیمور؛ و او و پسرش طرقي کورگان امیر هزاره اویلات بودند. و طرقي منگلوکان دختر هولاگو خان را داشت، و چون نماند به جای او دختر منگگه تیمور آرا قتلوق را ستده، از دیار بکر با لشکر بهم بگریخت و به ایالت شام رفت؛ و آنجا لشکر از او بازگرفته یغمن کردند. [۱] در این زمان پسر

- ۱۵ [۱] و استولون خاتون که خاتون بزرگتر از خاتون پسر بزرگتر هولاگو خان بود، هم دختر بوقا تیمور بود، خواهر خاقیر کورگان، [و او و دخترش بودند نامش اورغوداق؛ او را به شادی پسر شوخاق آقا دادند و اکمون خیش و خواهرش کوجشکاب آخاتون پادشاه اسلام خلد الله سلطان فرزند آن اورغوداق اند.] و دختری دیگر داشت اولجی خانی نام، خاتون منگگه تیمور بود، و از او [دو] دختر آورد؛ یکی او اقلیغ مذکور؛ و بعد از منگگه تیمور پسرش آتبارجی او را بست و از او دختری آورد قوتلوق خانی نام؛ و عرب پسر سمقین او را خواسته و از آنکس که در آن زمان در آنجا بود، [۲] و
- ۲۰ [۲] و از امرای اقوام اویلات در ایران و توران بسیار بوده اند و هستند؛ لیکن آنکه هر یک از کدام شعبه اند معلوم نیست؛ و
- ۲۵

- ایشان به میان یکدیگر اصل و نسب خود دانند. از آن جمله امیر آرغون  
 آقا بود لیکن ملوک را در اصل اعتباری ننهاده اند. نقل می کنند که در  
 زمان اوجتای قآن پدر او در سال قحط [به وقت تنگی دست] او  
 را به زانی گوشت گاو به امیری از قوم جلایر، نام او ایلوگه قدان  
 فروخته. و آن امیر راه آتایکی اوجتای قآن داشته. به وقتی که  
 پسرش از آن خود را به راه کبتاؤلی به کزیک اوجتای قآن درآورده،  
 آرغون آقا را نیز با آن پسر بهم داده. و چون مردی جلد کاردان  
 بود بتدریج بزرگ و معتبر می شد، تا به حکومت و باسقاقتی ملک  
 ایران زمین رسید؛ و فرزندان او همچون گرای ملک و تارپاچی و  
 نوروز و لگزی و حاجی و یول قتلغ و بولدوق و اویراتائی؛ و  
 فرزندان گان او گوراک و غیرهم بسیاراند. و دختران بسیار نیز  
 داشته، بعضی به پادشاهان و امرا داده و پسران او نوروز و لگزی  
 به راه دامادی دختر اوروغ سته اند.
- و ایل شگورچی و پسرش طوغان هم از قوم اویرات اند.
- توقتای بیکی به وقتی که جنگ آخرین بود که او کشته شد،  
 در راه با لشکر چینگکپزخان جنگ نکرد و ایل شد، و ایشان را  
 بر سر توقتای برد و او را غارت کردند، و او به قتل آمد. والسلام.

### اقوام

#### بَرَقُوت و قُورِی و تُوَالِاسْ

- و قوم تومات نیز از ایشان منشعب گشته اند و این اقوام بهم  
 نزدیک اند. و ایشان را جهت آن بَرَقُوت گویند که مقام و مسکن  
 ایشان از آن جانب سلینگگا است آخر مواضع و زمینها که مغولان  
 می نداشتند، و آن را بَرَقُوجین تُوکُوم گویند. و در آن حدود

بسیاری از اقوام [می‌نشسته‌اند مانند اویرات و بولغاچین و کرَفوچین، و قومی دیگر که ایشان را هویین اوریانگقه می‌گویند، هم بدان حدود نزدیک بوده‌اند] و هر یک علی‌حده سروری و مقدمی داشته. و جمله را [چینگگیزخان مسخر گردانیده و کیفیت احوال ایشان در تاریخ آمده. ۵

و از این قوم بَرَقوت در این ملک جوجان [اتایک ارغون‌خان بود، و خاتون او بولغان و پسران [او] تاوتای و بوزالغی گوگلتاش بودند. و پسر بوزالغی [ساتالمیش] در چاغ پادشاه اسلام بزرگ و معتبر بود، و گوزدچین دختر مُنگگه تيمور که پیشتر خاتون سلطان کرمان سیوزغتمش بود بستد. و فرزندان تاوتای قتلغ تيمور و اپسان تيمور و بولاس و هولقون که امیر هزاراند و پسر قتلغتيمور طغای که اکنون خاتون ساتالمیش / 45/ گوزدچین را خواسته. و پسر اپسن تيمور، محمد و قوم بَرَقوت سبب آنکه در قدیم مادر جدی نویان را از ایشان خواسته بودند، و اعمام جدی نویان پدرش را بواسطه آنکه هوادار چینگگیزخان بود بکشتند، ۱۵ و خواستند که جدی نویان را نیز که طفل شیرخواره بود بکشند؛ خویشان و مادرش او را در میان قوم خویش نهان داشته بزرگ گردانیده‌اند و او را به چینگگیزخان سپرده؛ تا این غایت دعوی خویشی و دوستی کنند و از هر نوع حقوق ثابت دارند.

۲۰ و قوم بَرَقوت را با قوم اپلجگین نیز دوستی بوده [و] باشد؛ و هر چند از استخوان و شعبه ایشان نیستند، دعوی خویشی و یگانگی کنند؛ و بدین سبب دختر از یکدیگر بخواهند و بدهند. و اریق بوکا را قومایی بوده نایراء و بوقا از او آمده از قوم تولاس بوده که شعبه‌ای از بَرَقوت‌اند، و خاتون بزرگ برتان بهادر مادر فرزندان بود. سونپگل فوجین نام هم از قوم بَرَقوت است. والسلام. ۲۵

## قوم تومات

مقام این قوم نزدیک بَرُقُوجین تُوکُوم بوده، و ایشان نیز از خویشان و شعبه بَرُقُوت منشعب گشته‌اند و در حدود ولایت قیرقیز می‌نشسته، و قومی و لشکری بغایت جنگی بوده‌اند. و مقدم ایشان تایتوقال سُوُقُور به بندگی چینگگیزخان آمده و اپل و مطیع شده. ۵ و چون چینگگیزخان به فتح بلاد ختای مشغول بود، مدت شش هفت سال آنجا بماند. چون بازگشت شنید که تومات دیگر بار یاغی شده‌اند. فرمود نایا نُویمان از قوم بَارین برود. گفتند که او رنجور است. بُرغُول نُویمان را فرستاده؛ و آن حکایت در شعبه قوم اوشپن و اثناء حکایت بُرغُول نُویمان مشروح آمده. ۱۰

خلاصه آنکه جنگهای عظیم کرده‌اند و قوم تومات را اپل گردانیده. لیکن بُرغُول نُویمان در جنگ کشته شده، و چون ایشان قومی بد فعل و چیره بوده‌اند، از ایشان بسیاری کشته‌اند. و از امرای آن قوم کسی که معتبر و مشهور باشد معلوم نیست. والسلام.

## قوم

## بولغاچین و کرَنوجین

۱۵

ایشان در حدود بَرُقُوجین تُوکُوم و آخر ولایت قیرقیز می‌نشسته‌اند و به یکدیگر نزدیک‌اند. و در این ملک از ایشان کسی معلوم نیست. و نیز از این اقوام کسی از امرا و غیر امرا معروف و مشهور نیست. ۲۰

## قوم

## اُوراسوت، [تَنَلْکُوت و کُوستَمَی]

- این اقوام به مُغول مانده‌اند، و معروف است که ادویه مُغول نیکو شناسند و علاج مُغول نیکو کنند؛ و ایشان را قوم بیشه نیز گویند / چه در حدود ولایت قیرقیز و کِم کِمچیوت در بیشه‌ها می‌نشینند، و مُغولان از قوم بیشه بسیاراند و پیش مردم مشته می‌کردند. چه هر قوم که یورتهای ایشان جایی که بیشه بود بوده، ایشان را قوم بیشه گفته‌اند؛ و این اقوام را ولایت از آن جانب قیرقیز بوده به قرب یک ماهه راه.
- ۱۰ و بعضی از برادران و اعمام چینگگیزخان، چنانکه در تاریخ آمد به قوم بیشه مخصوص گشته‌اند. فی‌الجمله اقوام بیشه انواع بسیاراند تا غایتی که بسیار است که از یک شعبه برادری را یورت نزدیک بیشه بوده؛ و دیگر را در صحرا و قومی که از ایشان منشعب گشته‌اند و اسم یافته، لیکن از قوم بیشه تا قوم بیشه تفاوت بسیار است، چه از بیشه تا بیشه یک ماهه راه و دو ماهه و ده روزه راه باشد. این اقوام مذکور را در وقتی که قیرقیز بعد از آنکه ایل شده بودند یاغی گشتند، و چینگگیزخان پسر خویش جوچی‌خان را بفرستاد و بر رودخانه سلنگه و دیگر رودخانه‌ها که یخ گرفته بود، بر سر یخ برفت و قیرقیز بگرفت، در وقت رفتن و بازگشتن آن قوم را نیز گرفته است. والسلام.
- ۲۰



قوم  
اُوریانگفت بیشه

این اقوام به اُوریانگفت دیگر تعلق ندارند؛ و چون یوزتهای ایشان در بیشه‌ها بوده این نام یافته‌اند، و هرگز خیمه و خرگاه نداشته و پوشش ایشان از پوست حیوانات بوده؛ و ایشان را گاو ۵ و گوسپند نبوده، و گاو کوهی و میش کوهی و جُور، که مانند گوسپند کوهی است به جای گاو و گوسپند پرورده‌اند، و اُزوغلأمیشی کرده و شیر آن دوشیده و می‌خورده. و از آنچه کسی گوسپند نگاه دارد عظیم عیب داشته‌اند، تا به حدی که اگر پدر یا مادر دختر را دشنام دادی گفתי ترا به کسی دهم که ترا از ۱۰ پس گوسپند باید رفتن، و بغایت رنجیده، چنانکه از غبن و غصه خود را می‌آویخته‌اند.

و بوقت کُوچ رخت بر گاو کوهی بار می‌کرده‌اند، و هرگز از بیشه بیرون نمی‌آمده. و به جایی که فرو آمدندی از پوست درخت توز و دیگر درختها اندک سایه‌بان و آلاچوقی می‌ساخته‌اند و بدان ۱۵ قانع می‌بوده. و درخت توز را چون زخم می‌کنند مانند شیر شیرین از آن بیرون می‌آید مدام به عوض آب آن می‌خورده‌اند، و تصور ایشان چنان بوده که بهتر از این زندگانی نباشد و متنعم‌تر از ایشان کسی نه.

۲۰

شعر

مرغی که خبر ندارد از آب زلال

منقار در آب شور دارد همه سال

و چنان پنداشته‌اند که اگر در شهر و ولایت و صحراها نشینند در عذاب الیم باشند، و چون در ولایت ایشان کوهها و بیشه‌های بسیار است و برف بافراط می‌بارد، و زمستان بر سر برف شکار ۲۵

بسیار می‌کشند چنانکه تخته می‌سازند و آن را چانه می‌گویند و بر آن می‌ایستند، و عنانی از دوال ساخته و چوبی به دست می‌گیرند و بر سر برف آن چوب به زمین فرو می‌برند، مانند آنکه کشتی بر آب رانند؛ و بر صحرا و هامون و سر زیر و سر بالا چنان می‌رانند که به گاو کوهی و دیگر حیوانات می‌رسند و می‌کشند. و چانه‌ای دیگر به جنیبت بر آن چانه که خود نشسته بسته می‌کشند، و شکاری کشته بر آن بار می‌کنند. و اگر دو سه هزار من بر آن بار کنند به اندک زوری که بدان رسد بر سر برف به آسانی برود.

و اگر کسی در آن کار جاهل و دخیل باشد، چون بدواند میان پای او از هم باز رود و شکافته گردد؛ خصوصاً در سر زیر و تیز دوانیدن / و کسی که آموخته باشد به آسانی عظیم بدواند. و این 47/ معنی تا کسی نبیند استوار ندارد. این سخن به سمع مبارک پادشاه اسلام خَلِدَ سُلْطَانُهُ رسیده بود. فرمود تا جماعتی را که از آن ولایت بودند آوردند و آن را ساختند، هم بر این موجب که شرح داده شد. ۱۵ محقق بود و در آن اشتباهی نه. و فرمود در این وقت تا دیگر بار بسازند.

و این چانه را در اکثر ولایات تُرکستان و مُغولستان دانند و بر آن واقف باشند، خصوصاً در ولایت بَرَقُوجِن تُوکُوم و قُورِی و قَرَقِیز و اُوراسُوت و تَنلُگوت و تُوُمات که در آن ولایات این شیوه می‌ورزند، و آن جماعت مذکور بر آن رسم و عادت ثابت و راسخ اند و پیوسته در بیشه می‌باشند. لیکن در عهد همایون چپَنگِگِزخان و اُورُوغ بزرگوار او، آن حدود یُورْتِ دیگر اقوام مُغول شده با مُغولان آمیخته گشته‌اند. قوم سُولْدُوش را در ایسن وقت یُورْتِ در حوالی آن بیشه‌ها است و از آن قوم کسی که معروف باشد در این ۲۵ ملک نیست.

لیکن در عهد چینگگیزخان امیری از امرای هزار دست چپ اوداچی نام از آن قوم بوده، و بعد از آن او را معین گردانیده‌اند تا با هزاره خود غُرُوقِ بزرگ چینگگیزخان، که در موضع بُورْقَان قَالْدُون است نگاه می‌دارند و هرگز به کِزیک نمی‌روند. و تُولُوی خان و اُزُروغ او و قُوبیلای قَاآن و مُنْگْگه قَاآن و اُزُروغ ایشان ۵ جمله در آن غُرُوق مدفون‌اند؛ و دیگر اُزُروغ چینگگیزخان را غُرُوق در موضع دیگر است. والسلام.

### قوم قُورْقَان

پیش از این در آن زمان که چینگگیزخان را با قوم تاییچپُوت جنگ بود و لشکر جمع می‌کرده، این قوم با چینگگیزخان متفق ۱۰ بوده‌اند و ذکر ایشان در تاریخ آمده، لیکن معلوم نیست که در آن عهد و این زمان کدام امیر بزرگ از این قوم بوده. والسلام.

### قوم سُقایت

در آن زمان که چینگگیزخان را با اقوام تاییچپُوت مخالفت و منازعت بود، این قوم با چینگگیزخان متفق بوده‌اند و اضافتِ لشکر ۱۵ او شده، و ذکر ایشان [نیز] در تاریخ آمده، لیکن در آن زمان و این زمان کسی که معروف و معتبر باشد از این قوم معلوم نشده. والسلام.





## قوم کرایت

و قبایل و شعب ایشان و بعضی حکایات که به ایشان منسوب است غیر حکایاتی که در تاریخ چینگیزخان و دیگر تواریخ بیاید بعد از این ان شاء الله تعالی.

## تفصیل

۵

48/

مواضع یوزتهای یایلاق و قشلاق اقوام کرایت /

## یایلاق

خاصه اوئنگخان:

طالان دبان، گوساؤز ناؤور

۱۰ یوزت چریک او:

دست راست: تولسوتان جالسوتان

دست چپ: ئیلات ترآت، اُنجیه، کُتگر، اوروت، اوکوروت، بیلت، ترتت

## قشلاق

۱۵ اوتکین، موران، اوروئن، توش براوو، کورکین، شیره قولوسون، اوتکو قولان، جلور قولان.

## تقریر احوال ایشان

ایشان را پادشاهان معتبر از اقوام خود بوده اند، و در آن زمان از اقوام دیگر در آن حدود قوت و شوکت بیشتر داشته اند، و دعوت عیسی علیه السلام به ایشان رسیده و به دین وی درآمده اند؛ و نوعی از مغولانند. و مقام ایشان اوتن و کلوران است زمین مغولستان و آن نواحی به حدود ولایت ختائی نزدیک. و با گروهی

انبوه خصوصاً با اقوام نایمان مخالفت بسیار کرده‌اند. و در زمان ییسوگای بهادر و چینگگیزخان، پادشاه ایشان اونغک خان بوده، و با همدیگر دوستی داشته‌اند، و به کرات اونغک خان را معاونت و یاری کرده‌اند، چنانکه در تاریخ مشروح آمده. و در آخر الامر میان ایشان به فساد انجامیده و حربها کرده‌اند، و بدان سبب اسیر ۵ و بنده چینگگیزخان گشته. و شرح آن احوال در این تاریخ خواهد آمد.

و مقدم این قوم چرقین در عهد اونغک خان، گیکو بهادر نامی بوده حاکم گورانی یک تومن، و یورت او در موضع قراونچیدون و چپگر چلغر. و چون چینگگیزخان اونغک خان را بشکست و اقوام ۱۰ او منهزم شدند، گیکو بهادر را چهار پسر بوده: موینوق، سرتاؤو، ایلوگان، سائقان کوجو. ایشان در آن هزیمت پت رسیدند و متفق شدند که کوچ چینگگیزخان دهند. با صد نفر مرد به خدمت او آمدند، و به وقت جنگ او با اقوام تایچیوت و قتقین و سالجیوت ملازم بودند و سعیها نمودند، و در خدمت او از امرای ۱۵ معتبر شدند و اوروغ ایشان بسیار شد. و این زمان در بندگی قان و دیگر اولوسها از ایشان اقوام بسیار هستند. و موینوق را پسری بوده مونگکا تام. و دوزبای بن بوقوزبوقا بن مونگکا بن موینوق. و در صحبت کیوجی نام از قوم بیسوت از پیش منگقان کون پسر ملکتمور به ایلچی به بندگی حضرت آمده بودند. ۲۰ و این کرایت اقوام و قبایل بسیاراند و جمله متابع و بنده اونغک خان بوده‌اند بدین تفصیل:

### کرایت

نقل می‌کنند که در قدیم الایام پادشاهی بوده و هفت پسر

داشته تمامت سیاه چَرَدَه. بدان سبب ایشان را کِرَايَت گفته‌اند. بعد از آن به مرور ایام هریک از شعب و فرزندان آن پسران اسمی و لقبی مخصوص می‌افتد، و یک شعبه را که پادشاهی در ایشان بوده تا این غایت مطلق کِرَايَت می‌گویند. و باقی پسران بنده آن برادر شدند که پادشاه بود و از ایشان پادشاه نبوده. واللّٰه اعلم. ۵

### چَرَقین

یک قوم معتبر بهادر بوده‌اند از اقوام اُونُکْ‌خان. نَجُودَسَر و جِپَر قُودای شهنه شیراز، و برادران او قاقچه طغنائی و قُتْلُغ بوقا بیتیگچی، و پسرانش یپسودر و دُوربائی از ایشان‌اند. و اچیق شروَن نام که امیر بزرگ اُونُکْ‌خان بود، [و] چینگیزخان التماس کرد تا او را به ایلچی پیش او فرستد /، [هم از ایشان 49/ بود.]

### تُونُگْ‌قایت

نُیسپل نُوْیان و پسر او طُوغُلُوق قُوشچی از این استخوان بودند ۱۵ و تَایچُو بَهاذر که با اَلیناق بهم نام برآورده بود، و غازان پسر تَایچُو بَهاذر که در وقت سُوکه دل دگرگون کرد همچنین.

### ساقیات

ایشان هم قومی‌اند.

### تُوباوُوت

اَلیناق بَهاذر و اَلچی تُطْغَاوُل و پسرش ساتی از این قوم بودند، ۲۰ و در این عهد اَبُوگان بیتیگچی از ایشان است.



## البات

از ایوانِ غلّانانِ خاتونِ بزرگِ چینگِ گیزخانِ بُورِ تَه فوجِ پِن ایلَنگِیز  
باوُرچی، که از جمله هزارهٔ چینگِ گیزخانِ یك امیرِ صدهٔ او بوده  
است، از این قوم بود.

- ۵ و جد او ننگ خان را نام مَرغوز بوده، و او را بویروق خان  
گفتندی. و در آن وقت اقوامِ تاتارِ عظیمِ بسیار و قویِ حال  
بوده‌اند، اما همواره متابعتِ پادشاهانِ ختائی و جورچه نمودندی.  
و در آن عهد سرورِ پادشاهانِ تاتارِ شخصی بود که او را ناوُور  
بویروق خان می‌گفتند. و یورث در حدودِ موضعی داشتند که آن را  
بویرور ناوُور گویند. وقتی فرصت یافته و پادشاهِ کِرایتِ مَرغوز  
۱۰ بویروق را گرفته و پیش پادشاهِ جورچه فرستاده و شاهِ جورچه  
او را بر درازگوشِ چوبینِ دوخته و کشته.

- چون مدتی گذشته، خاتونِ مَرغوز که او را قوتوقتیِ هریکجی  
گفته‌اند، و هریکجی بَرّاق و موجِ زننده باشد، از آن جهت که  
روی او از خوبیِ بَرّاق و مَوّاج بوده است او را بدین اسم  
۱۵ می‌خوانده‌اند و چون یورتهایِ ایشان به اقوامِ تاتارِ نزدیک بود  
فرستاده و گفته می‌خواهم که پادشاهِ تاتارِ ناوُور بویروق را کاسه  
گیرم. به صد گوسپند و ده مادیان و صد اوئندورِ قِمیز. و معنی  
اوئندور یعنی کاکاؤرهایِ بغایتِ بزرگ است که از پوستِ می‌دوزند  
و بر گردون بار کنند، چنانکه در هریک پانصد منِ قِمیز گنجد.  
۲۰ خواسته که کینهٔ شوهر کشد. صد مردِ بهادرِ تمامِ سلاح را در آن  
اُندورها پنهان کرده و بر گردون نهاده. چون رسیده است و  
گوسپند تسلیمِ باوُرچیان کرده تا به طبعِ مشغول شده‌اند و گفته  
که به وقتِ طویِ قِمیز را بر گردون می‌آوریم. چون به طوی

بنشستند، آن صد گردون با اوندورها برابر خانه‌ایشان آورده‌اند و باز کرده. و بهادران بیرون آمده و با دیگر نوکران خاتون، پادشاه تاتار را گرفته و کشته؛ و اکثر اقوام تاتار را که آنجا بودند همچنین. و این معنی مشهور است که خاتون مرغوز خون شوهر خویش بدین طریق بازخواست.

۵ و در کتابی دیگر مغولی چنان یافته شد که قورچاقوس بویرووق خان در موضع اورتا بالغاسون مقام داشت و گورخان و اونگ خان را در یاغ یابغان نام یورت داده بود، و تایتیمور تایشی را و یولاماغوس را در موضع قاراغاس بوزوغوس، و می گفت: اگر باهم باشند سازگاری نکنند و بعد از مردن من اولوس کرایت را از شب تا بامداد و از بامداد تا شب نگذارند. بدان سبب ایشان را از هم جدا می داشت. و خاتون او توراغایمیش جادوی کردی و هرگاه که او به شکار برمی نشست، درحال او را فرو می آورد. چون از دست او در زحمت بود دو قوما را که داشت فرمود تا او را هلاک گردانند. چنان کردند.

۱۵ بعد از آن از فرزندان اندیشید. خواست تا آن حال پنهان ماند. بر هر دو قوما بهانه نهاد و ایشان را بکشت. و بعد از مدتی بویرووق خان نیز نماند. اونگ خان با تایتیمور تایشی و یولاماغوس گفت که چون پدر زنده بود تیر می انداختیم به شرط. آنکه خطا نکنیم. این زمان الجپتای را چرا سروری اُلوس رسد، و بطریق ایشان را از موضع خود نزد خویش می کشید. چون فرصت یافت هر دو را تاختن کرد. ایشان به توقتا درآمدند. توقتا گفت: چرا بواسطه ایشان خود را در معرض جنگ و تاختن آوریم؟ هر دو را بگرفت و پیش اونگ خان فرستاد و او هم آنجا هر دو را نیست گردانید. بعد از آن گورخان گفت: آقای مرا آب چشم خشک نشده

۲۵

و نرمه پشت او هنوز سخت نگشته، تو برادر بزرگین را می‌کشی و کوچکین را هلاک می‌کنی، اولوس چگونه ماند؟ و بدان علت اونگ‌خان را بدوانید و غارت کرد.

اونگ‌خان با صد نفر گریخته می‌رفت. پیسوگای قساآن از کناره درآمد و او را بگرفت، و بعد از آن گفت ما را با این مرد دوستی می‌باید کرد و با او آندا شد. در آن حال قوتولاقاآن گفت دوستی با او مصلحت نیست، چه او را شناخته‌ایم. آندا شدن با گورخان اولی که مردی نرم نیک ذات است. و این مرد برادران خود را کشت و به خون ایشان نیزه علم را آلوده کرد، و این زمان به گاوی‌کوهی/تیرخورده و گورخری اغروق در گردن انداخته ۱۰ می‌ماند، از آن جهت به حمایت ما درآمده. پیسوگای بهادر قبول نکرد و با او دوست و آندا شد، و گورخان را تاختن کرد و بدوانید و اولوس او را به اونگ‌خان داد.

و این مرغوز را دو پسر بوده یکی را نام قورچاقوز بویروق و دیگر را گورخان. و گورخانانی که در ولایت ماوراءالنهر و ۱۵ ترکستان پادشاه بوده‌اند از قوم قراختای‌اند، و این گورخان پسر مرغوز پادشاه کرایت بوده تا مشته نگرده.

و پسران قورچاقوز بویروق یکی را نام طوغریل بود، و پادشاهان ختای نام او اونگ‌خان کردند و معنی اونگ‌خان پادشاه ولایت است؛ و دیگران را آرکه‌قرا و تایتیمورتاییشی و بوقاتیمور ۲۰ و ایلقه‌سنگون. ایلقه نام است، و سنگون خداوندزاده باشد و همچنین پیشتر نام جاء‌گمبویکرایدای بوده. چون تنگقوت او را بگرفتند و مردی جلد با کفایت یافتند، نام او جاء‌گمبو کردند، یعنی امیر معظم ولایت. جاء ولایت و گمبو معظم.

فی‌الجمله چون پدر ایشان نموده اونگ‌خان را که طغرل ۲۵

نام بوده به سرحد ولایتی فرستاده بودند و بدو توسامیشی کرده؛ و پسران دیگر تایتُمور تایشی و بوقایتُمور جای پدر دانسته‌اند. اُونگ خان آمده و آن برادران را کشته و جای پدر باز گرفته، و اَرکَه قَرّا گریخته و به قوم نایمان التجا کرده.

۵ قوم نایمان او را مدد نموده ولایت باز ستده‌اند و به وی داده، و اُونگ خان را گریزانیده. دیگر باره پدر چینگگیزخان اُونگ خان را مدد کرده و اَرکَه قَرّا را گریزانیده و جای اُونگ خان باز ستده و به او داده. و دیگر عم اُونگ خان، گورخان آمده و اُونگ خان را گریزانیده و جای او گرفته. دیگر باره چینگگیزخان مدد ۱۰ اُونگ خان داده، گورخان را دوانیده و جای او به اُونگ خان داده. و عاقبة الامر ملک بر او مقرر گشته. و جاء گمبُو همواره با برادر خود اُونگ خان متفق بوده، و يك نوبت امیری را از آن بویروق خان پادشاه نایمان که برادر کوشلوك خان بوده با لشکر بهم آمده، نام او کوكسو سَابْراق و خان و مان برادران اُونگ خان ایلقه سَنگُون ۱۵ و جاء گمبُو، و بعضی از اغزوقمهای اُونگ خان غارت کرده.

بعد از آن اُونگ خان پسر خود سَنگُون را لشکر داده و بر عقب یاغی فرستاده و از چینگگیزخان مدد خواسته. و چینگگیزخان بوزچی نویان را و موقلی گویانگ و چلاوقان بهادر را فرستاده و این حکایت بشرح در تاریخ بیاید.

۲۰ و جاء گمبُو چهار دختر داشته، یکی را چینگگیزخان جهت خود خواسته، نام او اِبَقَه بیکی؛ و یکی را جهت پسر بزرگتر جوجی، نام او بیکتوتُمپش فوجین، و سیم جهت پسر کوچکین تولوئی خان، نام او سوزققتنی بیکی، که مادر چهار فرزند بوده، و مونگکه قان و قوبیلای قان و هولاگوخان و اریق بوکا؛ و دختری دیگر بدپسر ۲۵ پادشاه تنگقوت داده.

نقل می‌کنند که در وقتی که چینگگیزخان تنگقوت را بگرفت و ایشان ایل شدند، خواست که آن دختر را به دست آرد و بستاند. هرچند طلب داشت نیافت. و پسران اُونگخان دو بوده‌اند، یکی را نام سَنگُون بوده، یعنی خداوندزاده؛ و دیگر را ابقو. و ابقو را دختری بود نام او دُوغوزخاتون، او را جهت تُولوئی‌خان خواسته ۵ بود؛ و بعد از او هُولاگُوخان او را بخواست، و خاتون بزرگترین هُولاگُوخان او بوده. و برادران دُوغوزخاتون، سارِیجَه و... بودند. و تُوقتی‌خاتون که به جای اُوزدوئی دُوغوزخاتون بوده هم از خواهران او بود. و اُوزوگ‌خاتون دختر سارِیجَه، خاتون ارغون‌خان شد، مادر شهزاده جهان خربنده. و اِیرَنجین، که اکنون هست ۱۰ برادر اُوزوگ‌خاتون است.

و از خویشان ایشان جماعتی در بندگی قوبیلای فَاآن می‌بودند و این زمان فرزندان ایشان آنجا آمدند. تُوقتیمور، اراقسوریکه، قوبیلای این جماعت مذکور اُوزوغ یک برادر اُونگخان‌اند، که نام او پیدی‌قوریکه بوده. و دختر اُونگخان که از مادر سَنگُون، ۱۵ زاده بود، و جهت چینگگیزخان می‌خواستند و اجابت نکرد، و بدان واسطه دلماندگی پیدا شد، نام او، چاؤوزِیکِی بود. و دختر چینگگیزخان که جهت پسر سَنگُون می‌خواستند، نام او قوچین‌یکِی بود. بعد از آن او را به بوئوکورگان از قوم قورلاس دادند، برادر ۲۰ مادر چینگگیزخان. و گوزخان چون اُونگخان را دوانیده بود، و ییسوگای بَهاؤر پدر چینگگیزخان به مدد اُونگخان رفت و او را بگریزانیدند. با قرب سی کس در ولایت تنگقوت رفت و دیگر بادید نیامد، و بدین سبب اُونگخان و ییسوگای بَهاؤر آنجا شدند. و دیگر باره اُونگخان را چنانکه یاد کرده شد در قضیه ارکه‌قرا مدد کرد، و ملک از ارکه‌قرا بازگرفته بدو داد. ۲۵

و اُونُگْ خان چون نوبت آخرین با چینگگیزخان جنگ کرد و شکسته شد و بگریخت، او را در راه به موضعی که نام آن نِکُون اُوسُون است امرای تَایانُگْ خان قُورِ سُو بَآچُو و تینگشال بگرفتند، و چون دشمنی قدیم داشتند او را بکشتند و سرش پیش تَایانُگْ خان بردند. او پسندیده نداشت و از ایشان بازخواست فرمود و گفت: چرا چنین پادشاهی بزرگ پیر را می کشتند، زنده می بایست آورد. و فرمود تا سر او را در نقره گرفتند و مدتی هم جهت عظمت و هم جهت حرمت داشت بر تخت خویش نهاده بود.

و يك سبب پراکندگی / اُونُگْ خان آن بوده که تِب تَنگَرِ پسر 51/ مُنگلیگْ ایچگْه دختری از قوم چُرَقین از شعب کِرایت خواسته بود، نام او قَدَان بَهَادُر. به وقت آنکه اُونُگْ خان با چینگگیزخان بد اندیشید، پیغام پیش تِب تَنگَرِ فرستاد که من از اینجا و تو از آنجا باهم باشیم. تِب تَنگَرِ چینگگیزخان را خبر کرد و به دفع مشغول شد.

۱۵ القَصه تَایانُگْ خان روزی با آن سر گفته که سخن گوی. می گویند که در آن حالت چند نوبت زبان از دهن بیرون آورد. امراء تَایانُگْ خان گفتند این معنی نامبارک است، عجب اگر مُلک ما را زوال نباشد، و همچنان بود. و از آنجا که او را بکشتند، پسرش سَنگُون بگریخت با چند کس، و به سرحد ولایت مُغول شهری است نام آن ایساق، آنجا بگذشت و به ولایت تبت رفت و خواست که آنجا باشد. مردم تبت او را بدوانیدند، و نوکران او پراکنده شدند و از آنجا بگریخت، و به حدود خَتَن و کاشغر ولایتی است نام آن کُوسان، و در آنجا سلطانی بوده قَلیچ قَرا نام، سَنگُون را در آن ولایت، به موضعی که آن را چهارگه گویند یافته و ۲۵ کشته، و زن و بچه او را گرفته. و بعد از مدتی به حضرت

چینگگیزخان فرستاده و اهل شده.

و امرا از این قوم در زمان چینگگیزخان و اونغ خان بسیار بوده اند. يك امير را نام اوبچرپتی گورپن بهادر بوده، و معنی اوبچرپتی میوه سرخ است که در مغولستان روی سرخ را بدان نسبت کنند؛ روی آن امیر چون میوه سرخ بوده، و این آن امیر ۵ است که چون جاموقه ساچان سخنان افسوس و استهزا در حق چینگگیزخان گفته او مانع شده. و امیری دیگر بوده، نام او قوری شلمون تاپیشی، و اونغ خان را امیری بزرگ بوده، نام او گویتموز؛ در وقتی که چینگگیزخان را با اونغ خان دوستی و پدر فرزندی بوده، به راه پسران پیش اونغ خان نشستی. این امیر ۱۰ مذکور بر بالای او می نشست، و هر کاری و سخنی که میان چینگگیزخان و اونغ خان بودی او ساختی و گفتی؛ و با او دوستی داشت.

چون چینگگیزخان، اونغ خان و سنگون پسرش و امرای ایشان را مقهور و مغذول گردانید، و آنچه کشته نگشته بودند به ۱۵ مطاوعت درآمدند، این گویتموزنویان به اعتماد دوستی قدیم و استظهار اتحاد سابق به بندگی چینگگیزخان آمد. او را عزیز و موقر داشت. و تمام پیر و منحنی قامت بوده، و خواتین بسیار داشته و یکی را بغایت دوست می داشت. اتفاق چنان افتاد که آوازه رسید که سنگون در ولایت قیرقیز و آن نواحی باز قوت ۲۰ گرفته. او دل دگرگون کرده به هوای سنگون، خان و مان بگذاشت و برفت. و مدتها سرگردان گردید و سنگون را نیافت. و چون گریخته رفته بود، چینگگیزخان آن خاتون را که محبوبه او بود به تولون چربی داد که امیری بزرگ بود از قوم قونگقتان، و او نیز خواتین بسیار داشت. چون او را بستد دیگران را ترك گرفت و ۲۵

روزگار با او به سر می برد.

بعد از مدتی چون گویتُمورنویان، سَنگُون را نیافت چاره ندانست با بندگی چینگُگیزخان آمد. چون حقوق قدیمه ثابت داشت و بغایت پیر بود و چینگُگیزخان با او به عنایت، از سر گناه او درگذشت و فرمود که چنین مرد پیر را چه جرم نهیم. آنگاه ۵ گویتُمورنویان زانو زد و عرضه داشت که چون جانم ببخشیدی اگر خاتونی را که محبوه من است به من سُیورغامیشی فرمایی غایت عاطفت باشد.

چینگُگیزخان با تُولون چربی گفت: چه می گویی باز ۱۰ می دهی یا نه؟ تُولون چربی چون اشارت چینگُگیزخان احساس کرد گفت: هرچند من نیز او را دوست می دارم لیکن از فرمان چگونه تجاوز نمایم. و او را باز وی داد. از آن خاتون پرسیدند که این امیران را چندین خواتین هستند، چگونه است هریک که ترا می ستانند از همه دوستر می دارد. جواب داد که همه زنان را اندام ۱۵ به همدیگر نزدیک باشد، چون مرد قادر و حاکم است و زن محکوم، باید که تفحص نماید هرچه شوهر را رضا بدان باشد چنان کند و برخلاف رضای شوهر نرود و با میل خاطر او یکی باشد، و خانه او را بر وفق مراد او نگاه دارد. چون چنین باشد لا شک دوستی زیادت گردد.

۲۰ امیری دیگر قویدو بوده و در وقتی که اوُنک خان عزیمت کرده بود تا چینگُگیزخان را بگیرد، و باذائی و قیشلیق که اَقَتاچی اوُنک خان بوده اند، چینگُگیزخان را خبر کردند. این قویدو از اوُنک خان جدا شد با خاتونی که داشت و پسری سه ساله و یک شتر و هُرُقُنقُرِی که آن اسب قلّه باشد، و کُؤچ کرده به بندگی چینگُگیز ۲۵ خان آمد. و چون چنین اخلاص نموده بود [چینگُگیزخان] فرمود تا



قوم خود را کِرایت و تونگقایت جمع کند. یک هزار را گرد کرده بود پسر او قورتنقه هزاره‌ای دانسته؛ و برادر او آبشقا در خدمت قان بیتکچی مقدم معتبر بوده.

و این قویدو بیست و چهار پسر داشته. کهر را توگوز بیتکچی خوانده‌اند و امیر صده بود در خدمت هولاگوخان، به‌راه بیتکچی ۵ به ایران زمین / آمد و از بغداد خزانه و مال جهت او بیرون آورد و بالش زر بسیار ریخته. و آلیناق پسر او بود و در ابتدا از هزاره قوچر بود از قوم توداقلین، که یک قوم‌اند از اقوام مرگیت. و در آن زمان پیش قوچر در هزاره جد آلیناق قویدو بوده، چون هزاره اصل قویدو و پسران او همه آنجا در هجاوور مانده بودند ۱۰ و از هزاره‌های لشکر قوچوری بیرون می‌کرده، تا بدین ملک آرد. این قوچر را از هزاره قویدو بیرون آورد، و چون مردی جلد بود از آن هزاره‌ها یکی بدو حواله فرمود.

و توگر پسر قویدو که پدر آلیناق بود و امیر صد هم در هزاره او بوده، چون قوچر نماند و آلیناق بچه بود، هولاگوخان آن هزاره ۱۵ را به آلیناق توسامپشی فرمود. و پسران آلیناق قورمشی کوزگان قوتوله، بوغدای، آزپه، چاودر بودند؛ و طایفه‌ای امرا که اندیشه کرده‌اند و گفته که بعد از آنکه چینگگیزخان در بالجونه رود، شبیخون بر سر اونگکخان برند تا او را بدوانند و خویشتن پادشاه و حاکم شوند، اینها اند که مفصل می‌گردد. ۲۰

دارپتی اوتچگین، آلتان، جُبوق، قوچر بیکی، جساموقه ساچان، قوم بآرین، سواگی، تقای طالو، قوتوقوت، آرتاتار. چون اونگکخان بدانست ایشان را غارت کرد و از آن جمله دارپتی اوتچگین و قوم بآرین، سقایت از قوم کرایت و قوچین از جمله کلنگفوت از اعمام قونگقتان تمامت به چینگگیزخان پیوستند؛ ۲۵

و اَلْتَان و قُوچَر و قُوْتُقُوت پيش تايانگ خان رفتند. هم ايشان که بر چينگگيز خان تهمت نهاده بودند که با تايانگ خان يکي است اين حرکت کردند. و چون چينگگيز خان تايانگ خسان را مقهور گردانيد، ايشان را جمله به دست آورد و بکشت. و از امرای سَنگُون بِلگه بيکي و تُوْدَان بودند. ايشان هردواند که چينگگيز خان گفته بوده تا ايشان را به رسالت پيش او فرستند، و همگی سَنگُون ايشان بوده اند الا بُوَقا و طَاير نيز دو امير معتبر بودند از آن اُونگ خان. والسلام.

### قوم

#### نایمان و ايشان چند شعبه اند

۱۰

پيش از عهد چينگگيز خان پادشاه نایمان نازقپش تايانگ و انيات قاآن بودند و وقتی که قوم قيزقيز را بزدند، انيات قاآن آقای خود نازقپش تايانگ را نه بار نه تگشمپشي کرد. نازقپش او را پيش خواند و سر او در بغل گرفت، و چون از هم جدا شدند گفت: گوييا ما را کسی که پيش کش کند نيست يا من شما را نمی خواهم. و فرزندان انيات قاآن بُويزوق و تايانگ بودند، و در حالتی که تايانگ خان جدا بود بُويزوق کُؤچ کرد و بر خانه های او می گذشت چنان نزديک که سر خرگاهها بر شتران بار کرده بودند از خانه های تايانگ خان می نمود.

در آن حال تايانگ خان گفت: من نيز پادشاه ام؛ اگر بُويزوق بيايد و اينجا فرو آيد او داند، و اگر نيايد او داند. بُويزوق فرو نيامد و برفت. تايانگ گفت: ما استعدادی کرده بوديم تا ايشان را مهمانی کنيم، چون رفتند ما خود را مهمانی کنيم. در آن طوی

قوبادکین قور در میان سرود گفتن گفت: در وقتی که انیات قآن و نازقیش تاپانگ باهم بودند، شما پنداری از اولوس نایمان هر مردی را امیر و هر زنی را خاتون نکرده اند و فرزندان بسیار نیز در وجود نیامده اند. شما هر دو همچو شاخ نر آهو و شاخ گاو یک جفت بودید. اکنون چون شما دو برادر یکدل نباشید، اولوس ۵ نایمان را که همچون دریا موج می زند ریخته و پراکنده کرده به که می سپارید؟

چون تاپانگ خان این سخن بشنید گونه او سرخ شد و گفت: با بویروق بگویید ما غلط کردیم. جایی که لایق باشد انتظار کن تا بیاییم، و اگر او استقبال ما کند یا نکند او داند. ۱۰ بویروق در جواب گفت: این مثل مشهور است که بسیار باشد که مردم به بزرگی رسند و فهم نداشته باشند و بسیار باشد که به نیکی رسند. بعد از این اگر تن درست باشیم باهم رسیم. و گویج کرده از راه بگشت و به طرفی دیگر رفت. چون برادران بودند و اتفاق نداشتند حق تعالی احوال ایشان دگرگون کرد. و ۱۵ تفصیل یورتهای نایمان اینست:

### یایلاق

تالاق:

یورت پادشاه ایشان.

۲۰

جاجیه ناؤور:

موضع اوردوی او.

### قشلاق

ادری ابته، کوهی است. بقرس اولوم، اچیریق ناؤور. / الایترینگ رودخانه ای است. / و این اقوام صحرانشین

بوده‌اند. بعضی در کوه‌های سخت مقام داشته، و بعضی در صحراها و مواضعی که ایشان می‌نشسته‌اند این است که ذکر رفت. و یکه اَلْتَائِی است و قَرَاقُورُم که اَوِگَتَائِی قَاآن در صحرای آنجا سرایی عالی ساخته؛ و کوه‌های اَلْوئی سِپراس و کُوک اَرَدِپش. و در آن حدود قوم قَنقَلِی نیز می‌نشستند. و اَرَدِپش مُورَان که رودخانه اَرَدِپش است، و کوه‌هایی که میان آن رودخانه و ولایت قِیزْقِیز است و به حدود آن ولایت پیوسته تا مواضع زمینهای مُغولستان و ولایتی که اَوْنِگْخان آنجا می‌نشسته؛ و بدین سبب همواره نایمان را با اَوْنِگْخان منازعت و خصومت بوده؛ و تا ولایت قِیزْقِیز و تا سرحد بیابانها که به ولایت اَوِیغور پیوسته است. ۱۰

و این اقوام نایمان و پادشاهان ایشان معتبر و قوی‌حال بوده‌اند و لشکر بسیار نیکو داشته، و رسوم و شیوه ایشان مانند مُغولان بوده. و پادشاهان ایشان را در قدیم الزمان نام کُوشلُوکْخان یا بُویُزُوقْخان بودی. و معنی کُوشلُوکْخان پادشاه قوی و عظیم‌باشد؛ ۱۵ و می‌گویند سبب دیگر نهادن نام کُوشلُوکْ آن بوده که پادشاهی از آن قوم بر جن و انس حکم کرده، و تا حدی قدرت داشته که شیر جنیان می‌دوشیده و از آن ماست و دوغ و قِمْپِز می‌ساخته و می‌خورده. بعد از آن امرا گفته‌اند بزه باشد و ترک گرفته. و این بر سبیل حکایت است و آن را که بُویُزُوق می‌گفته‌اند معنی آن است که فرمان دهنده. و هرآینه هر پادشاهی را از ایشان نامی دیگر اصلی که مادر و پدر نهاده باشد بوده باشد.

و امرای تَایانْگْخان از قوم نایمان که اَوْنِگْخان را به وقتی که از چِپَنْگْگِیز خان گریخته بود در موضع نِکُون اُوسُون گرفته‌اند و کشته، و سر او پیش تَایانْگْخان برده و او پسندیده نداشته، ۲۵ و آن را در نقره گرفته مدتی بر تخت خویش می‌نهاد، چنانکه در

شعبه کرایت مشروح گفته شد؛ نام ایشان قوروسوباجو و تینک شال بوده.

و صورت حال جنگ میان تایانگ خان و چینگگیزخان چنان بوده که تایانگ خان پیش پادشاه اونگوت ااقوش تیگین پیغام فرستاد تا با وی متفق شود و باچینگگیزخان جنگ کنند. ااقوش ۵ تیگین بر زبان ایلچی، نام او [توربیداش] پیغام به چینگگیزخان فرستاده و او عزم جنگ تایانگ خان کرده. تایانگ خان لشکری گران جمع گردانیده و امرای بسیار از دیگر اقوام با او متفق بوده اند بدین تفصیل:

۱۰ توقتای؛ پادشاه مزگیت، قوم تاتار؛  
الین تاییشی از امرای بزرگ کرایت، قوم قتقین.  
قوتوقه بیکی پادشاه اویرات، قوم دوربان.  
جاموقه ساچان از قوم جاجیرات، قوم سالجیوت.  
جاموقه ساچان پیش از جنگ جدا شد و برفت، و قسار قول  
لشکر چینگگیزخان یاسامیشی کرد و جنگ کردند و نایمان ۱۵  
بشکستند و تایانگ خان کشته شد؛ و در آن جنگ بود که لشکر  
نایمان از کوههای ناقوقون غلتیده اند؛ و خاتون تایانگ خان را  
گورباسو نام، که او را دوست می داشت، بعد از کشتن شوهرش  
پیش چینگگیزخان آورده اند و او را ستده.

۲۰ و چون چینگگیزخان لشکر نایمان را بشکست و تایانگ را  
بکشت، در پارس پیل به سرحد رودخانه اوتن، توقي سپید نه پایه  
بر پای کرد، و جمعیتی عظیم و طوی بزرگ ساخت و نام چینگگیز  
خانی بر وی نهادند. بعد از آن بر عزم گرفتن بویزوق خان برادر

تایانگ خان برنشست. و او به قوشلامپشی مشغول بود. ناگاه در شکارگاه او را بگرفت و بکشت، و گوشلوك و برادرش هر دو پیش او بودند. بگریختند و به رودخانه اردیش رفتند. گوشلوك در جنگ آخرین که با او و توقتای بیکی بود، چون توقتای کشته شد ۵ بگریخت و پیش گورخان قراختای رفت. و اسامی امرای بویروق بدین تفصیل است:

### یپتی توبلوق

که در اول روز جنگ بر سربالایی می رفت و تنگ اسب او باز شده و لشکر چینگگیزخان او را بگرفتند. ۱۰ کوكسانی سبراق

و معنی این نام درد سینه است و آواز گران داشته، و او بود که خانه برادران اونگ خان غارت کرد. تولوی خان را خاتونی بوده لینگقووم خاتون نام، دختر گوشلوك خان بود که چون او را به غارت آورده بودند بنده شد. و از او پسری ۱۵ داشته قوتوقو نام، در جوانی نماند. و قُمایی داشته یكسارِق نام از قوم نایمان، که مادر مگه بوده. و این یكسارِق قوبیلائی قآن را شیر داده و پسر / خود مگه را به دیگری داده، و بدان سبب معتبر 54/ شده. و شرح آن حکایت در شعبه تولوی خان بیاید.

و پادشاهی که پیش از خصومت چینگگیزخان با نایمان پادشاه ایشان بوده او را اینانچ بلگه بوکوخان گفته اند؛ و معنی اینانچ باور داشتن است و بلگه لقبی معظم. و بوکوخان در قدیم الایام پادشاهی عظیم بوده که اویغوران و اقوام بسیار بدو اعتقاد تمام دارند و می گویند از درختی متولد گشته.

فی الجمله این اینانچ بلگا بوکوخان پادشاهی معتبر بود و

- فرزندان داشت. پسر بزرگترش را در اصل نام تَائِبُوقا بوده است، پادشاهان خِتائی او را لقب تائی وَاَنگک کردند به زبان خِتایی یعنی پسرِ خان. و این لقب پیش اهل خِتائی لقبی متوسط است و پادشاهان خِتائی القاب بی حساب و بگزاف به مردم ندادندی، و این زمان نیز همان عادت دارند. و القاب ایشان عظیم بسیار است ۵ و مراتب که مناسب هر قوم و هر ولایت باشد بغایت مجانس و ملایم. و القاب چنان به مردم دهند که هر کس مرتبه و حدِ خود دانند به حسب آن لقب. چنانکه اگر در مجمعی صد کس حاضر شوند، از القابی که به ایشان داده باشند معین باشد که هر یک را منصب چگونه است و او را کجا باید نشستن. ۱۰
- و چون اصطلاح خِتاییان هر کس را معلوم نبوده، او را تَائِیانگک خان خوانده اند. و پسری دیگر داشت او را بُویُوق خان گفته اند. و ایشان، هر دو برادر، بعد از وفات پدر بواسطه قُمة پدری که او را دوست می داشتند و بر سر او منازعت و مناقشت کردند با یکدیگر یاغی شدند و از هم جدا گشتند. و بعضی امرا و لشکر ۱۵ بدین برادر و بعضی بدان پیوستند. لیکن تختگاه اصل تَائِیانگک خان که پسر بزرگتر بود داشت، و مقام او بنزدیک صحراها بود؛ و از آن بُویُوق خان به کوهستانها که ذکر رفت. و با یکدیگر بغایت بد بوده اند، و پدرشان حالة الحیوة از مزاج و طبیعت ایشان آن مخالفت و سرکشی فهم کرده بود و گفته که مرا معلوم است که ۲۰ بُویُوق هرگز موافقت نکند، مگر تَائِیانگک روزی چند جای من نگاه دارد. و بُویُوق مانند شتری است که تا گرگ نیمه ران او نخورد حرکت نکند. و عاقبت حال آن چنان بود.
- و تَائِیانگک و بُویُوق جنگهای بسیار کردند و در جنگهای چینگگیزخان با اوَنگک خان ایشان هر یک علی حده کوشیده اند و ۲۵

همدیگر را مدد و معاونت نکرده، چنانچه در تاریخ آمده. و مادام که میان چینگگیزخان و اُونگخان موافقت نبود، هرچند با اقوام نایمان جنگها کرده، ایشان مقهور نگشته‌اند. و بعد از آن که چینگگیزخان کار اُونگخان یکسو کرد، و با تایانگک و بویروق و اقوام نایمان جنگ کرده چنانچه ذکر رفت، ایشان را شکسته و ۵ کشته و از جانب ایشان فارغ خاطر گشته.

و از اقوامی که به نایمان نزدیک بوده‌اند و یورتهای ایشان به همدیگر متصل، قوم تیگین بوده‌اند، و پادشاه ایشان را نام قَادِر بُوِیروق خان بوده. قَادِر یعنی عظیم و قهار و مغولان چون آن نام نمی‌دانند قَاجِر خان می‌گویند؛ و بعضی از ادویه مغولی هست که این زمان آن را قَاجِر می‌خوانند و در قدیم نام آن قَادِر بوده، یعنی داروی قوی. و پادشاهی این قَادِر بُوِیروق خان و پدران او بیشتر از پادشاهی اُونگخان و تایانگک خان و دیگر پادشاهان کِرایت و نایمان بوده است، و از ایشان معظمتر و معتبرتر. بعد ۱۵ از مدتی پادشاهان مذکور از ایشان قوی‌تر شده‌اند.

و چینگگیزخان آن قوم تیگین را اضافت قوم اُنْگوت کرده و با ایشان به هم گُوچ می‌داده‌اند. و از دختران قوم تیگین جهت اُروغ خود خواسته و به امرای اُنْگوت نیز داده. دختران ایشان و از آن نایمان به حسن و جمال مشهور باشند. و پسران قَادِر خان آنند که ۲۰ در عهد چینگگیزخان به وقت... و در این ملک از قوم تیگین یک دو کس زیادت نیستند.

### قوم اُونْگوت

در زمان چینگگیزخان و پیشتر از آن این اقوام اُونْگوت از



جمله لشکریان و متعلقان پادشاه خِتائی آلتان خان بوده‌اند؛ و قومی‌اند علی‌حده به مُغول مانده. و چهار هزار خانه بوده‌اند. و پادشاهان خِتائی که ایشان را به لقب آلتان خان خواندندی، محافظت ولایت خود را از اقوام مُغول و کِرایت و نایمان و صحرا نشینان آن حوالی سدی کشیده بودند که آن را به مُغولی اُنْگُو ۵ گویند و به ترکی یوقورقه، از ساحل دریای بخورچه تا کنار رودخانه قراموران که میان خِتائی و چین و ماچین است، و منابع آن در ولایت تَنگقوت و تبت و هیچ جایی گذر نمی‌دهد، و در بند آن سد بدین قوم اُونْگوت سپرده و ایشان را جامگی و تعهد می‌داده‌اند تا محافظت آن نموده. ۱۰

و مقدم و امیر اُونْگوت در عهد چینگگیزخان شخصی بود که او را اَلَقُوش تیگین قوری گفتندی. / اَلَقُوش نام است و تیگین قوری لقب؛ و او را در خفیه به جانب چینگگیزخان میل و هواداری بوده؛ و در وقتی که تایانگ خان نایمان با چینگگیزخان خصومت و ۱۵ منازعت ورزیده، پیش اَلَقُوش تیگین فرستاد تا با او یکی شود و با چینگگیزخان محاربت کنند. اَلَقُوش، چینگگیزخان را از آن حال آگاهی داد، چنانچه در شعبه نایمان شمه‌ای گفته شد و مشروح آن در تاریخ بیاید.

و بعد از آن چون چینگگیزخان قصد ممالك خِتائی کرد، اَلَقُوش تیگین از آلتان خان دل‌ماندگی داشته است، از آن جهت در بند را به ۲۰ چینگگیزخان سپرده. بدان سبب او را بسیار سیور غامپشی کرده و فرموده تا دختر بدو دهند. اَلَقُوش گفته که من پیرم و برادری داشتم بیغوی نام که پادشاه بود و چون نماند، پسر او را چنگوئی نام آلتان خان خِتائی به‌نوا به خِتائی برده، مگر این دختر را بدو ۲۵ دهید تا باشد که بیاید.

چینگگیزخان فرموده که شاید، و آلاؤش تیگین پنهان پیش  
برادرزاده فرستاده تا بیاید. آمده است و چون به دیه (گندوک) که  
بدان نزدیکی است رسیده، امرای عم و پدرش پیش او فرستاده اند  
و گفته که آمدن تو مصلحت نیست، چه عمت آلاؤش ترا بکشد،  
توقف نمای تا ما او را هلاک کنیم. چنگوئی متوقف شده و آن امرا ۵  
آلاؤش تیگین را کشته اند. آنگاه چنگوئی درآمد و به بندگی  
چینگگیزخان پیوست، و او دختر خویش آلاقای بیکی را که از  
اویگتائی قان کهتر و از یکانویان مهتر بود بدو داد؛ و بعد از آن  
او را آلاقای بیکی می گفتند.

۱۰ آنگاه چینگگیزخان فرمود که این قُدای ما را آلاؤش تیگین که  
کشت، کشته او را بیارید تا قصاص فرموده شود. چنگوئی زانو  
زده و عرضه داشته که تمامت اُنْگوت با یکدیگر کینگاچ کرده او را  
کشته اند. اگر همه را بکشند او را چه فایده دهد. چینگگیزخان  
فرمود که چون چنین است آنکس که تعرض رسانیده و کشته او  
۱۵ را بیارند. چون حاضر گردانیده اند فرموده تا او را با اُرُوغ به هم  
کشته اند. و آلاقای بیکی از چنگوئی یک پسر آورده نام او اُنْگودائی،  
و اُنْگودائی را دختر تُولوئی خان داده اند که از مُنْگْکَه قان کهتر و از  
هُولَاگُوخان مهتر بود، لیکن او را فرزند نبوده. و از آن تاریخ باز  
راه آنکه از اُرُوغ چینگگیزخان دختر به قوم اُوْنْگوت می دهند و  
۲۰ از ایشان ستانند با دید آمده. بدین وسیلت مادر اَرْغُون خان قایمیش  
خاتون از قوم اُوْنْگوت بوده. و جماعت امرا و بزرگان که از این  
قوم مشهورند در زمان چینگگیزخان امیری هزار از ایشان بوده  
آی بوقا نام و آنانکه بدین ملک آمده اند چپنتیمور است که پیش از  
این با نِیْسَل نویان بهم آمده بود.

۲۵ و پسران چپنتیمور در خوارزم بسیاراند و دختر به پادشاهان

داده. [کُوجِیْتِمُور حاکم خوارزم است و اُنکوتیمور و پسرانش یوسف و قورو بوقا] و پسر یوسف، ماقور نام پیش تُوَقْتائی است، و پسر قورتقا اینجا است. و حکایت چِیْنْتِمُور و فرزندان چنان بوده که پیش از آنکه هولاکوخان به ایران آمد، اُوگِیْتائی قَاآن جهت امارت و حکومت امیری از استخوان تُو بِلایت که شعبه ای از کِرایت اند به ۵ راه امیری لشکر فرستاده، نام او نُیْسَل نُویان، که این زمان از نسل او تُو قُلُوق قُوشچی و برادران و خویشان او مانده اند. و چِیْنْتِمُور مذکور به راه نُوکاری با وی آمده، و کُلْبَلاد از قوم نایمان که پدر پیْسودَر باؤزچی و پیْسور بوده، به راه یازغوچی؛ و کُورگوز که اُو یغور بود به راه بیتکچی با هم آمده اند.

۱۰ و از فرزندان کُورگوز قُتْلَغ بُوقا و یایلاق بُوقا و دیگر برادران بودند و پسران قُتْلَغ بُوقا اُیغورتائی و غازان بَهادر اکنون هستند. و در وقتی که چِیْنْتِمُور نمانده نُیْسَل نُویان کُورگوز را فرموده تا به بندگی قَاآن رود و آن حال عرضه دارد. کُلْبَلاد با نُیْسَل نویان گفته که او را نباید فرستاد که اُو یغور است و این کار نسازد و ۱۵ جهت خود کارها پردازد. نُیْسَل نشنید و کُورگوز را روانه داشت. چون به بندگی قَاآن رسید منصب چِیْنْتِمُور باسقا قی ایران زمین جهت خود بستد. چون بیامد پسر چِیْنْتِمُور اُنکوتیمور تِماچامپشی کرده و به حضرت قَاآن رفته و راه پدر خویش ستده، و امیر آرغون را به راه ایلچپگری با خود آورده. چون اینجا رسید کُورگوز گفته ۲۰ که ما دو سر قوچیم و در یک قَزْغان نگنجیم. و در این گفت و گوی هر دو به بندگی قَاآن رفتند و اظهار عداوت کرده.

و امیر آرغون که از برای اُنکوتیمور به ایلچی آمده بود، او را نیز هوس مُلک و سرداری در دماغ افتاد و منصب ایشان هر دو به وی دادند. بعد از آن روزی کُورگوز بر سر پولی می گذشت. ۲۵ شخصی از اِیوآغلانان خاتون چَغْتائی آنجا رسیده، نام او سَر تاق

کِچاؤ و باهم گفت و گوی کرده اند. گُورگُوز گفته تو کیستی؟ جواب داده که من سَرَتاق کِچاؤ و. و گُورگُوز گفته که من گُورگُوز کِچاؤ و. و در میانه لفظی شنیع گفته. سَرَتاق گفته است که اگر من ترا عرضه ندارم. گُورگُوز گفته که مرا پیش که عرضه خواهی داشت؟ ۵ و چَفَتائی در آن نزدیکی وفات یافته بود. سَرَتاق کِچاؤ و آن سخن پیش خاتون چَفَتائی باز گفته، و او بغایت رنجیده و پیش اُوگَتائی قاآن فرستاده و عرضه داشته. حکم یَرَلِیغ فرمود که او را بگیرند و دهان پر خاک کنند. تا آن حکم رسیدن گُورگُوز به خراسان رسیده بود و شنیده که ایلچی به گرفتن او می رسد. / به طوس در قلعه ای خراب 56/ گریخت. ۱۰

ایلچی یَرَلِیغ آورده بود که توبادائی، پسر نِیْسَل، گُورگُوز را بگیرد. سه روز حصار داد و از جانبین جنگ کردند و او را بگرفت و زنجیر کرده به ایلچیان سپرد. او را بردند و محبوس گردانیده خاک در دهان آکندند و هلاک کرد. بعد از آن شحنگی و ۱۵ حکومت ایران بر امیر آرغون مقرر شد. والسلام.

### قوم تَنگقوت

این قوم بیشتر در شهر و دیه می نشستند، لیکن لشکری عظیم و بغایت جنگی بوده اند و با چینگگیزخان و اوروغ او جنگ بسیار کرده. و سرور و پادشاه ایشان را لونگک شادرغو خوانده اند. و ۲۰ ولایت تَنگقوت ملکی بسیار است از شهرها و قصبه ها و قلعه ها و کوه های بسیار از جوانب دارد، و جمله آن ولایت به کوهی بزرگ قایم است که در پیش آن افتاده و آن را اَلشان گویند؛ و از جوانب آن ولایت خَتائی است و تَنگیاس و مَنزِی. و چینگتیمور نزدیک آن

ولایت می‌نشینند و در چاغ اُوگِتائی قَاآن لشکر آنجا می‌بوده. و در زمان قُوبیلای قَاآن... را فرستاده بود.

و پیش از این مُغولان آن ولایت را قَاشین می‌گفتند. چون قَاشین پسر اُوگِتائی قَاآن پدر قَایْدو وفات کرد، نام قَاشین قُورپق شد؛ و از آن وقت باز این ولایت را تَنگقوت می‌گویند، و این زمان ۵ نیز بدین اسم موسوم است. و در چاغ چینگگیزخان و اُوگِتائی قَاآن چند نوبت بدان ولایت رفته‌اند و لشکرها فرستاده؛ و چون قومی جنگی و قویّی حال بوده‌اند فتنه‌ها انگیخته‌اند و جنگها کرده، و عاقبة الامر ایل گشتند و باز یاغی شدند.

و نوبت اوّل چون چینگگیزخان اکثر اقوام مَرگیت را بگرفت، ۱۰ در سال گاو موافق شهر سنه اِحدی و سِتّمائِه به جنگ آن ولایت رفت. و در آن حدود قلعه‌ای معظم محکم بوده نام آن لیکِی؛ و شهری بزرگ نام آن آساکینگلوس، آن را ستده‌اند و خراب کرده، و ولایت تاخته و شتر بسیار که در آن حدود بود رانده. بعد از آن در سال سوم که سال خرگوش بوده و آنرا تُولئی پیل گویند چینگگیزخان با ۱۵ لشکری گران و سپاهی فراوان در پاییز و زمستان به جنگ آن ولایت و استخلاص آن مشغول بوده و اکثر را مسخر گردانیده. و چهارم سال که مُورپن پیل بوده، یعنی سال اسب، چینگگیزخان تابستان در اُوزدو بوده، و پاییز به عزم آنجا برنشسته. و شهری بزرگتر که آن را اِرِی قئی می‌گویند گرفته و به هر موضع که ۲۰ متمرّدی و قلعه‌ای بوده جمله مطیع و مسخر کرده و ملک را استقامت داده؛ و د ختر پادشاه ایشان، لُونگک شاذرغُو، بخواست. و جهت محافظت ملک او شحنة و لشکر آنجا بگذاشت.

و چون به عزم ولایت تازیك برنشست، در تَقیقو پیل، که سال مرغ باشد با اُوزدوی خود آمد. مدّتی بر آن گذشته بود شنید که ۲۵

پادشاه تَنگقوت باز یاغی شده است. و غیرت در او کار کرد. و چون پیر شده بود و او را معلوم و محقق که هنگام رحیل نزدیک آمده، فرزندان و امرا و مقربان را حاضر گردانید و وصیتی و بحثی که در باب مملکت و پادشاهی و تاج و تخت و نصب فرزندان داشت تمام کرد؛ و پاییز آن سال به قصد ~~کاشپن~~ به لشکر برنشست. ۵ و پادشاه آنجا لَوَنگ شاذرغو عذر آورد که ترسیده بودم و بد کردم. اگر مرا مهلت دهد و به فرزندی قبول کند و بر آن سوگند خورد بیرون آیم.

چینگگیزخان سوگند خورد و او را مهلت داد مدتی معین. و در ۱۰ آن میانه رنجور شد. وصیت کرد که چون وفات کند حادثه او را ظاهر نکنند و جزع و فغان برنیارند تا یاغی واقف نگردد؛ و به موعد معین بیرون آیند و تمامت را بگیرند و قتل عام کنند. و در بهار نوقای پیل، که سال سگ باشد، لَوَنگ شاذرغو بیرون آمد، و او را با تمامت اهل شهر به شمشیر کین بگذرانیدند و ملک ۱۵ بگرفتند. و صندوق چینگگیزخان در اوایل سال خوک به او رَدُو آوردند و تعزیت داشتند و واقعه ظاهر شد.

و از این قوم تَنگقوت امرای بسیار بوده‌اند، از آن جمله اُوچغان نویان که چون یازده ساله بود چینگگیزخان او را آورده و به راه فرزندی پرورده؛ چنانکه او را پسر پنجم خوانده و هزاره ۲۰ بزرگ چینگگیزخان او دانسته. و در آن عهد معهود و معتاد چنان بوده که هزاره هرچند بزرگ باشد زیادت از هزار نبوده. [و آن هزاره] تمامت کسانی بودند که به او رَدوها و حضرت چینگگیزخان تعلق داشتند. و هر قلان و اولاغ و شوسون و انغرچاغ و ارغمچی و غیره که [به] تمامت لشکرها دهند، هزاره چینگگیزخان و آنچه ۲۵ بخاصه نفس او تعلق داشته همه به راستی ادا می‌کرده، و آنها

جمله به سخن اوچغان نویان دادندی. / ۱۵۷

و در روزگار اوگتای قاآن این اوچغان نویان را بر سر تمامت لشکرها که به سرحد ختائی می بودند نصب فرمود، و حکومت ختائی با آن منضم گردانید تا بعدی که شهزادگان و امرا که در آن حدود می نشستند تمامت در حکم او می بودند. و امیری دیگر بوده نویان ۵ نام، که هم چینگگیزخان او را از تنگقوت آورده بود، صده خاصه او می دانسته. و چون اوچغان نویان به کار بزرگ منصوب شده، هزاره او این بوده نویان دانسته، و امیر بزرگ اوردوی بزرگ بورتیه فوجین بود؛ و سه اوردوی دیگر همو می دانسته. و در این ۱۰ ملك آجوشکورچی و پسرش طغرلچه از این قوم بوده اند.

و اصل قضیه و حکایت این بوده چنان بوده که او را به سیزده سالگی از تنگقوت اسیر آورده بودند؛ و در اوردو گاو و گله چرانیدی. روزی چینگگیزخان جانور می انداخت. او را دید. کلاه خود بر سر چوبی نهاده و در خدمتش ایستاده کاسه می گرفت. چینگگیزخان پرسید که چه می کنی و این چیست. جواب داد که ۱۵ پسر غارت آورده تنگقوت ام و از تنهایی ملول می شوم؛ کلاه بر سر چوب نهاده ام و می گویم از مادو یکی بزرگ باشد، و کلاه به بزرگی اولی تا من خدمت کنم.

چینگگیزخان را آن سخن خوش آمد و چون آثار کفایت و رشد در وی دید، او را به اوردوی بزرگ خود پیش بورتیه اوچین آورد و ۲۰ به ترتیب آش آن مطبخ مشغول گردانید. و چون او را سعادت مساعد بود بتدریج امیر صد شد. بعد از آن امیر هزاره خاص گشت، و در زمان اوگتای قاآن چون ممالك ختائی تمامی ایل و مستخر شد، آن دیار و لشکری که در آن ملک بود بیکبارگی به او

سپرد.

## قوم اویغور

به موجبی که در مقدمه کتاب یاد کرده شد، چون اُوغوز پسر قَراخان پسر دپُپ یا قوئی پسر اَبُولجَه خان یا فِث پسر نوح علیه السلام بواسطه آنکه موحد بود با اعمام و برادران و عمزادگان مصاف و محاربت کرد، و بعضی از ایشان یارمندی او کردند، و دیگران را مقهور گردانید و ممالک را مستخر کرد. جمعیتی عظیم ساخت و خویشان و امرا و لشکریان را بنواخت، و طایفه خویشاوندان را که موافقت او کرده بودند اُویغور نام نهاد. و معنی این لفظ به لغت ترك بهم پیوستن و مدد کردن است؛ و این اسم بر تمام آن طایفه و شعب فرزندان و اُوروغ ایشان اطلاق می کردند. ۵ ۱۰

و چون بعضی از آن اقوام هر يك به سببی مخصوص اسمی دیگر یافتند، مثل قارلوق و قَلچ و قِیچاق، اُویغور بر باقیان مقرر گشت. و بر این تقدیر تمام اُویغوران از نسل ایشان باشند. بلی بواسطه طول مدت کیفیت انشعاب قبایل و شعب ایشان بر وجهی که اصل هر یکی مستمی و مفصل باشد معلوم نشده؛ و بدان سبب ایشان را مطلقاً بی تعرض این مقدمات شعبه ای از اتراك می نهند. از این جهت هر چند ذکر ایشان داخل شعبه اُوغوز کرده شد، در این فصل اقوام مانده اتراك مکرر گردانیدن لازم آمد بر نمطی که اُویغوران تقریر می کنند. و چون قصص و احوال ایشان بسطی تمام دارد، ذکر حوادث و معتقدات ایشان چنانکه در کتب ایشان مسطور و مذکور یافته شد، تاریخی علی حده ذیل این تاریخ مبارک گردانیده آمد، و در این موضع شمه ای از آن که مناسب شعبه باشد ایراد می رود. ۱۵ ۲۰



چنان آورده اند که در ولایت اویغورستان دو کوه [بغایت بزرگ هست نام یکی بوقرا توبوزلوق، و از آن دیگر اوشقون لوق تَنگَریم، و کوه قراقورم در میان آن دو کوه] افتاده؛ و شهری که قآن بنا کرده به نام آن کوه باز می خوانند. و در جنب آن دو کوه کوهی است که قوت طاق خوانند، و در حوالی آن کوهها در موضعی ۵ ده رودخانه هست، و در موضعی نه رودخانه. و در قدیم الایام مقام اقوام اویغور در آن رودخانه ها و کوهها و صحراها بوده. آنچه در آن ده رودخانه بودند، ایشان را اُون اویغور خوانند. و آنچه در نه رودخانه تُوغوز اویغور. و آن ده رودخانه را اُون اَرغون می خوانند، و نامهای آن بدین تفصیل است:

۱۰ ایشلک، اوتنکر، بوقیز، اوزقندر، تولار، تاردار، ادر اُوج، تاپین، قملانجو، اوتیگان.

و در سه رودخانه اولین نه قوم ساکن بوده اند؛ و در چهارم پنج قوم. و آنان را که در قملانجو که نهم است بوده اند قوم اُونگک گویند. و آنانکه در اوتیگان که دهم است قوم قمع آتی کوز، و بیرون ۱۵ از این اقوام که در این رودخانه ها نشسته اند صد و بیست و دو قوم بوده اند در آن حوالی، لکن اسامی ایشان معلوم نیست، و سالها و قرنهای گذشته که آن اقوام اویغور را پادشاهی و سروری معین نبوده، به هر وقت از هر طایفه ای یکی به تغلب امیر قوم خود شدی.

۲۰

بعد از آن عموم آن اقوام جهت ضبط مصالح کلی کنگاچ کردند که ما را از پادشاهی مطلق امر که بر همگنان نافذ فرمان باشد ناگزیر است؛ و تمامت باتفاق و به رضای خویش شخصی مَنگوبائی نام را از قوم ایشلک که اعقل اقوام بود اختیار کردند، و او را ۲۵ ایل ایلْتَبَر لقب نهادند؛ و یکی دیگر به کفایت موصوف از قوم

- 58/ اوزقند و او را گول ایرکین لقب نهادند/ و هردو را پادشاه جمهور و اقوام گردانیدند. و اوزوغ ایشان مدت صد سال پادشاهی کردند: و عجایب احوال و نوادر حوادث که نقل می‌کنند و بعضی از معتقدات که دارند بر حسب روایت ایشان در تاریخی علی‌حده ۵ در باب اویغور پرداخته، ذیل این تاریخ مبارک ساخته شده، به شرحی مستوفی مسطور و مذکور است.
- و مصطلح اویغور در این آخرها چنان بوده که پادشاه خویش را اپدی‌قوت خوانده‌اند، یعنی خداوند دولت. و در عهد چینگگیز خان اپدی‌قوت بازچوق بود. و چون گوزخان بر بلاد ماوراءالنهر و ترکستان غالب شد، اپدی‌قوت در ربقه طاعت او آمد و او را ۱۰ شهنه‌ای فرستاد نام او شاوگم. چون متمکن شد دست قطاؤل بر اپدی‌قوت و امرا و اقوام اویغور دراز کرد، و مالهای ناموجه مطالبت می‌نمود. و ایشان از او متنفر شدند. در آن حال خبر رسید که چینگگیزخان بر بلاد ختائی مستولی گشته؛ و آوازه قوت ۱۵ و شوکت او متعاقب می‌رسید. اپدی‌قوت اشارت کرد تا آن شهنه را در دیهی قراخوچه نام هلاک گردانیدند؛ و به اعلام یاغی شدن او با قراختائی و اظهار اپلی و مطاوعت چینگگیزخان قالمیش‌قتا و عمر اوغول و تازبائی نام را به ایلچی به بندگی او فرستاد.
- چینگگیزخان ایلچیان را نواخت فرمود و به آمدن اپدی‌قوت به ۲۰ حضرت فرمان داد. او امثال فرمان نمود و به انواع عاطفت و سیورغامپشی مخصوص گشته بازگشت. و به وقت حرکت لشکر منصور به جانب گوشلوك خان بر وفق فرمان با سیصد مرد روان شد و مردیها نمود؛ و بعد از مراجعت به حکم اجازت ملازم اهل و حشم خویش گشت. و چون چینگگیزخان متوجه بلاد تازیك شد، ۲۵ به موجب فرموده با لشکر خویش برنشست و ملازم شهزادگان

چَفَتَائِ و اَوِگَتَائِ گشته، در باب استخلاص اُتَرار سعیها نمود. و بعد از آن در صحبت امرا تَارَبَائِ و ییسور و علاف متوجه حضرت و آن حدود شد.

- و چون چینگگیزخان در یوَرَتِ اصلی خویش به اُورْدُوی بزرگ فرو آمد و عزیمت تَنگْقُوت فرمود، ایدِی قُوت از ۵ پیش بالیغ به حکم فرمان با لشکر به بندگی چینگگیزخان روان شد؛ و به وسیلت آن خدمات پسندیده به مزید نوازش اختصاص یافت؛ و دختری از آن خود نامزد او فرمود و اتمام آن جهت واقعه چینگگیزخان در توقّف ماند؛ و او با پیش بالیغ آمد. و بعد از جلوس اَوِگَتَائِ قَاآن بر تخت خانی التزام اشارت پدر را، [اَلْ] اَلْتُون بیکِی ۱۰ بدو سُورْغامپشی فرمود. پیش از وصول او [اَلْ] اَلْتُون بیکِی درگذشت. بعد از چند گاه اَلْاچِی بیکِی را نامزد او فرمود پیش از تسلیم، ایدِی قُوت نماند. پسر او کَسْماس به بندگی قَاآن رفت و ایدِی قُوت گشت، و اَلْاچِی بیکِی را بستد و عن قریب نماند برادر او سَالِنْدِی به حکم اشارت تُوْرَاگِنَه خاتون جای برادر بستد، و ۱۵ ایدِی قُوت را کشت، و بغایت ممکن و محترم شد. و سایر احوال ایشان که در این عهدها واقع شده هریک در موضع خویش مشروح گفته آید، ان شاء الله العزیز. و اما خواتین و امرا از این قوم که بوده اند و هست آنچه معتبر و مشهور اند اینها اند که ذکر می رود.
- والسلام.

### قوم بکرین

و ایشان را مکرین نیز گویند

و مقام ایشان در ولایت اَوِیغورستان در کوههای سخت می باشد.

نه مُغول‌اند و نه اُویغور. و جهت آنکه در کوه‌های سخت وطن دارند در کوه نیکو روند، و همه قیاچی باشند. و ایشان يك هزاره بوده‌اند و ایل چینگگیزخان شدند و مطاوعت نموده؛ و امیر و سرور ایشان در بندگی چینگگیزخان می‌بوده. و چون ولایت ایشان به حدود اُلوس قایندو نزدیک است قایندو ایشان را گرفته و ملازم خود گردانیده. و امیر ایشان را در آن زمان چینانچ نام بوده، و در عهد چینگگیزخان مقدم ایشان دختری را آورده و بدو داده. چینگگیزخان او را پسندیده است و عظیم دوست داشته، نام او مُوگائی خاتون، لیکن از او هیچ فرزند نداشته و حکم چینگگیزخان چنان بوده که قوم یگرین دختران خود عرضه کنند تا هرکدام که پسند افتد جهت خود یا فرزندان بستانند.

و بعد از وفات چینگگیزخان این خاتون را اُوگتائی قان سته، و از دیگر خواتین دوستر داشته، چنانکه ایشان بر او رشک می‌برده‌اند. و چغتائی نیز این مُوگا خاتون را دوست داشته و پیش از آنکه او را معلوم شد که اُوگتائی قان سته، پیغام فرستاد که از مادران و باریگنان پدر این مُوگا خاتون را به من دهید. اُوگتائی قان جواب داده که او را من ستم. اگر پیشتر پیغام می‌رسید می‌فرستادم؛ و اگر به دیگری راغب است تا بدهم. / چغتائی گفته 59/ که مطلوب من او بود، چون نیست دیگری را نمی‌خواهم. و قان نیز از این خاتون فرزند نداشته. و خاتون قاشین که مادر قایندو بود از قوم یگرین بوده، نام او سیپکینه. و از این قوم طایفه‌ای با هولاگوخان آمده بودند و در این مُلک به قیاچی و کوه‌روی منسوب بودند.

### قوم قیرقیز

قیرقیز و کِم کِمچیوت دو ولایت اند به یکدیگر پیوسته، و هر دو یک مملکت است. و کِم کِمچیوت رودخانه ای عظیم است، و یک طرف آن با ولایت مغولستان دارد، و حدی با رودخانه سیلنگه که اقوام تایچیوت آنجا می نشسته اند؛ و یک جهت با رودخانه بزرگ که آن را آنکقره موران می گویند به حدود ولایت ابر، سیبر، و طرفی با مواضع و کوههایی که اقوام نایمان می نشینند.

و اقوام قوری بزقو و تومات و بایلوک، که بعضی اقوام مغولاند و در موضع بزقوچین توکوم می نشینند، هم بدین ولایت نزدیک اند. و در این ولایات شهرها و دیه های بسیار است و صحرا ۱۰ نشینان بسیاراند؛ و پادشاهان ایشان را لقب اپنال می باشد؛ و اگرچه نامی دیگر داشته باشند. و از آن ولایت آنچه معتبر و مشهور است اسم جنس آن پیدی است، و پادشاه آن... بوده.

و اسم ولایت دیگر پیدی اوزون و پادشاه آنجا را اروس اپنال گفته اند. و چینگگیزخان در تولی پیل، که سال خرگوش باشد، ۱۵ موافق شهر سنه ثلث و ستمائه آلتان نام و بوقره نام را به ایلچی پیش این دو پادشاه فرستاده و به ایلچی خوانده. ایشان سه امیر را از آن خود نام ایشان: اوروت او توجو و الیگ تیمور و اتقپراق با ایشان بهم با سُنقور سپید جهت اولجامیچی فرستاده اند و به ایلچی درآمده. ۲۰

و بعد از دوازده سال در پارس پیل چون یک قوم تومات که در بزقوچین توکوم و بایلوک می نشستند یاغی شده بودند. به جهت آنکه به قیرقیز نزدیک بودند مسخر گردانیدن ایشان را از قیرقیز چریک خواستند. ندادند و یاغی شدند.

چینگگیزخان پسر خود جوجی را با لشکر به جانب ایشان ۲۵

فرستاد و قَرَاوُلْ مَقْدَم ایشان نُوقا نام در مَقْدَمه برفت و قِیرْقیز را بدوانید، و از رودخانه هَشتَم بازگشت. و چون جُوجی برسید رودخانه کِمِکْمِچِیُوت یخ گرفته بود، بر سر یخ بگذشت و ایشان را مطیع و ایل گردانیده مراجعت نمود. والسلام.

### قوم قازلوق

۵

هرچند ذکر این قوم در شعبه اُوغوز آمده، چون در زمان چینگگیزخان به حضرت او رفته اند حکسایت ایشان در داستان او آمده، اینجا نیز شمه ای از شعبه ایشان ذکر می رود. و در عهد چینگگیزخان حاکم و پادشاه قازلوق را نام اَرسلان خان بوده. چون چینگگیزخان قوبیلا نویان را از قوم بَرولاس بدان حدود فرستاده بود، اَرسلان خان ایل شده و پیش قوبیلا آمده، و چینگگیزخان دختری از اوزوغ بدو داده و فرموده که او را اَرسلان سَر تاقتائی گویند یعنی تاجیک. و فرموده که او را چگونه اَرسلان خان توان گفتن.

### قوم قیچاق

۱۵

سبب ذکر قیچاق در این موضع با آنکه در شعبه اُوغوز مذکور اند همان است که در قازلوق یاد کرده شد. مَقْدَم قیچاقان در زمان چینگگیزخان امیری از قوم قیچاق کُونچَک نام مهتر سُکورچیان او بوده و پسری داشته نام او قوموربیش قونچی و بایان می بود. ۲۰ نوبتی او را به رسالت به بندگی پادشاه اسلام خلد مُلکه فرستاده بودند، و ایشان از نسل شاهان قیچاق اند، واللہ اعلم و احکم.

## فصل چهارم

در ذکر اقوامی از اتراک که در زمان قدیم لقب ایشان مُغول بوده و از ایشان اقوام بسیار با دید آمده‌اند چنانچه مشروح بیاید.

/60

- ۵ بعضی حکایات ایشان در تاریخ دُوبُونْ بایان و آلانْ قُوا خواهد آمد؛ و این اقوام مُغول بر دو قسم‌اند: مُغولِ دُرْلُکین و مُغولِ نِپِرُونْ. و مراد از مُغولِ دُرْلُکین مُغولِ عام است، و مراد از نِپِرُونْ آنکه از صُلبِ طاهر باشد یعنی از نسل و صُلبِ آلانْ قُوا، که آن حکایت پیش مُغول معروف و مشهور است.

۱۰

### قسم اول

که ایشان را مُغولِ دُرْلُکین گویند

ایشان شعب و اقوامی باشند که از نسل بقیه قوم مُغول نُگوز و قِیان که در اِرْگَنه قُون رفته بودند متولد گشته‌اند و پیش از زمان دُوبُونْ بایان و آلانْ قُوا بوده‌اند.

۱۵

### قسم دوم

که ایشان را مُغولِ نِپِرُونْ گویند.

ایشان اقوامی‌اند که از نسل آلانْ قُوا بعد از وفات شوهرش دُوبُونْ بایان بادید آمده‌اند. و آلانْ قُوا از قوم قُورْ لَاش بوده که يك

شعبه است از مغول دُرُلکین و او بزعم و تقریر مغول بعد از وفات شوهر از نور آبستن شده و سه پسر از او در وجود آمده. و آنانکه از نسل آن پسران باشند ایشان را نِیْرُون گویند. و معنی نِیْرُون صُلب باشد، اشارت به آن صُلب طاهر است که از نور بادید آمده. ۵ و این اقوام که از نسل آلان قُوا و پسر او اند بر سه قسم اند بدین تفصیل:

### اول

آنکه از نسل آلان قُوا باشند تا بطن ششم او که قَبُل خان بوده، و تمامت این جماعت را از پسران و پسرزادگان و اُوروغ ایشان مطلقاً نِیْرُون گویند؛ و برادران قَبُل خان و اُوروغ ایشان را همچنین نِیْرُون گویند. ۱۰

### دوم

آنکه هرچند نِیْرُون باشند ایشان را قِیات گویند و ایشان طایفه ای اند که از بطن ششم آلان قُوا از نسل قَبُل خان بادید آمده باشند. ۱۵

### سوم

آنکه هرچند از قوم نِیْرُون و قِیات و نسل پاك آلان قُوا باشند و از فرزند ششم او قَبُل خان در وجود آمده، ایشان را قِیات بُرچقین گویند؛ و نسب ایشان چنان است که از پسرزاده قَبُل خان ییسوگائی بَهاذر پدر چینگگیزخان در وجود آمده باشند. ۲۰



## قسم اول

### از فصل چهارم

در ذکر اقوام اتراک مُغول که ایشان را دُرُلُکین گویند؛ و ایشان شعبه و اقوامی باشند که از نسل نُکوز و قِیان که در اَزْگَنَه قُون رفته بودند متولد گشته‌اند، و پیش از زمان ۵ دُوبُون بایان و آلان قُوا بوده‌اند.

به موجبى که در مقدمه این کتاب مبارک شرح داده شد، اقوام مُغول صنفی از عموم اقوام اتراک بوده‌اند و شکل و لغت ایشان به یکدیگر ماننده و نزدیک. و مجموع آن اقوام از نسل یافت پسر نوح پیغامبر علیه السلام اند که او را اَبُولْجَه خان خوانده‌اند و جدّ ۱۰ عموم طوایف اتراک بوده، لیکن چون عهدی بعید و روزکاری مدید گذشته و امتداد ایّام سبب نسیان احوال می‌باشد، و اتراک را کتابی و خطی نبوده و تواریخ چهار پنج هزار سال را ضبط نتوانسته‌اند، و تاریخی معین مصحّح قدیم ندارند، مگر بعضی حوادث که به زمان حال نزدیکتر است، به طریق تواتر به ایشان ۱۵ رسیده و فرزندان را آن معانی تلقین کرده‌اند.

و این اقوام را یُورْت و مواضع به همدیگر پیوسته و معین که هر قومی را یُورْت از کجا تا کجا بوده. و مجموع یُورْت‌های ایشان از حدود ولایت اُویغور است تا حدود خِتائی و جُورْچَه در ولایاتی که اکنون مُغولستان می‌گویند و ذکر اسامی آن مواضع و شرح آن ۲۰ از پیش رفته و قوم را که در قدیم ایشان را مُغول گفته‌اند به کما

بیش دو هزار سال پیش از این با دیگر اقوام اترک مخاصمتی و معاندتی افتاده، و به مکاوحت و محاربت انجامیده.

- روایتی است از معتبران معتمدالقول که دیگر اقوام بر اقوام مُغول غالب آمدند و ایشان را چنان به قتل آورده‌اند که دو مرد و ۵ دو زن زیادت نماندند. و آن دو خانه از بیم خصم گریخته به موضعی صعب رفتند که پیرامن آن همه / کوهها و بیشه بود و از 61/ همه جوانب جز يك راه باريك صعب که به دشواری و مشقت تمام در آنجا توان رفت نبوده. و در میان آن کوهها صحرایی نزه پر علف بود نام آن موضع اِرْگَنَه قُون. معنی قُون کمر کوه باشد و اِرْگَنَه تندن، یعنی کمری تندن.

و نام آن دو کس نُگوز و قِیان بوده سالها ایشان و ذریت ایشان در آنجا مانده‌اند؛ و بواسطه امتزاج و ازدواج بسیار شده، و هر شعبه‌ای از ایشان به نامی و لقبی معین مشهور گشته و اُوباقی شده. و اُوباق آنست که از استخوان و نسلی معین باشد. و آن ۱۵ اُوباقها دیگر باره منشعب گشته. و این زمان پیش اقوام مُغول چنان مقرر است که آنچه از این شعبه‌ها پدید آمده‌اند، ایشان به یکدیگر نسبت خویشی بیشتر دارند، و مُغول دُرْلکین ایشان‌اند.

و لفظ مُغول در اصل مُوَنگْ اُول بود، یعنی فرومانده و ساده دل. و در لغت مُغول قِیان سیل قوی باشد که از بالای کوه به نشیب زمین روان شود و تند و تیز و قوی باشد. و چون قِیان، بَهادر و ۲۰ شجاع و بغایت دلاور بوده، این لفظ نام وی نهاده‌اند. و قِیات جمع قِیان است. آنچه از آن نسل به اصل او نزدیکتراند ایشان را در قدیم قِیات گفته‌اند. و چون در میان آن کوه و بیشه آن گروه انبوه شده‌اند و فسحت عرصه بر ایشان تنگ و دشوار گشته، با ۲۵ یکدیگر کِنگَچ کرده‌اند که به حسن تدبیر و رای مشکل‌گشای از

آن در بند سخت و در غاله تنگ چون بیرون آیند.

- موضعی را در آن یافته‌اند که کان آهن بود و همواره از آنجا آهن می‌گداخته‌اند. باتفاق جمع شده‌اند و از بیشه هیمه بسیار و انگشت بخروار گرد کرده، و هفتاد سر گاو و اسب کشته و پوست درست از آن کشیده و دم‌های آهنگران ساخته، و هیمه و انگشت ۵ فراوان در آن بُن کمر نهاده و موضع چنان ترتیب کرده که بدان هفتاد دم بزرگ بیکبار می‌دمیده‌اند، تا آن کمر گداخته گشته و آهن بی‌اندازه از آن حاصل شده و راهی بادید آمده، و ایشان به جمعیت گُوچ کرده‌اند و از آن تنگنای به فراخ‌جای صحرا آمده. و می‌گویند که آن دم‌ها را شعبه‌اصل که به قِیان منسوب‌اند می ۱۰ دمیده‌اند، و همچنین آن قوم که به نُگوز معروف‌اند و قوم اُورِیا نُگَکَت که از شعبه‌های ایشان‌اند هم دمیده‌اند. و چند قوم دیگر دعوی دمیدن کنند، لکن این اقوام مذکور ایشان را مصدق نمی‌دارند، و چنان تقریر می‌کنند که اقوام قُنُقَرَات که چندین شعبه‌اند و شرح آن من بعد می‌آید و هم از این نُگوز و قِیان در ۱۵ اِرْگَنَه قُون بادید آمده، پیش از دیگران بی‌کِنْگَچ و مشورت بیرون آمده‌اند، چنانکه آتشدانهای دیگر اقوام به پای فرو گرفته‌اند. و آن اقوام اعتقاد دارند که درد پای قُنُقَرَات که معهود است بدین سبب است که موافقت دیگران ناکرده، پیشتر بیرون آمدند و بی‌باک آتشها و آتشدانهای ایشان در زیر پای آوردند / . و از ۲۰ این جهت اقوام قُنُقَرَات دلمان‌دگی نمایند.

- و جمعی مُغولان که در این وقت اینجا مقیم‌اند و اِرْگَنَه قُون را دیده، تقریر می‌کنند که موضعی سخت است لیکن تا این غایت نه. و مقصود ایشان از کمر گداختن آن بوده تا نام را راهی دیگر بگشایند. و چون دُوبُون بایان که شوهر اَلان قُوا بود از نسل قِیان ۲۵

بوده، و آلان قوآ از قوم قورلاس، نسب چینگگیزخان با ایشان می‌رود چنانکه تقریر رفت. بدان سبب آن کوه و آهن گداختن و آهنگری را فراموش نمی‌کنند.

و در آن شب که سر سال نو باشد رسم و عادت اوروغ چینگگیزخان است که دم آهنگران و کوره و فحم ترتیب کنند، و قدری آهن را بتابند و بر سندان نهاده به‌مطرکه بزنند و دراز کنند و شکرانه گزارند. و هرچند به‌موجبی که شرح داده شد، در قدیم‌العهد آن اقوام را قیات می‌گفته‌اند، لیکن بعد از دُوبون بایان چون اقوام شعب و قبایل بسیار از ایشان بادید آمده هر قبیله به نامی و لقبی مخصوص گشته‌اند، و لقب قیات از ایشان مرتفع شده. ۱۰

و بعد از آن فرزند ششم آلان قوآ که نام او قبلخان بوده، شش پسر آورده. چون ایشان جمله بهادر و معظم و معتبر و پادشاهزاده بودند بتازگی لقب ایشان قیات شده. و از آن تاریخ بعضی فرزندان و نسل او را قیات می‌گفته‌اند؛ و بتخصیص فرزندان یک پسر او را برتاتان بهادر که جد چینگگیزخان بوده قیات گفته‌اند. ۱۵ و این زمان برتاتان بهادر را پسری بزرگتر بوده، نام او مونگدوقیان؛ و مونگتو یعنی کسی که بر او خال بسیار باشد، و بر گردن خالی بزرگ داشته و بهادر عظیم بوده. و قیات بسیار که اکنون در ولایت دشت قیچاق‌اند از نسل او و عم‌زادگان و خویشان او‌اند. ۲۰

و چینگگیزخان و پدران و برادران او هرچند بدین اعتبار مذکور از قوم قیات‌اند، لیکن پیسوگای بهادر که پدر چینگگیزخان بود، فرزندان او را قیات بوزجقین لقب شده، و ایشان هم قیات‌اند و هم بوزجقین. و بوزجقین در لغت ترك کسی است که چشم او اشمل باشد و رنگ ایشان به صفرت گراید. و ایشان ۲۵

عظیم شجاع و بغایت بهادر بوده‌اند، چنانکه در مردانگی مثل به ایشان زده‌اند. و چون اقوام دیگر را با یکدیگر محاربه افتاده، به ایشان تمسک بسته‌اند و التجا نموده و پیشکش و هدایا مبذول می‌داشته، و استمداد قوت و شوکت ایشان کرد، و به مظاهرت و تناصر ایشان خصمان قوی را مقهور و مخدول گردانیده حال اقوام ۵ مغول آنچه پیش ایشان مشهور است این است که شمه‌ای نموده شد. و اقوام بسیار به موجبی که مفصل خواهد آمد از ایشان بادید آمده‌اند، و غرض از اطناب و تطویل در ذکر آن اقوام، اقوام نپزُون و پدران چینگگیزخانند که تمامت از یک شعبه‌اند، و از نسل آن دو کسی که در اِرگَنه قون رفته بودند و آنجا مدتها تناسل ۱۰ و توالد کرده، و شعبه‌ها و قبایل از ایشان بادید آمده که آن زمره را مغول دُرُلکین می‌گویند، و از اعقاب و اصلاّب ایشان اقوام بسیار ظاهر شده. و بعضی اقوام آنند که از نسل دُوبُون بایان و اَلان قُوا پدید آمده‌اند و به اقسام بسیار منشعب گشته، چنانکه در قسم دوم و سیم شرح آن بیاید.

۱۵

و پیش از این در زمان چینگگیزخان و اُوروغ نامدار او از این دو قوم نُگوز و قیان امرا بوده‌اند. و این زمان در ملک ایران جاوُزچی امیر هزار که پسرانش قرا و سوبتائی امیر هزاراند از قوم نُگوز بود، و در هزاره‌ای که پیش از این در چاغ آباقاخان جاوُقور از قوم جَلایر می‌دانست که از نسل موقلّی گویانگک بود، از ۲۰ این قوم نُگوز بسیار هستند، لکن مشهور و معتبر نه. و شعبه‌ای از قوم نپزُون هستند، که ایشان را نُگوز گویند و از گندوچینه و اَلکچین چینه در وجود آمده‌اند که ایشان هردو پسران چَرَقَه لینگقُوم اند که زن برادر خود خاتون تومینته خان را خواسته بود، و آن دو فرزند از او آورده. نسل و اُوروغ ایشان را چینه گویند، و نُگوز ۲۵

نیز گویند.

و کسانی که آن اقوام و شعب ایشان را نیکو شناسند، فرق و تمیز میان هردو نگوید و آن نگوید که از فرزندان گندوچینه و الگچین چینه و دیگر اوزوغ چرقه لپنگوم که از خواتین دیگر آمده اند جمله پدران اقوام تاپچپوت اند؛ و شرح آن در آن شعبه ۵ تاپچپوت بیاید. و چون قوم نگوید و قیان بعد از استیصال قوم مغول قدیم از ایشان هر دو منشعب گشته اند، حال ایشان علی حده مبدأ تاریخ است و محتاج ذکر آن متقدمان که مفصل معلوم نشده نیست. و شرح و تفصیل نسل و شعب و ذریتی که از ایشان بادید آمده تا وقتی که الان قوا و فرزندان او ظاهر شدند و ایشان را مغول ۱۰ دزلکین گویند، هر یک علی حده با شطری از حکایات ایشان که مناسب ذکر شعبه باشد متوالی و متعاقب در موقع خود خواهیم گفت بدین تفصیل:

### قوم اوریانگقت

۱۵ این قوم از نسل قیان و نگوید مذکور منشعب شده اند، و گروهی دیگر هستند که ایشان را اوریانگقت بیشه می گویند لیکن اینها از ایشان جدا و ممتاز اند. آن قوم بیشه در حدود برقوقین 63/ توگوم آنجا که قوم قوری و برقوت و تومات می نشینند به یکدیگر نزدیک اند، و قبایل و شعب ایشان مغول اصلی نیستند، چنانکه در فصل سابق یاد کرده شد. و این اوریانگقت دعوی می کنند که در ۲۰ دمدن هفتاد دم از گنه قون ممد و معاون و متفق بوده اند.

و عادت ایشان چنان است که به وقتی که برق و صاعقه بسیار افتد، آسمان و ابر و صاعقه را دشنام دهند و بانگ بر آن زنند،

و اگر صاعقه بر چهارپای افتد و بمیرد گوشت آن نخورند و از آن تحاشی و تجنّب نمایند. و زعم ایشان آن است که چون چنین کنند صاعقه منقطع و ناچیز گردد. و دیگر مُغولان خلاف این کنند. به وقت صاعقه از خانه بیرون نیایند و هراسان بنشینند. روایت است که در ولایت مُغولستان برق بسیار می افتد، و پیش مُغولان ۵ چنان است که صاعقه از حیوانی مانند اردهایی پدید می آید. و در آن دیار مشاهده می کنند که از هوا به زمین می افتد و دم بر زمین می زند و بر خود می پیچد و از دهان او آتش می ریزد. همانا شاعر از نظم این ابیات در وصف ابر و برق این معنی خواسته است.

## شعر

۱۰

نهنگی را همی ماند که گردون را بیو بارد  
چو از دریا برآید جرم تیره رنگ غضبانش  
بغرد همچو اردها چو بر عالم بیاشوبد  
ببارد آتش و دود از میان کام و دندانش  
و در این باب مُغولان معتبر صادق القول به مبالغت می گویند ۱۵  
که بکرات این حال دیده ایم. و چون در ولایت مُغولستان سرما بافراط می باشد، و خصوصاً در ولایتی که آن را بَرَقُوجِنْ تُوْکُوم می گویند، متواتر و متوالی صاعقه می افتد. و همچنین نقل می کنند که اگر شراب یا قِمْپز و شیر و ماست بر زمین ریزد بخاصیت برق و صاعقه بر چهارپای افتد خاصه در اسب. و اگر ۲۰ شراب ریخته شود مؤثرتر باشد. و البته برق در چهارپای و خانه ایشان افتد بدان سبب عظیم احتراز کنند. و اگر کسی اُوغ از پای بیرون کند و خواهد که در آفتاب خشک گرداند، همین قضیه مذکور واقع شود، از آن جهت چون اُوغ خشک کنند سر خرگاه بپوشانند و در خرگاه خشک کنند. نزد ایشان این تفاؤل مجرّب ۲۵

است و بدان ولایت مخصوص. و چون در آن حدود صاعقه بسیار می افتد و ایشان را آفتی عظیم است، وقوع آن به هر علت از علل نسبت کرده اند. و نیز می گویند که به هر سببی از اسباب جنیان بر ایشان ظاهر می شده اند و سخن می کرده. و در آن ملک این شیوه خیالات و تسویلات بسیار است. و قلمان بی اندازه و مشهور ۵ که جنیان با ایشان سخن می گویند خصوصاً در ولایتی که به سرحد اقصی عمارت نزدیک است، و آن ولایت را بَرَقُو می گویند، و بَرَقُوچین تُوکوم نیز می گویند، و آنجا قلمان بیشتر می باشد.

و از این قوم اُوریا نَگَکَت در عهد چینگ گیز خان از امرای بزرگ جِلْمَه اُوَهه بوده. و معنی اُوَهه عیار و راهزن و بَهاذر است. ۱۰ چون او این صفت داشته بدین اسم موسوم شده. و در آن عهد از جمله امراء کِزیک بوده، و زیادت از دو سه امیر برتر از او نبوده اند؛ و هم در زمان چینگ گیز خان وفات کرده. و او را دو پسر بوده: یکی پیسُوبوقا تایشی نام، و جای پدر او دانسته و از جمله امراء دست چپ بوده؛ و دیگر پیسون بوقا طَرَقی و او ۱۵ هزاره ای می دانسته و از امرای دست راست بوده؛ و مقدم قورچیان چینگ گیز خان بوده و جد بوقا و اُوروغ اُوگلی قورچی از جمله ملازمان او بوده، و بواسطه تربیت او معتبر و مشهور گشته.

و پیسُوبوقا که او را تایشی می گفتند و تایشی به زبان ختایی بخشی و استاد بزرگ باشد، در زمان اُوگتای قاآن عظیم پیر شده و به گردون تردد می کرده، و آواز نرم داشته. اُوگتای قاآن بدان سبب او را پیسُوبوقا تایشی می گفته و لقب او شده. و قَراوُنَه چوبان که این زمان امیر هزار است از برادرزادگان او است، و سوبتای بَهاذر هم از این قوم بوده. و از فرزندان او تیمور بوقا باورچی و فرزندان تیمور بوقا بایتمیش و کُنچک و قُتلغ خواجه ۲۵



بودند؛ و خویشان ایشان باینچار و بایدار و گُوکا ایلگا و پسر او هَرَقاسون امیر تومان. و هَرَقاسون را پسری نبوده. برادرزاده‌ای داشته آشپبوقه نام، و از نسل جَلَمه‌اوه، سازبان امیر هزار است. و نارپن احمد که پیش از این امیر هزار بوده و پسران او حسن و آقنجی، و برادرزاده او طایدو، اُورونگ تیمور پسر خواجه نویان ۵ هم از خویشان اوی‌اند. و اُورقوتا از تومان هندو قور و پسر او چپنگ تیمور هم از نسل ایشان‌اند، و در عهد چپنگ گپزخان از قوم اُوریا ننگت بیسه امیر هزار بوده.

از امرای دست چپ نام او اوداچی و بعد از چپنگ گپزخان فرزندان او با هزاره خود غروق یوسون بزرگ چپنگ گپزخان به ۱۰ موضعی که آن را بوزقان قالدون گویند نگاه می‌دارند و به چریک نمی‌روند، و تا غایت بر همان یوسون مقرر و ثابت‌اند. و از فرزندان چپنگ گپزخان یوسون بزرگ تولوی خان و مُنگکه قساآن و فرزندان و قوبیلای قساآن و اُوروغ او هم بدان / موضع مذکور ۱۶۴ نهاده‌اند و تقریر می‌کنند که چپنگ گپزخان وقتی در آن موضع ۱۵ برسید و درختی بغایت شاداب در آن صحرا رسته بود، او را خضارت و نصارت آن درخت بغایت خوش آمد، و ساعتی در زیر آن نزول کرد. و او را ذوقی اندرونی ظاهر شده بود. در آن حالت با امرا و نزدیکان گفت می‌باید که جای آخرت ما اینجا باشد. بعد از آنکه وفات کرد، چون این سخن از وی شنیده بودند، قُروق ۲۰ بزرگ او در آن موضع در زیر آن درخت ساختند. و می‌گویند که هم آن سال آن صحرا از بسیاری درخت که برآمده بیسه‌ای عظیم گشته، چنانکه قطعاً آن درخت اولین را باز نمی‌توان شناخت، و هیچ آفریده نمی‌داند که کدام است. و یوسون بزرگ دیگر ۲۵ فرزندان در مواضع دیگر است، و این اُوروغ اوداچی بواسطه آنکه

اوتگو بۇغولاند، از قدیم باز دختر نمی‌دهند و نمی‌ستانند. و پسری دیگر داشته، اوریانگقتائی نام.

در عهد مُنگکه قان لشکر کشی بزرگ بود؛ و در آن وقت برادر خود قوبیلای قان را به جانب ولایت قراجانگ فرستاد با ده تومن لشکر. مقدم آن لشکر اوریانگقتائی بود و حکم کرد که قوبیلای قان و لشکر جمله در حکم اوریانگقتائی باشد. و آن ولایت از تختگاه قان بغایت دور بود، چنانکه قرب یکساله راه بود. و هوای آنجا عظیم عفن و بد. و تمامت لشکر رنجور شده‌اند. و نیز آن ولایت بغایت معمور بوده و لشکرهای ایشان وافر. ضرورت بود هر روز در هر منزلی جنگی کردن. بدین دو سبب از آن ده تومن لشکر زیادت از دو تومن باز نیامدند.

و این اوریانگقتائی عظیم معتبر بوده و کارهای بزرگ بسیار کرده. و امیر سوبادای بیهادر که با جبه‌نویان بهم به ایران زمین آمده بود، هم از اوریانگقت بوده و او را پسری بوده امیر هزار از دست چپ، گوگچو نام، و بعد از سوبادای جای پدر گرفته. و فرزندان ایشان این زمان در بندگی قان‌اند. و سوبادای بیهادر را برادرزاده‌ای بود نام او آجوقان. او را با بایان بهم به امیری لشکر به فتح بلاد چین و ماچین که مغولان آن را ننگیاش می‌گویند، فرستاده و آن مملکت را در مدت هفت سال مسخر کرده.

و در عهد چینگگیزخان از این قوم شخصی بوده ملازم جوچی قسار برادر چینگگیزخان، نام او چاؤزغا ایلغان؛ و او آن است که چینگگیزخان او را با قالیودر از قوم جوریات بهم از زبان جوچی قسار به ایلچی پیش اوتگخان فرستاده، و او را غافل گردانیده و بر سر او رفته. و آن حکایت مشروح در شعبه جوریات ۲۵ آمده. و حکایت این اقوام اوریانگقت و امرای ایشان بسیار است.

حالی این مقدار نبشته شد. واللّٰه الموفق.

### قوم قُنْقَرَات

- این قوم از نسل آن دو شخص‌اند که در اِرْگَنَه قُون رفته‌اند. و چنانچه ذکر رفت نقل می‌کنند که این قوم قُنْقَرَات پیش از دیگران بی‌کِنْگَاچ بیرون آمده‌اند. ناگاه چنانکه آتشدانهای دیگر اقوام در ۵ زیر پای آورده‌اند؛ و معتقد مَغُول آن است که درد پای قُنْقَرَات که بسیار اتفاق می‌افتد به سبب آن حرکت است که بزه آن تعدی به پای تعدی کرده. و دیگر مَغُولان در قدیم‌الایّام از قُنْقَرَات بواسطه آنکه پیشتر بیرون آمدند، دل‌ماندگی نموده‌اند و با ایشان مخالفت کرده. و نزد ایشان این معنی شهرتی دارد. ۱۰
- و از قوم قُنْقَرَات اقوام منشعب گشته‌اند و هریک علی‌حده نامی و لقبی یافته. بدان‌سبب در فهرست نام هریک جداگانه اثبات رفت. و چون در اصل شعب این قوم‌اند و یُوزْتهای ایشان، از آن جانب قَرَاوُونْ چپ‌دُون بوده با اقوام اِپْکیراس و قُورْلاَس بهم. و شرح تفصیل احوال و اسامی آن اقوام هم در این شعبه اصل یاد کرده می‌شود چنانچه منقول است بر وجهی قریب‌الفهم. روایت می‌کنند که نسب ایشان چنان است که از بستوی زرین سه پسر در وجود آمده‌اند. و این سخن همانا رمز و اشارات باشد. و مراد آن بود که شخصی که آن پسران از او در وجود آمده‌اند، ذاتی عاقل و کامل و بسیار آداب و فرهنگ بوده، و او را به بستوی زرین ۲۰ نسبت کرده‌اند، خصوصاً که این عبارت نزد مَغُولان مستعمل است. چه عادت دارند که پادشاه را دیدن، می‌گویند روی زرین پادشاه دیدیم، و بدرون زرین فهم کرد.

و در میان دیگر اقوام همین استعارت و عبارت هست. چه زر جوهری شریف و محتاج الیه و عظیم صافی و پاک است. ظاهر آنکه این معنی خواسته باشند، و الا زادن آدمی از بستوی زرین دور از عقل و بغایت مبتدع است. فی الجمله نام آن سه پسر و شعبی که از هر يك از ایشان بادید آمده بدین تفصیل است:

### پسر اول چورلوق مرگان

جد اقوامی است که این زمان به قُنقِرَات منسوب اند

### پسر دوم قبائی شیره؛

و او را دو پسر بوده: ایکیراس، اولقونوت

### پسر سوم توسبوداؤو؛

و دو پسر داشته: قرانوت، قونکلیوت /

65/

## پسر اول چورلوق مرگان

چون چند شعبه از اصل قوم قُنقِرَات بادید آمده اند و هر يك علی حده اسمی و لقبی مخصوص یافته و بدان مشهور، چنانکه متعاقب ذکر آن خواهد آمد. اسم قُنقِرَات بر بعضی باقی و مقرر مانده، و این زمان بدان اسم معروف و مشهوراند.

این چورلوق مرگان جد این طایفه است. و معنی مرگان آن است که تیر راست اندازد. و او با برادر خود قبائی شیره بد بوده. روزی از او خشم گرفته و خواسته تا او را تیر زند. قبائی شیره ترسیده و بر پشت اسب دو تو شده و سر بر پهلوی اسب فرو برده و بدو نگاه می کرده، تا تیر خواهد انداخت یا نه! برادرش روی او را دیده و ترحم آورده و خشم فرو خورده و اندیشه کرده که

برادر را چگونه کشم. و چون تیر در گمان نهادم چگونه نیندازم و او را ادبی نکنم. و چنان حکم انداز بوده که گوش و حلقه او را به تیر زده چنانکه به روی او نرسیده. بدان سبب صفت او مِرَّان شده.

- ۵ و موضع قُنْقِرَات حدود اُونْگُو است که بر مثال سِدِ اسْکندر میان ممالک خِتائی و ولایات مغول کشیده اند، جایی که اَبِجیه خوانند و در آنجا نشستند. و امرا و خواتین در هر عهده از نسل این قُنْقِرَات بسیار بوده اند. آنچه معلوم شده تقریر می رود. در عهد چینگْگیزخان از جمله امرای بزرگ از قوم قُنْقِرَات یکی تَرْگِه اَمِل بوده مقدم گروهی از ایشان، و ایل چینگْگیزخان شده و ۱۰ موافقت او نموده؛ و چینگْگیزخان دختری به وی می داده نام او... در آن وقت که خواست داد، گفته است دختر تو بزغ و سنگ پشت باشد، او را چگونه ستانم؟ بدان سبب رنجیده و او را به یاسا رسانیده.

- ۱۵ و يك گروه دیگر از قُنْقِرَات بوده اند سرور و مقدم ایشان دئی نُوْیان. و او دو پسر داشته: اَلْجی نُوْیان و هُوْو نُوْیان، و دختری نام او بُوْرْتَه اُوْچین. و چینگْگیزخان در اوایل جوانی او را می خواسته و پدرش مضایقه بسیار می کرده. اَلْجی نُوْیان چون با چینگْگیزخان دوستی داشت جهد کرده تا آن خواهر را به وی داده اند؛ و به سال از اَلْجی نُوْیان بزرگتر بوده. و دئی نُوْیان برادری ۲۰ داشته دَار پِتائی نام و او را چهار پسر بوده: قَطَا و بُوْیور و تَاْگُوْدَار و جونقور. و اغلب ایشان و فرزندان ایشان دختر از اُروغ چینگْگیزخان سته اند و بدیشان داده. و منصب ایشان آن بودی که بالای پسران می نشستند. و جمله امیران دست چپ بوده اند، و در این وقت نیز در بندگی قَاآن و اُولوس اُوْگِتائی و چَغَتائی و ۲۵

جُوچی از فرزندان ایشان دامادان بسیار هستند. و سَالْجُوتائی  
 کُورْگَن، که پدر او را بُلْغَان نویان گفته‌اند، که کَالْمِیشْ آغا دختر  
 قُوتُوقْتُو را خواسته بود، و اِبُوگَان کُورْگَن که از اُولوسِ تُوَقْتائی  
 به ایلچی آمده بود هم از این استخوان‌اند. و در ایران زمین  
 ۵ آباتای نُویان و فرزندان او ناربور و اَوْتِمَان و قُتْلُغْتِیمُور و دیگر  
 فرزندان ایشان هم از قوم قُنْقِرَات‌اند. و بُولْغَان خاتون و  
 کِرَامُون خاتون هردو از نسل آباتای‌اند و بُولْغَان خاتون دختر  
 اَوْتِمَان است؛ و کِرَامُون خاتون دختر قُتْلُغْتِیمُور.

و در عهد چینگْگِزْخان امیری معتبر بوده که او را اَلْجِی نُویان  
 ۱۰ می‌گفته‌اند، و نام او دَارْگِه کُورْگَن بود، و پسری داشته چینگُو  
 کُورْگَن نام. چینگْگِزْخان چهار هزار مرد از دیگر اقوام قُنْقِرَات  
 جدا کرده و به وی تُولْسامِیشْی کرده، و دختر خود تُولْمَالُون را که  
 از تُولُویْخان مهتر بوده به وی داده و او را به ولایت تُولْمَات  
 فرستاده. و تا این غایت فرزندان ایشان آنجا‌اند. و بایُودای  
 ۱۵ هَرَبَاتَان بدیشان تعلق داشته و از آنجا آمده است. و بایُودای از  
 اُولْقُونُوت‌اند که شعبه‌ای است از قُنْقِرَات؛ و شرح آن بیاید.

و امیری دیگر در زمان چینگْگِزْخان بوده، نام او تُوَقُوچار،  
 و او را دَالَان تُوَرْقَاقْتُو تُوَقُوچار گفته‌اند، سبب آنکه یَنْگِک تَرْقَاق و  
 کِشِکْتُو او آغاز کرده بود. و در این ملک نِیْگَبئی بَهاؤِر امیر هزار  
 ۲۰ قَرَاؤُنَاس، که در حدود بادغیس می‌نشست پسرزاده او بود، و او  
 ملازم بندگی چینگْگِزْخان بوده؛ و به وقتی که به لشکر خَتائی  
 برنشسته، او را با دو هزار سوار به قَرَاؤُلی پس پشت خود رها  
 کرده؛ احتراز از اقوام مُغول و کِرَایِت و تَائِمَان و غیرهم، که  
 ایشان را در تحت تصرّف آورده بود که مبادا که دل دیگرگون‌کنند  
 ۲۵ و از پس درآیند. و امیری بزرگ دیگر هم ملازم چینگْگِزْخان

بوده، نام او قِتائِ نویمان. و در اینجا ملک که پیش تودائی خاتون است از فرزندان او است، و قوتوئی خاتون و مِرتائِ خاتون، که خاتونان هولاگوخان بودند، و موسی گورگان عمزاده ملک مذکور بودند.

- و چوپکه پسر تولوئی خان را خاتونی بوده، نام او بولغئی، ۵  
پسرزاده آلچی نویان بوده، لیکن در شعبه آلچی نویان نیست. و  
قوبیلای قان را خاتونی بود نام او جابون خاتون، دختر آلچی نویان.  
بغایت پاکیزه و صاحب جمال، و او را عظیم دوست داشته. و از او  
چهار پسر و پنج دختر آورده، چنانکه در شعبه او خواهد آمد. و  
لقب این خاتون به زبان ختایی قونقو بوده، یعنی خاتون بزرگت. ۱۰  
و چون نماند قوبیلای قان به جای او برادرزاده او را خواسته،  
نام او نمبوی خاتون. دختر ناچین گورگان. و از او پسری دارد  
نام او اغزوغچی. و خاتون کوچو پسر او کتای قان قتاقاش نام،  
پسرزاده آلچی نویان بوده و شیرامون از این خاتون آمده. و آلچی  
نویان بعد از ناچین پسری داشته، نام او چیگو گورگان و دارگه ۱۵  
گورگان که دختر چینگگیز خان تومالون نام داشت، از قنقرات بوده.
- ۱۶۶ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ. /

### پسر دوم قبای شیر

- و او را دو پسر بوده است: ایکیراس و اولقونوت. ۲۰

### ایکیراس

تمامت اقوام ایکیراس از نسل و ذریت او اند، و خاتون بزرگ  
منگکه قان، قوتوئی خاتون از این قوم بوده، دختر هولوئی

گورگان، که او پسر بُوئو گورگان بوده، که دختر بزرگین چینگگیز خان فوجین بیکی را داشته است.

### اُولقُونوت

اقوام اَلقُونوت جمله از استخوان وی اند. طایچوگورگان که دختر کمتر چینگگیز خان، اَلتالون نام را ستده از این قوم بود؛ و حکایت او مطول است و علی حده نوشته شده. و او را پسر ی بود نام او جوجینبای دختر مُنگگه خان، شیرین نام را او دانسته، و چون نمانده خواهرش را، بیجیقه نام به وی داده اند. و خاتون ییسوگای بهادر، مادر چینگگیز خان، اُولون فوجین از این قوم بود. و طایچو گورگان پسر اُولاز گورگان که دختر کوچکین چینگگیز خان اَلتالوقان را خواسته، هم از این قوم بود و او برادر اُولون فوجین، مادر چینگگیز خان، بوده.

### پسر سوم توسبو داؤو

۱۵ و او را دو پسر بوده: قرائنوت و قونکلیوت. و این قونکلیوت زن پدر را خواسته و از او پسر ی آورده، نام او میسر اُولوک. و او نیز زن پدر را خواسته و پسر ی از او آورده قورلاس نام، که تمامت اقوام قورلاس از نسل وی اند و زنی ختایی خواسته و از او پسر ی آورده، نام او ایلجیگین، [که] جمله [قوم ایلجیگین] از استخوان او اند؛ و شرح هر یک متعاقب مفصل خواهد آمد. و سه شعبه که سه قوم علی حده اند از این پسران توسبوداؤو بدین تفصیل است:



## قَرَانُوت

این قَرَانُوت پسر بزرگین تُوَسْبُودَاؤ و بوده، و تمامت قومی که ایشان را قَرَانُوت می خوانند از نسل وی اند.

## قُونْکَلِیُوت

- این قُونْکَلِیُوت پسری داشته مِیسَرُ اُولُوک نام، و معنی اُولُوک کسی باشد که از چیزی باک ندارد؛ و گوشت مرده را نیز همین نام گویند. و عادت او چنان بوده که چون بخوفتی سه روز بیدار نشدی؛ و بغایت باقوت بوده، چنانکه می گویند که ستون خیمه در دست او مانند تازیانه ای بودی. و می گویند به وقت بهار صدف بر کنار ناؤور گرد کردی و در توبره ای نهادی تا بریان کرده بخورد. يك نوبت توبره پر از صدف می آورده، در راه در زیر توبره خفته و سه روز بیدار نشده. و مرغی که آن را اِیْرو گویند، چون او حرکت نکرده، پنداشته که توده ای است. بر پشت او خایه نهاده. این مِیسَرُ اُولُوک زن پدر را خواسته و از او پسری آورده نام او قُورُولاس، تمامت اقوام [قُورُولاس] از نسل او می اند.
- و هرچند اصل قُورُولاس آن است که از آلتان قُودُوقَه یعنی بستوی زرین زاده اند؛ و با قُنُقِرَات و اِیکِپَراس از يك اصل منشعب گشته، و آقا و اپنی همدیگر بوده اند؛ به هر وقت با یکدیگر خصومت و جنگ می کرده اند. و در وقتی که چینگگیزخان در بِالْجُونَه بود [جاموقه] قوم قُورُولاس و اِیکِپَراس را که مقدم ایشان بوتوک خان بود دوانیده و تاختن کرده. اِیکِپَراس از ایشان گریخته، پیش چینگگیزخان رفته اند به بِالْجُونَه و با او متفق شده. و از این قُورُولاس سه هزار نفر لشکر پیش او تَجِی نُوْیان بوده اند. دُورَاتُو

گورگان از این قوم است.

بوتوگورگان برادر مادر چینگگیزخان بوده و چینگگیزخان دختری که مهین فرزندان او بود به وی داده، قوجین بیکی نام، و از او پسری آورده نام او دازگی گورگان. و دختری دیگر هم از آن خویش، جابون نام، بدین دازگی گورگان داده. و بوتوگورگان را پدر نکوز بوده. و در آن وقت که نکوز پیش قوم تایچیوت بود پیغام مخالفت ایشان پیش پسر خود بوتو فرستاده و اعلام کرده چاؤرقه مقدم قوم قورولاس با چینگگیزخان در جنگ تایچیوت متفق بوده. امیری از قوم قورولاس بوده نام او مرگیتای و به وقتی که اقوام قنقرات سبب آنکه جوجی قسار به سخن چبه ایشان را دوانیده، و چینگگیزخان از او بازخواست کرده دلمانگی کردند و پیش جاموقه رفتند. و اقوام اپکیراس و قورولاس و تاتار و قنقین و سالیچوت اتفاق کردند و جاموقه را به گورخانی برگرفتند و قصد جنگ چینگگیزخان کردند. این مرگیتای شخصی قورپدای نام را که به مهمی پیش او رفته بود پنهان بفرستاد تا چینگگیزخان را اعلام کند. و اسب خاصه به وی نداده اسبی خنگ که بر بالای گوش او کنده ای برآمده بود داده و در راه به گوران و هزاره قولان بهادر از قوم هویین رسیده، و شخصی که نام او [قرامرگیتای] بوده در شب ییسول می گردیده او را دیده و شناخته، و ایغری نیکو قالیون بدو داده تا زود برود.

و آمده و خبر کرده و چینگگیزخان برنشسته و ایشان را شکسته و میسر اولوک زنی ختایی خواسته. و حال آن زن/چنان بوده 67/ که بر درازگوشی نشسته و از ختای بیرون آمده بر عزم آنکه شوهری کند، و نام او داؤقائی یا بوداق بوده. و داؤقائی به زبان ختایی گل بود، و یا بوداق کسی که بر درازگوش نشسته باشد. و ۲۵

میسَرُ اُولُوك از او پسری آورده، نام او ایلچپگین نهاد، سبب آنکه درازگوش را ایلچپگه گویند؛ و آن زن به درازگوش آمده بود. و تمامت قوم ایلچپگین از نسل آن پسرانند، و از آن قوم امرا و خواتین بزرگت معروف و مشهور در هر عهدی بوده اند.

- در این ملك غَرَقِي نُويَان و فرزندان او جایتمور و امیرعلی و ۵  
تِسو و اَبَاجِي از ایشان اند. از فرزندان امیرتِسو توروقجر بَهَادُر  
و سَرَتَاق و خَرَبَنده و بُولْغَان خاتون که معروف است به بُلْغَان  
خراسان خاتون پادشاه اسلام خَلْدَالَلَه مُلْکَه است، دختر امیرتِسو  
است. و امیرتِسو از قبل قَاآن به نُوکَارِي آرْغُون آقا آمده بود تا  
ولایتی که مخصوص به قَاآن است بدانند. و پسران تِسو خَرَبَنده ۱۰  
و هَرَبَاتَائِي اند. و مسلمان شُوسُنْجِي هم از ایلچپگین است.

- این چند شعبه اقوام که ذکر رفت از آن بستوی زرین در وجود  
آمده اند و همه از يک قوم منشعب گشته. و به موجب مذکور جمله  
عمزاده همدیگراند و به یکدیگر نزدیک؛ لیکن هریک قومی علی حده  
شده اند و مقدّم لشکری گشته، و به عدد عظیم بسیار شده. و ۱۵  
توروقجر بَهَادُر و سَرَتَاق بَهَادُر که ذکر ایشان رفت در عهد  
چینگگیزخان برادران بوده اند؛ هنگام قسمت به تُولُوی خان رسیده.  
در هزاره جِدِي نوین و با قوم مَنگُکُوت اَنْدَاقُدا گشته، و به حکم  
يَزْلِيغ چینگگیزخان رفته اند و قوم تَرْقُوت را درآورده. و مقدّم  
تَرْقُوت را قَدَان دَالْدُورْقان گفته اند. در آن وقت سوگند خورده اند و ۲۰  
درآمده و عهد کرده که مانند اُورُوغ و برادر یکدیگر باشیم. و  
چنانکه مُغولان دختران یکدیگر نخواهند ما نیز نخواهیم و هریک از  
ما که دختری از قومی دیگر بخواهد همدیگر را به راه عروسی و  
دامادی ادب نگاه داریم. و تا این زمان به همان شیوه زندگانی  
می کنند؛ و بُورَالْغِي کُوكَلْتَاش و باربا و باریان از نسل این قَدَان ۲۵  
بوده اند.

### قوم اُورُناوُت

از این اُورُناوُت سه شعبه بادید آمده: قُونُگُتُتَان، اُرُلات، و اُورُناوُوت کِلَنُگُفُوت و این اسامی در اصل نام سه برادر بوده، و از هریک شعبه‌ای بادید آمده، و اُورُوغ ایشان بسیار شده و علی ۵ حده قومی گشته‌اند، و به حسب نام آن شخص که اصل ایشان بوده، هریک شعبه لقب و اسم یافته.

### پسر اول قُونُگُتُتَان

معنی این لفظ بزرگ‌بینی باشد، و او چنان بود؛ بدان سبب این نام یافته. و از نسل او امرای بزرگ بوده‌اند. و در عهد ۱۰ چینگُگِزُخان مُنْگُلِکُ اِیچِگَه از نسل او بوده، و به وقتی که اُونُگ خان حیلت کرده و چینگُگِزُخان را به بهانه آنکه دختر به پسر او می‌دهد طلب داشته تا او را بگیرد؛ و او می‌رفته. در راه به خانه مُنْگُلِکُ اِیچِگَه فرو آمد و با او مشورت کرد. او مانع شد و نگذاشت که برود. و همواره در احوال شدت و رخا و خوف و رجا با ۱۵ چینگُگِزُخان متفق بوده. و چینگُگِزُخان مادر خود اَوُالُون اِیکَه را بدو داده؛ و بر بالای همه امرا در پهلوی چینگُگِزُخان می‌نشسته به دست راست.

و پسری داشته گُوُکُچُ نام که مُغولان او را تَب تَنُگِرِ می گفته‌اند. و عادت او آن بوده که از مغیبات و احوال مستقبل خبر ۲۰ می‌گرفته و می‌گفته که خدای با من سخن می‌گوید و به آسمان می‌روم. و به هر وقت پیش چینگُگِزُخان آمدی و گفתי خدا فرموده است که تو پادشاه عالم باشی؛ و او را لقب چینگُگِزُخانی او داده و گفته به فرمان خدا نام تو چنین می‌باید.

و به مُغولی چپَنگُکُ مستحکم بود، و چپَنگُگِزُ جمع آن است. و سبب آن بوده که پادشاهان بزرگ قَرَاخِتاُی را در آن زمان لقب گُورخان می بود، و معنی گُور هم مستحکم است. و تا وقتی که پادشاه بغایت بزرگ نبودی او را گُورخان نگفتندی. و به لفظ مُغولی چپَنگُگِزُ همان معنی دارد لیکن به مبالغت تر؛ به جهت آنکه ۵ جمع است. و اطلاق این لفظ چنان است که مثلاً در لغت فارسی شهنشاه.

و تِبْ تِنْگَرِی را معتاد شده بود که در قلب زمستان به موضع اُونان کِلُوران، که سردترین آن ولایات است، برهنه در میان / آب ۱۶۸ یخ نشستی، و از حرارت او آب بسته بگداختی و از آب بخار ۱۰ انگیخته شدی. و عوام و آحاد مُغول گویند و مشهور گردانیده که او بر اسبی خنک بر آسمان می رفت. این معنی مبالغه و دروغ عوام است لیکن شیدی و تزویری داشته، و با چپَنگُگِزُخان سخن گستاخ می گفته. و چون بعضی ملایم طبع و مدد چپَنگُگِزُخان بوده او را خوش می آمده. بعد از آن چون زیادت می گفت و خوضی در هر باب ۱۵ و تکبر و تجبر می نمود، چپَنگُگِزُخان به کمال عقل و کیاست دانسته که او مزور و مموه است.

روزی با برادر خود جُوچی قَسار قرار کرده و فرموده که تا چون او به اُورْدُو درآید و فضول آغاز کند، او را بکشند. و جُوچی قَسار بغایت با قوّت و دلاور بوده، تا به حدّی که آدمی را به دو ۲۰ دست می گرفته و پشت او را مانند چوبی باریک می شکسته. فی الجمله چون تِبْ تِنْگَرِی در آمده و آغاز فضول کرده، او را دو سه پای زده اند و از اُورْدُو بیرون انداخته و کشته. و پدرش به جای خود نشسته بوده و کلاه او برگرفته، و تصوّر نکرده که او را بکشند. ۲۵ چون کشته اند خاموش مانده و برقرار معتبر و موقر بوده،

و هزاره‌ای از دست چپ داشته.

و او را سه پسر دیگر بودند همه امرای بزرگ و معتبر و هر يك هزاره‌ای دانسته، یکی را نام *تُولُون چِزْبِي* و دیگر را *سُوكْتُو چِزْبِي*. و ایشان هر دو از جمله امرای هزاره دست راست بوده‌اند. ۵ و نام پسر دیگر *سُوتُو*، و او از امرای دست چپ بوده. و از نسل ایشان در این ولایت شوهر جنکان خاتون است، تونسہ نام، و *آبَشَقَا* که به رسالت به بندگی قآن رفته بودند، و *تُوراجُو* *یازغُوچي*.

و پسران او *ايمِكچين* و *تُوقْلُوق* هم از این قوم و *اُوزوغ* اند. ۱۰ و *بُرگُوت قُوزچي* که در زمان *آباقاخان* بود و در عهد *چینگگیزخان* امیری بوده است، او را به *اُوگتای قآن* داد بالشرک بهم نام او *دایر* و ملازم *چغتای* بوده. و امیری دیگر از آن *چینگگیزخان* خان بوده نام او *پيسوز قُوزچي*. بعد از *چینگگیزخان* و *تُولویخان* ملازم فرزندان *تُولویخان* و *سُرَقْتَنِي بيگي* بوده. و از جمله امرای بزرگ معتبر دیگر هم در اوایل جوانی *چینگگیزخان*، شخصی از این قوم بوده *چَرَقَه اَبوگان* نام، و حکایت او در تاریخ آمده. و از فرزندان او در این *ملك النتمور* و *بایجو* امیر هزار، و برادر او مسعود که *شحنه شیراز* بود؛ و امرای *قُوزچي* که در زمان *آباقاخان* بودند نام ایشان *اپتلگو* و *بُرگُوت*، و فرزندان ایشان از این قوم بودند. ۲۰ *والسلام*.

### پسر دوم *اَزَلات*

معنی این لفظ آن است که این شخص پیش پدر و مادر نازنین بود و تمامت قوم *اَزَلات* از نسل این پسراند و امرای بزرگ و خواتین از نسل او در هر عهدی بوده‌اند. در عهد *چینگگیزخان*

بُوقُورچِی نُویان از این قوم بوده، و درین ملک بکلامپش و اوجان و پسر او ساژو که در این وقت هست از نسل وی اند. و امیری دیگر بزرگت هم در آن عهد بوده بُوقُورچِی نُویان نام، و احوال او چنان است که از کودکی ملازمت چینگگیزخان کرده و هرگز مخالفتی ننموده، و کوچهای پسندیده داده؛ و در دست راست بالای ۵ امرا می نشست.

و می گویند که در وقتی که چینگگیزخان در سن جوانی و کودکی بوده و به جنگ بعضی تایچیوت رفته، و آنجا زخم تیر بر دهان و گلوئی او آمده بازگشته و بی طاقت بوده، بُوقُورچِی نُویان و بُورغول نُویان با او بهم بوده اند. در راه او را فرو آوردند، ۱۰ و برف عظیم می باریده. بُورغول نُویان اسبش را بر دست گرفته، و در آن حالت سنگ گرم کرد و آب بر او ریخته تا بخار آن برخاسته و دهان او را بر آن بخار داشته تا خون مرده پاره پاره از گلوئی او بیرون آمده و قدری نفس زدن بر او آسان گشته. و چون برف سخت می آمد بُوقُورچِی نُویان یاغویی خود را به دو دست ۱۵ بر بالای / سر چینگگیزخان داشته تا برف بر او نیارد، و تا بامداد چنان ایستاده و برف تا کمرگاه او نشست و پای از جای نجنبانیده. و بامداد او را برنشانده و به اوردوهای خود رسانیده، و دیگر کارهای بزرگ کرده، چنانکه شرح آن بیاید.

و چون چینگگیزخان را رمقی پیدا شد و از لشکر و دیگر ۲۰ مقرّبان جدا ماند، و یاغی در تفحص و تفتیش حال او بود، با بُوقُورچِی نُویان و بُورغول نُویان در صحراها و کوهها می گشتند و در طلب ماکول و مطعوم می پویدند و چیزی حاصل نمی شد. دام ماهی داشتند در رودخانه انداختند و ماهی بزرگ درافتاد. و بُوقُورچِی نُویان بیرون می کشید، و از غایت گرسنگی و ضعف ۲۵

- طاقت برکشیدن نداشت و بیفتاد. چینگگیزخان بر آنکه بوقورچی  
 نویان ضعیف و مضطر شده بود و بر ران او گوشت نمانده تأسف  
 خورد و بوزغول را گفت: غم مخور و پریشان مباش تو تبر شو و  
 من اسکنه تا ران او را پر گوشت کنیم. بدین اندیشه عالی و عزم  
 ۵ قوی و قوت نفس دیگر باره کار چینگگیزخان و ایشان، چنانکه در  
 تاریخ آمده، بالا گرفت و عالم را مطیع و مسخر کرد.
- و بوقورچی نویان و بوزغول نویان و اوتی کوچو، از شعبه  
 جلایر، نوکران قدیم چینگگیزخان بودند و همواره ملازم او؛ و  
 به وقتی که پادشاه شد تمامت امر را یرلیغ داد، بوقورچی و بوزغول  
 ۱۰ را نداد. زانو زدند که چگونه است که ما را یرلیغ نمی فرماید.  
 فرمود که مرتبه شما از آن بیشتر است که شما را یرلیغ معین دهم.  
 و در زمان اوگتائی قآن تومن او را برادرزاده او بورالتائی دانست؛  
 و در زمان منگکه قآن پسر بورالتائی بالجیق؛ و در عهد قوبیلای  
 قآن پسر بوزچی نویان آن تومن را دانست؛ و بعد از آن هم در  
 ۱۵ زمان قوبیلای قآن پسر بورالتائی چیرقامیش دانست.
- و این بورالتائی پسران بسیار داشته و همه امرای بزرگ  
 بوده اند، و از آن جمله یکی اوزتیمورباوزچی امیری بزرگ و  
 اپناق بوده و معروف و مشهور است. و در این ملک از نسل  
 بوقورچی نویان بکلامیش و پسر او اوجان که یاد کرده شد، و  
 ۲۰ تولک که او را به علت آنکه با سوکا دل دگرگون کرده بود به یاسا  
 رسانیدند. و توقولقوچربی که امیر هزار دست چپ بوده برادر  
 بوقورچی نویان بود. و در این وقت از نسل ایشان یایاس تورقاقون  
 نام در بندگی قآن امیر بزرگ است. و یاپاس به زبان ختایی مقدم  
 باشد، و تورقاقون نام است و چینگگیزخان در حق بوقورچی نویان  
 ۲۵ گفته که مرتبه او از خانان فروتر و از امرا و قراچو بالاتر است.



و بُوقُورُچِی نُویان به مُغولی گُفته است که به وقتی که کلاغ زبان غلط کرد من نکردم. و به وقتی که مرغ کور را سر گرد برآید سر و دماغ من گرد بر نیامد و غلط نکرد؛ و به وقتی که خاک زمین بر آسمان رود و به وقتی که خاک آسمان بر زمین آمد من راه غلط نکردم؛ بدان سبب بدین مرتبه رسیدم که مرا بُوقُورُچِی ۵ می گویند.

و حال و قضیه او در اول با چینگگیزخان چنان بوده که در وقتی که چینگگیزخان هنوز جوان بود و اتباع و لشکر او برگشته و ضعیف حال شده، روزی از اقوام مغول دزدان آمده اند و اسبان او را دزدیده. در حال واقف گشته و صبر نتوانسته تا نُوگُران ۱۰ جمع شوند. بر فور تنها بر عقب دزدان روان شده. بر سر راه خنگ سوارى را دیده ایستاده، و بُوقُورُچِی بوده. چون رسیده پرسیده که کیستی و موجب ایستادن چیست؟ گفته است منتظر ایستاده ام تا با تو سخن کنم. چینگگیزخان گفته که من تنها ام با من می آیی؟ جواب داد که برای آن ایستادم تا با تو بهم باشم. و ۱۵ در صحبت او روان شد.

و چون به دزدان رسیده اند، چینگگیزخان گفته است که من مَنگُقلَه باشم و تو گجیگَه من باش، بُوقُورُچِی گفته که اسبان از آن تواند بر من چه اعتماد می کنی. یمن که چون تو بدوانی من بگریزم. من به مَنگُقلَه بدوانم و تو گجیگَه من باش تا نتوانم گریخت ۲۰ و بضرورت مقاومت نمایم. در این باب بسیار گفت و شنید کرده اند و مبالغت نموده. عاقبة الامر چینگگیزخان گجیگَه و بُوقُورُچِی مَنگُقلَه شده و دزدان را / گریزانیده اند و اسبان را باز ۱۷۰ گرفته. چینگگیزخان این معنی را بغایت پسندیده داشته و بر وی اعتماد تمام کرده ملازم گردانیده و معتبر داشته. والسلام ۲۵

بسر سوم  
اُورْناوُت کِلَنگُفوت

جهت آنکه او کِلَنگُی بوده بدین اسم موسوم شده. و تمامت شعب و اقوام کِلَنگُفوت از نسل وی اند و ایشان بسیار اند. بادای و قِشَلِق از این قوم اند، و ایشان را کِلَنگُفوت تَرخان گویند. چپَنگُگیز ۵ خان ایشان را تَرخان کرده؛ و هرچند که از قوم کِلَنگُفوت اند تَرخان اسم عَلم ایشان شده. و از فرزندان آن قوم بسیار هستند. از فرزندان بادای تَرخان خوارزمی و ساداق تَرخان اند؛ و از فرزندان قِشَلِق اقوتای است امیر هزاره. و این بادای و قِشَلِق مقدم ۱۰ اَقْتاچیان یا کاچاران بوده اند که امیری بزرگ از آن اُونگ خان بود. و سبب تَرخان گردانیدن ایشان در تاریخ به داستان چپَنگُگیز خان مشروح خواهد آمد.

و قوم قونجین يك شعبه اند از کِلَنگُفوت از جمله عمزادگان قُونگُتَان قَبچاقْتای که در خراسان بود و عظیم فریه از این قوم بود. ۱۵ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ وَ اَحْكَمُ.

قوم هوشین

از امرای بزرگ این قوم [در عهد چپَنگُگیز خان یکی بُورْغُول نُویان بوده و] در بندگی چپَنگُگیز خان اول بُوکاُول و باوُرچی بوده، و بعد از آن کِزپَکْتو شده، و از آن پس امیر کِزپَک گشته، و آنگاه ۲۰ امیر تُوْمان، و من بعد امیر بزرگ معتبر دست راست. به مرتبه دوم بُوقورچی نُویان شده و کُوچهای بسیار داده. و چپَنگُگیز خان ایشان را عظیم عزیز و محترم داشته، تا به حدی که گفته است که دریغ نباشد که بُوقورچی بمیرد و دریغ نباشد و نشاید بُورْغُول

بمیرد. و خدمتہا کہ بُورُغُول بہ ہر وقت کردہ مشروح در تاریخ چینگگیزخان' خوارید آمد. و او در جنگ لشکر تومات، کہ قومی از مغولان اند، ہرچند ایشان را مقہور گردانیدہ بود کشتہ شدہ. و در زمان اُوگتائی قاآن پسر او چوبوگور قوبیلای قایم مقام او بودہ، و بعد از او در زمان قوبیلای قاآن توجچی کوزگان بودہ ہم از ۵ اوروغ او. و راہ کوزگانی او چنان بودہ کہ دختر قوتوقتو کہ برادرزادہ ہولاگوخان بود، شیرین نام، خواہر کالمیش آغا و از قولان خاتون زادہ بدو دادہ بودند.

و امیری دیگر بزرگ بودہ نام او ہوشیدای بایقو. چینگگیزخان او را بالشر بہم بہ جوجی دادہ بود، و دست راست لشکر باٹواو ۱۰ می دانستہ در آخر عمر عرضہ داشتہ کہ پیر و ضعیفم و این کار نمی توانم. و از قوم جوریات یلدک کہ نامی را کہ مادر او را خواستہ بود آورده و نایب خود گردانیدہ؛ بعد از آن قایم مقام او شدہ. و این زمان امرای بزرگ از نسل او آنجا بہ همان کار مشغول اند. و در این ملک عربتای کوزگان است. و فرزندان او بکلامیش بیتکچی ۱۵ کہ اکنون ہستند. و قوبیلای قاآن خاتونی داشتہ دختر بُورُغُول نوبان، اوشچین نام، و از وی پسری آورده، نام او آباجی. والسلام.

### قوم سولدوس

از این قوم ہرچند امرای بسیار بودہ اند لیکن کسانی را کہ ۲۰ مشہور و معتبر اند و بہ بندگی چینگگیزخان منسوب، و حکایات / ۱۷۱ ایشان روشن تر مقدم داریم، و قضایا کہ معظم ترست بیشتر شرح دہیم.

در زمانی کہ چینگگیزخان جوان بود و قوم تایچیوت با او سر

مخالفت داشتند و لشکر و اتباع از او برگشته، و هنوز پادشاهی او را قوتی تمام پیدا نشده، روزی برنشسته به مهمی می‌رفته. در راه سنگی را دید که می‌گردید بی‌آنکه او را محرکی باشد، و برابر او می‌آمد. با خود اندیشید که این معنی بغایت غریب و عجیب است، همانا مرا در این راه نمی‌باید رفت. و در رفتن ساعتی متردد شد. اما بدان التفات ناکرده بر هوای دل روان گشته. اتفاق چنان افتاد که تَرَقُوتَائِی قِرِیْلَتُوق پادشاه قوم تَائِیچِیُوت، که خصم او بود، به وی رسید و او را بگرفت و دو شاخه کرده نگاه می‌داشت. و در آن زمان عادت نبود که گرفتگان را زود کشند. پیرزنی بود تَائِیچِیُوایِگَاجِی نام، و او را جهت آن تَائِیچُو می‌گفتند که از آن قوم بود، و شوهری داشت از قوم مِرْگِیْت نام او معلوم نیست. و در این عهد او جَاوُزْغَائِی نام ایلچی قَاآن که با ایکتای ایلچی بهم آمده بود از نسل او است.

فی الجمله آن پیرزن پیوسته موی چینگگیزخان را به‌شانه کردی و شرایط خدمت به‌جای آوردی، و به هر وقت که گردن او به واسطه دو شاخ مجروح گشتی، قدری نمد بر آنجا نهادی و همواره شفقت نمودی. بعد از مدتی چینگگیزخان روزی فرصت یافت و با دو شاخ بهم بگریخت. و در آن حدود ناوُری بزرگ بود در آنجا رفت و دو شاخ را با خود به آب فرو برد، چنانکه از تن او بیرون از بینی بیرون نبود. از قوم تَائِیچِیُوت جمعی بر عقب او برفتند و طلب او می‌کردند. سُوْرْغان شیره از قوم سُولْدُوس که پدر چیلَاوُغُون بَهَادُر بود، و او با پدر سُوْدُون نُوْیان در میان آن قوم بود، و خانه او نیز در آن نزدیکی بوده، ناگاه نظر او بر بینی مبارک چینگگیزخان افتاد. دریافت که او است. پنهانی اشارت کرد تا سر بیشتر به آب فرو برد. و آن جماعت را گفت که شما در دیگر حوالی و

اطراف طلب می‌کنید تا من اینجا احتیاط کنم. ایشان را متفرّق گردانید.

چون شب شد چپنگگیزخان را از آب بیرون آورد و دو شاخه از گردن او برداشت و به خانه برد، و بالای گردونی در زیر پشم بسیار پنهان کرد. بعد از آن جماعت طلب‌کاران پی او را تا آن موضع یافته بودند. گمان بردند که در خانه سوزغان‌شیره باشد. و در آنجا بسیار طلب و تجسس کردند تا به حدی که بارها آن پشم را به سیخ زدند و از میان آن پیدا نشد. چون حق تعالی دولت او خواسته بود، هیچ نوبت المی و رنجی به تن مبارک او نرسید، و او را نیافتند و برفتند.

بعد از آن سوزغان‌شیره او را مادیانی کورنگ بداد و قدری گوشت و سیخ کباب، و از تیر و کمان و هر آلتی که در سفر به کار آید بعضی بداد و بعضی نه. و می‌گویند آتش‌زنه نیز نداد و او را روانه گردانید. و بدان سبب هنوز هرچند منّتی عظیم دارند لیکن سبب آنکه بعضی از این آلات و آتش‌زنه نداده، اندک تقصیری حوالّت کنند. و او را همانا در آن عذری بوده باشد تا قضیه فاش نگردد.

لَعَلَّ لَهُ عُذْرًا وَ أَنْتَ تَلُومُ

و در آن مدّت مادر و خواتین و قوم چپنگگیزخان طمع از او منقطع گردانیده بودند. پسر چهارم او تولوی‌خان طفل بود، و در آن چند روز آخر هر لحظه می‌گفته است که پدر من به مادیانی برنشسته می‌آید. و مادرش او را جفا گفته و گوش مالیده که این چه هذیان است که این پسر می‌گوید و مردم او را به یاد ما می‌دهد و دل ما افکار می‌شود. و او ترك نمی‌گرفته و برقرار می‌گفته. تا آن روز که چپنگگیزخان خواست رسید تولوی‌خان گفته است که اینک پدرم می‌رسد بر مادیانی کورنگ نشسته. و دو قورپقان بر

فترک بسته و مادرش برقرار می‌گفته که این چه وسواس است که این پسر را زحمت می‌دهد. و او به مبالغت مکرر می‌گفته که اینک می‌رسد.

بعد از ساعتی چینگگیزخان برسد بر مادیانی کورنگ سوار،  
 ۵ و دو قورپقان بر قنجه بسته، جماعت به وصول او بغایت شادمان گشتند و خرّمی فراوان کردند؛ و از سخن تولوئی/عظیم متعجب ماندند. و آن قضیه در خدمت چینگگیزخان باز راندند و صدقات و نذور به وفارسانیدند. و سورغان شیره چون دانسته که این معنی که او چینگگیزخان را پنهان داشت پنهان نماند، از میان قوم ۱۰ تایچیوت بیرون آمدن لازم دانست. با خانه و اتباع گنج کرده و به بندگی چینگگیزخان آمده. و چینگگیزخان او را و فرزندان و اشیاع او را بغایت نیکو داشتی و تعظیم و تمکین و اکرام تمام کردی.

و چپلاوگون بهادر پسر سورغان شیره بغایت بهادر و مردانه بود و یک نوبت در رزمگاه ناگاه از اسب بیفتاد، و یاغی برو دوانیده تا بکشد. او برجسته و پیاده با نیزه برابر سوار آمده و قصد سوار کرده و گریزانیده و تا یک فرسنگ دوانیده. چینگگیزخان تعجبها نموده و گفته که یکی که از اسب بیفتد چگونه طاقت برخاستن و جنگ کردن داشته باشد، و اگر نیز بود پیاده چگونه ۲۰ برابر سوار رود و مظفر بازگردد! پیاده ندیدم که جنگ آورد

سر سرکشان زیر چنگ آورد  
 مثل این بهادر ندیده‌ام. و چون چینگگیزخان بکرات با تایچیوت جنگ کرد و مصافها داد، عاقبة الامر در جنگ آخرین چپلاوگون بهادر با تارگوتای قیرپلثوق که پادشاه تایچیوت بود جنگ کرد [و

مصافها داد. و او عظیم بهادر و بلند بالا و با ضخامت بوده، و  
چپلاؤغون بهادر بالای کوتاه داشته نیزه را بر زهار قیرپلئوق  
زده و خواسته که او را بجنباند و از اسب بیندازد. نتوانسته نیزه  
را رها کرده و بن آن بر زمین زده و قوت کرده تا از زهار او  
بگذشته به شکمش فرو رفته و از اسب بیفتاده. و در آن حالت گفته ۵  
که اندیشه من آن بود که اگر دلم را به شمشیر پاره کنند نمیرم.  
چنین شخصی حقیر و مختصر که پسر سوزغان شیر است مثل دسته  
کنگرگن قامان که چون تازیانه ای کوچک باشد نیزه بزند و نتواند  
و رها کند تا من چنین کشته شوم.

۱۰

## شعر

ز بیژن فزون بود هومان به زور

هنر عیب گردد چو برگشت هور

عاقبت تازقوتائی بدان زخم بمرد و جان را به مالک سپرد. و پسر  
چپلاؤغون بهادر، سدون نویان بوده که در زمان چینگگیزخان از  
امرای دست راست بود و بغایت معتبر و معظم شد، و در زمان ۱۵  
اوتگتائی قان به حیات بسود و ملازمت فرزندان تولوئی خان و  
سرققتنی بیکی کرده، و در عهد قوبیلای قان پسرش قاجودر، جای  
او دانسته، و قرب صد سال عمر یافته و خرف شده، چنانکه عروس  
خود را نمی شناخته و می گفته او را به من دهید.

و از جمله خویشان او يك امیر دست راست بوده طغرپل نام، و ۲۰  
هم از خویشان او امیری بزرگت بوده باؤزچی منگگه قان، نام او  
چاران. و چون بعد از آن آرپق بوکا را بدآموزی کرد، قوبیلای قان  
او را به یاسا رسانید. و از پسران سدون نویان که با هولگوخان  
به ایران زمین آمدند، سونجاق نویان بود. به راه یارغوجی و امیر  
دست راست و امیر کزپک، و زیر دست گوکا ایلگائی نشستی. و ۲۵

برادران او کِهْتی نُوْیان و آرا تِمُور اِداچِی و تودان و تِمُور بُوْقا و پسران سُونَجاق بایندو و عرب و آرغون بودند. و پسر بایندو بایان، و پسر عرب یمن، و پسر کِهْتی جیتائی، و پسران جیتائی قزان و زکی، و پسر تودان ملک و پسر ملک چوبان و پسران تِمُور بُوْقا، تاییبوقا و شیکتور و مبارک. ۵

و از جمله فرزندان سُدون نُوْیان که در بندگی قوبیلای قساآن بودند، یک پسر، سَرْتاق نام، را به اسم ایلچی پیش هولاکوخان فرستاد. و عبدالرحمن با او بهم جهت محاسبه و بایان پسرزاده آلاق نُوْیان از قوم بَارین که اینجا بود و تعلق به قوبیلای قساآن داشت طلب داشته، او را اجازت مراجعت دادند، و در سال وفات هولاکو خان بازگشتند. و بایان آن است که ولایت ننگیاس بگرفت. ۱۰

والسلام. /

73/

### قوم ایلدورکین

این قوم شعبه‌ای اند از قوم سولدوس. در زمان چینگگیزخان به وقتی که با اونگک خان مصاف داده بود و بازگشته، و به جانب بالجونَه رفته، و ایلچی پیش اونگک خان فرستاده و پیغامهای بسیار داده. چنانکه در تاریخ مذکور است آن ایلچی از این قوم بوده و نام او هَرَقی جیوُن. هَرَقی نام است و جیوُن چپ بود؛ و در این ملک هندو بیتکچی که در ولایت بادغیس خراسان امیر تومان قراوُناس بود، از اوروغ و عمزادگان او بوده. و هَرَقی جیوُن عظیم پیر و خرف شده و تا زمان مُنگکَه قساآن در حیات بوده است. والسلام. ۲۰



## قوم بایاوت

- این قوم چند شعبه‌اند لیکن دو شعبه معروف‌اند، یکی را جدی این بایاوت گویند، و دیگر را کِهَرُن بایاوت. و جدی رودخانه‌ای است در مغولستان. چون مقام ایشان آنجا بوده، بدان موضع منسوب گشته‌اند و اسم عَلم ایشان شده. و آنچه در صحرا می‌نشینند ایشان را کِهَرُون بایاوت گویند. یورت ایشان سِلِنَگَه مُورَان است. دوسر آن قُورَبَان کِهَت و بُورَه اُنْدُور، که غُرُوق بزرگ است در آن حدود موضعی است؛ و دورترین که آن آب آنجا به سه شاخ می‌شود، آن را به یُورَت به سُدُون نُویان داده بوده. و این زمان نیز اقوام سُولْدُوس آنجا می‌نشستند و به ایشان تعلق دارند؛ و امرای ایشان قَاجیُودَر است، و برادرش تَمَاجی که به ایلچی آمده بود. و رودخانه‌ها که از بُورَه اُنْدُور فرو می‌آید بدین تفصیل است:

از پیش کوه

شیره شیبَاوُتو کیبان تَلْدُو

۱۵

از پس کوه

- اینکه جوبقره بُورَان قُورَقُی سمرقوبقاتو توای  
این آبهای نه گانه در سِلِنَگَه می‌ریزد، و يك هزاره اُویرات از نسل اوقای کرجو آنجا نشسته‌اند و محافظت آن مقام می‌کنند.  
و در اوایل جوانی چپَنگِگِزخان که او را با قوم تَایچِپُوت آغاز جنگ شده بود و لشکر جمع می‌کرد، اکثر قوم بایاوت با او متفق بوده‌اند، و از جمله سیزده گُورَان لشکر او يك گُورَان ایشان بودند. و آن قوم را نام اُوتگو فرموده. و این بایاوت راه آن داشته‌اند که اُورُوغ دختر به ایشان دهند.

- و در زمان چپَنگِگِزخان امیری از امرای دست چپ بوده، نام او بُوقاگُورگان، دختر بدو داده و او از بایاوت جدی بوده، و ۲۵

هُونْکَانْ کُوزْگَانْ که اینجا است از نسل او است. و امیر هزاری دیگر هم از دست چپ بوده، نام او اُنْگور، بغایت معتبر، و چون پیشتر کُوجوگورْ نُویان از قوم پِسوت بُوکَاوُل و بَاوُرْچِی بوده و پیر و ضعیف شده، بُوُرْغُولْ نُویان به جای او بُوکَاوُل و بَاوُرْچِی شده. ۵ و چون بُوُرْغُولْ نُویان امیر تُوْمَانْ گشته و به کار لشکر مشغول بوده، به جای او این اُوُنْگور، بُوکَاوُل و بَاوُرْچِی شده؛ و او را اُوُنْگور قِیسات گفته اند.

و به زبان نایمان بُوکَاوُل را قِیسات گویند یعنی قِیسمِپِشی کردن. و این اُنْگور از قوم کِیْرَنْ بَاوُتْ بوده و به وقتی که شهر جُوُنْگْدو را، که مسکن اَلْتَانْ خان بود. و او از آنجا رفته و خزاین و امراء او آنجا مانده، محاصره داده بسودند و ستده. و قُوْتُوْقُو نُویان / و این اُنْگور بَاوُرْچِی را با نُوگُران بهم فرستاده تا خزانه 74/ بیارند. نواب اَلْتَانْ خان از خزانه خدمتی داده اند، و قُوْتُوْقُو نُویان نستده و اُنْگور بَاوُرْچِی ستده. و چِپَنْگِگِزْ خان پرسیده نپسندیده، ۱۵ و اُوُنْگور و نُوگُران او را قاقمِپِشی کرده، چنانکه در تاریخ مسطور است. و نُوقایْ یازْغُوچِی و پدران و خویشان او از قوم جِدِیْ اِپِنْ بَاوُتْ اند، و ذکر نسب او و اجداد بدین موجب است. در زمان چِپَنْگِگِزْ خان سُوْرْقان نامی اُوْگِچِی چِپَنْگِگِزْ خان بوده و چون مردی عاقل گریز بود و به اوقات فرصت سخنان نیکو ایراد می کرده و با یاد می داده، او را بزرگت و معتبر گردانیده، و از جمله اُوْتْگُو بُغُولْ گشته.

در آن زمان که چِپَنْگِگِزْ خان هنوز پادشاه نشده بود و هر گردن کشی از اقوام سروری و پادشاهی داشته اند، این سُوْرْقان گفته است کسانی که ایشان را هوس پادشاهی است، یکی اَلَاقْ اُوْدُور ۲۵ است از قوم تاتار؛ و دیگری سَچَه بیکِی از قوم قِیاثْ یُوْرْکین؛ و

جاموقه ساچان از قوم جاجپرات. اینها دعوی بزرگی می کنند و هوس پادشاهی دارند، لیکن عاقبت تموجین بر سر آید و پادشاهی به اتفاق اقوام بر او مقرر گردد. چه استعداد و استحقاق آن کار او دارد و تأیید آسمانی و فرّ شاهی بر جبین او ظاهر و لایح است.

آخر الامر چنان بود که او گفت.

۵

و این سوزقان پسری داشته کوکچو نام، و کوکچو را پسران بوده اند از آن جمله یکی ئوقائی یازغوچی و پسران او ئوقتمور و آغو و اپسن بوقا بودند؛ و پسران دیگر کوکچو، جولجی باؤزچی و مصطفی بیتکچی ئویان در حیات قان یازغوچی بوده. و قدآن پسر اورغٹو هم خویش ایشان بوده، و ئودائی یازغوچی همچنین. و کوکه بیتکچی که با هولاگوخان آمده بود و مقدم بیتکچیان مغول عمزاده ایشان است و پسران او کوکبوری؛ و پسر کوکبوری، رمضان و ئوقبا و بلغان خاتون، که خاتون آباقاخان بود از جمله عمزادگان و برادرزادگان ئوقائی باؤزچی بودند. و امیری بزرگ در عهد چینگگیزخان بوده او را قوبیلای قورچی گفته اند و بعد از چینگگیزخان در حیات بوده، و بعد از ئولوی خان در خدمت فرزندان او و سزققتنی بیکی ملازم بوده. و قوبیلای قان خاتونی داشته بایاؤجین نام، از این قوم بود و از او پسری آورد نام او طوغان. و شیرکی پسر مئنگه خان [را] مادر هم از این قوم بوده بایاؤجین نام.

۱۵

### قوم گنیگیت

۲۰

از این قوم امرا و مردم بسیار معلوم نشده، لیکن در زمان چینگگیزخان چون امرا را با لشکر بهم بر فرزندان بخش می کرد، چند امیر با چهار هزار لشکر به پسر بزرگین خود جوچی خان داده،

از آن جمله يك امير، نام او قُونَن نُوِيَان از اين شعبه بوده. و در  
 اُولوسِ قُونِچِي كه از فرزندان اُورْدَه از اُورُوغِ جُوچِي است. هُوران  
 نام كه معروف و بزرگت امراي آن اُولوس بوده، از نسل او است:  
 و اين زمان فرزندان و آقا و اپني او آنجا اند. والسلام.

## قسم دوم از فصل چهارم در ذکر اقوامی از اتراک که ایشان را نیرُون گویند.

- و ایشان قومی از اقوام مغول اند از نسل آلان قُوا به تجدید در وجود آمده که آلان قُوا از نسل قورلاس بوده که قورلاس شعبه‌ای است از مغول دُرلکین و آلان قُوا به زعم و تقریر ایشان بی‌شوهر از نور آبستن شده، و سه پسر از او در وجود آمده. و کسانی که از نسل و ذریّت این سه پسر باشند ایشان را نیرُون گویند، یعنی صلب. و اشارت به صلب طاهر است که/ از نور در وجود آمده. و ۱۷۵ این اقوام که از نسل آلان قُوا و این سه پسراند بر سه قسم اند:
- اول آنانکه از نسل آلان قُوا باشند تا بطن ششمین او. قَبُل خان ۱۰ و ایشان را جمله نیرُون گویند به سبب مذکور. و همچنین برادران قَبُل خان را و فرزندان و اعقاب ایشان را تمامت اقوام نیرُون گویند، و تفصیل شعب اقوام ایشان بدین موجب است که مثبت می‌شود.

### قوم قَتَقین

این قوم از نیرُون اند، از پسر بزرگتر آلان قُوا منشعب گشته که نام او بُوْقُون قَتَقی است و در زمان چینگگیز خان با او مخالفتها

نموده‌اند؛ از آن سبب در هر اولوسی بسیار باشند، لیکن چنان معروف و مشهور نیستند. و از آنچه معتبران در عهد چینگ‌گیزخان هاقوچو بهادر امیری بزرگ و مقدم بوده که با بویزو و خان‌ایمان یکی شده. و دیگر امرای بزرگ که در این عهد بوده‌اند بدین تفصیل‌اند. ۵

### قوم سالجیوت

این اقوام از پسر میانگین آلان قوا منشعب گشته‌اند که نام او بوآتوسالچی بوده. و امرای بسیار از نسل ایشان‌اند، لیکن سبب آنکه در زمان چینگ‌گیزخان با او مخالفت بسیار کرده‌اند بسیاری از ایشان کشته شده‌اند. و در آن عهد از این قوم امیری بوده ۱۰ ساموقه نام. هرچند مقدم لشکر نبوده، چینگ‌گیزخان چند نوبت او را لشکر داده و به مهمات بزرگ فرستاده، از آن جمله یکی آنکه یکی از امرای آلتان‌خان با لشکر بهم از وی برگشته بود و میل به جانب چینگ‌گیزخان کرده، و این ساموقه را با لشکری نامزد فرمود تا برفت و آن امیر را با لشکر به بندگی آورد. ۱۵

و بعد از آن شهر جونگدو را که اکنون دایرزو می‌گویند با آن لشکر ختای بهم که اپل شده بودند محاصرت کرد تا بستند؛ و مال و خزاین و امرای آلتان‌خان که در آنجا بودند به دست آوردند، و چند نوبت دیگر او را به مهمات بزرگ فرستاده. و این ساموقه ۲۰ از آنکه کسی نام بز بردی طیره کردی و در خشم رفتی، سبب آنکه در کودکی با بز جمع شده بود. و هرآینه هرکه بز بازی کند مردم او را بز گیرند. و بدین سبب با شیگی قوتو نوایان جنگ کرده و میانشان به وحشت انجامیده، بعد از آن آشتی کرده‌اند و قرار

داده که من بعد از آن لفظ نگویند. شخصی دیگر با او گفته که اگر نام بز بگویی چیزی به تو دهم. او به زبان خود بز گفته. قُوتُوقُو نُویان از آن معنی واقف شده و گفته که با من آن همه دلمان‌دگی و خصومت کردی و عهد کردیم که من بعد لفظ بز نگوییم، تو به جهت محقر چیزی به زبان خود می‌گویی و تحمل می‌توانی! و ۵ قُوتُوقُو شمشیر برکشیده و رانده تا بر وی زند، بر پس زین کوهه آمده و به وی نرسیده. مردم در میان آمده‌اند و مانع شده.

و در ولایات ایران زمین از این قوم شیخ سَویُنچی است و برادر او پَالْتُوسِوُنچی. و چون چینگگیزخان از پدر کوچک باز مانده بود، دو شخص از خویشان او که ملازم پدرش پیسُوگائی بهادر بودند از او برگشتند؛ و بعد از آن چند قوم از مُغول دُزُلکین با وی متفق شدند و مسخر او گشتند. با جَامُوقَه سَاجَان کینگاچ کرده، ایلچی [که نام او... بود] پیش قوم قَتَقین و سَالجیوت فرستاده. و عادت ایشان در آن عهد چنان بوده که سخن مسجع مغلق و معنی گویند. ۱۰ سخنانی که بر زبان ایلچی فرستاده‌اند / از آن طرز بوده و ایشان ۱۵ فهم نمی‌کردند و در آن فرو ماندند.

جوانی در میان ایشان [بود]... نام گفته‌است که معنی این سخن آن است که اقوام بسیار مانند قُنُقِرَات و تَاثَار و دُزُلکین که به ما هیچ تعلق نداشتند جمله با ما متفق و دوست شدند. ما که آقا و اپنی و خون یکدیگریم متفق گردیم و دوست شویم. ایشان قبول نکرده‌اند و سُوَقُوتُویی که مُغولان از شکنجه و خون می‌پختند از دیگ برآورده و بر روی آن ایلچی زده‌اند، و به استخفاف و استهزای تمام او را بازگردانیده. بدان سبب عداوت و کینه‌زیادت شده و جنگ و فتنه میان ایشان قایم گشته، و بکسرات مصافها داده‌اند و جنگها کرده. ۲۵

عاقبة الامر چینگگیزخان غالب آمده و از ایشان بی اندازه به قتل آورده. و هرچند بسیار بودند اندک باز ماندند، و آن بقیه چون خویش بودند، جمله منقاد و بنده شده اند، و بعضی مطیع دیگر اقوام مغول گشته. و این قوم را از خویشاوندی چینگگیزخان هیچ مرتبه نمانده الا آنکه چینگگیزخان فرموده که دختران ایشان ۵ نخواهند و ندهند، چه راه خویشی دارند تا از دیگر اقوام مغول ممتاز و پیدا باشند. والسلام.

### قوم تاییچیوت

در بعضی نسخه های تواریخ مغولان چنان آورده اند که قوم ۱۰ تاییچیوت از پسر دوم دوتوم مین ناچین نام در وجود آمده اند و منشعب شده، و دفتر آلتان دفتر که در خزانه خانان همواره به دست امرای بزرگ محفوظ بوده مطالعه رفت. و روشن و معین نبشته است که تاییچیوت از چرقه لپنقوم پسر قایدو خان پدید آمده اند؛ و هیچ جا ذکر نسل ناچین نیست. این قدر هست که او برادرزاده ۱۵ خود قایدو را از جلایر نگاه داشت، و با او بهم بیرون آمدند و در رودخانه اوتن مقام ساخت. بدین سبب همانا روایت متن درست تر باشد.

و چون اقوام تاییچیوت بسیار بوده اند ممکن که فرزندان ناچین با ایشان مختلط شده باشند و آن نام یافته. و غالب آنکه چنین است ۲۰ و الا ذکر فرزندان و نسل او جایی آمده بودی. این اقوام تاییچیوت شعب و قبایل بسیار شده اند و اصل نسب ایشان چنان است که قایدو خان را سه پسر بوده، نام بزرگتر بای سینگقور که شعبه پدران چینگگیزخان از او است، و سوم را نام چاوجین که دو قوم



اُرْتِگَن و سِيچيُوت از نسل اوي اند، و پسر ميانه رانام چَرَقَه لِيَنْقُوم بوده؛ و تمامت اقوام تايچيُوت از او منشعب شده اند. و چَرَقَه لِيَنْقُوم اسم [و] لقب ختايي است. معنی لِيَنْقُوم امير بزرگ باشد. و مُغُولان چون لِيَنْكُوم نمی دانند لِيَقُو می گویند. و چَرَقَه لِيَنْقُوم به وقتی که باي سِيَنْگُور برادر او نمانده، خاتون او را که مادر ۵ تُوْمِيْنَه خان بود به يَنگَه ستنده، و از او دو پسر آورده: يکي کِنْدُوچِيْنَه، و از آن ديگر اُولْکَچِيْن چِيْنَه. و آن خاتونی که خود خواسته پسران داشته: يکي قايم مقام پدر و مشهور بوده، نام او سُوْرَقْدُوچِيْنَه بود، و قعدود تُوْمِيْنَه خان بوده. و پسر او که قايم مقام شد هَمْبَقاي قاآن بود که قعدود قَبْل خان بوده. و پسر هَمْبَقاي قاآن ۱۰ قايم مقام او تائيشي که قعدود بَرْتان بَهادر بود و در آن وقت آقا و اپني جمله با همدیگر موافق بوده اند. و چون قوم تاتار متابع پادشاه ختايي بوده اند و هَمْبَقاي قاآن را ناگاه بگرفتند و پيش اَلْتان خان فرستاد، تا او را بر درازگوش چوبين دوخته هلاک گردانند.

۱۵

از فرزندان قَبْل خان قُوْلَه قاآن به مکافات آن به جنگ ختايي رفته و بسياري از ايشان کشته. بعد از آن تا به روزگار يِيْسُوگايي بَهادر آن اقوام تايچيُوت از فرزندان و عمزادگان بسيار که در وجود آمده بودند و نام ايشان معلوم نه مگر از آن جمعی که پادشاه و پيشوای قوم بوده اند جمله با يِيْسُوگايي بَهادر موافق و ۲ متفق و دوست / بوده اند. و در زمان چِيَنْگِگِز خان به موجبي که در ۱۷۷ تاريخ او آمده مناقشت و منازعت آغاز نهادند. ليکن فرزندان کِنْدُوچِيْنَه و اُولْکَچِيْن چِيْنَه جانب چِيَنْگِگِز خان گرفته اند و در زمان او از فرزندان و فرزندانگان هَمْبَقاي قاآن و قَدان تايپشي آنچه مشهور اند و مقدم و پيشوای آن قوم بوده و با چِيَنْگِگِز خان مقاومت ۲۵

کرده بدین تفصیل اند:

### تودای

پسر قَدَّان تاپیشی بوده و او را پسری بوده جُوچی خان نام او و این غیر آن جُوچی خان است که پسر قُوتُلُقان بوده و با چینگگیز خان متفق و آقای اَلتائ خان بوده. پدر سُوْدُون نوین از سُلْدوس و ۵ جبه از پِشوت بدو تعلق داشته. و حکایت ایشان در شعبه ایشان آمده از او گریخته اند و به بندگی چینگگیز خان آمده. جبه از آن تودای بوده و نام او جیز قُواتائی بوده است. چینگگیز خان او را جبه نام نهاد، سبب آنکه چون پیش وی آمد از او پرسید که اسب دهن سپید من که چِلاوُغُون بَهادر برنشسته بود که کشت؟ گفت من. ۱۰ چینگگیز خان فرمود که این مرد لایق جِبلامِشی است یعنی جنگ. بدان سبب نام او جبه شد.

و می گویند در زمان ییسوگائی بَهادر يك نوبت به جنگ تاپچپوت رفته اند و با اقوام قُنْغُتَان وعده کرده، و ایشان پیشتر ۱۵ به جنگ رسیده اند، و قوم تاپچپوت بسیاری از ایشان کشته اند. ناگاه ییسوگائی بَهادر رسیده و قوم قُوتُگُتَان را از دست اقوام تاپچپوت خلاص داده. و تاپچپوت از آن قوم چندان کشته بودند که هفتاد گردون از استخوان ایشان بار کرده اند و آورده. و این حال مثلی مشهور شده.

### آدال خان

۲۰

از نسل هَمْبَقائی قَاآن بوده و در عهد ییسوگائی بَهادر بوده است و مناقشتی و مخالفتی ننموده. و در آخر عهد او و زمان چینگگیز

- خان تَرُقوتائی قیر پَلتُوق بوده و معنی قِر پَلتُوق بخیل و حسود باشد. چون آن صفت داشته بدان اسم مُتسم شده. با پیسُوگائی بهادر فتنه آغاز نهاده، و با چینگگیزخان خصومت و حربها کرد. اقوام تائیچیوت تا آخر عهد قَدان تاپیشی همواره پادشاهی و سروری معتبر داشته اند و جمله در تحت فرمان او می بوده و تمامت یکدل. ۵
- بدان سبب مهین ایشان تودای که در زمان چینگگیزخان بوده و خویشان و عم زادگان ایشان تَرُقوتائی قیر پَلتُوق و بَغاجی و قورپل بهادر خواسته اند که از برادران یکی را به پادشاهی بنشانند. به جهت منازعت و اختلاف با همدیگر نساخته اند و میسر نشده. و تَرُقوتائی با بَغاجی مصاف داده، و بَغاجی يك نوبت اپل چینگگیز ۱۰
- خان شده، و دیگر باره با پیش اقوام تائیچیوت رفته. و در آن وقت که چینگگیزخان را با ایشان منازعت و محاربت افتاد، مخالفت میان ایشان با همدیگر برقرار بود، و بدان سبب بر ایشان غالب شد. چه عم زادگان هریک سرکشی می کردند و بواسطه منازعت یکی را به پادشاهی معین نگردانیدند. و چندانکه پیران روزگار ۱۵
- دیده مثل کُوکدائی از اقوام اُوزناوت و مِشوکان و تیموزیوزکی ایشان را نصیحت کردند نشنیدند. و هريلون نام خاتون طغرپل پسر تودائی به خانه این کُوکدائی او را نصایح نیکو کرده و گفته که هَمبَقائی قاآن را ده پسر بودند و به وجود ایشان تمامت دوستان ۷۸
- شاد شدند و گفتند پادشاهی در خاندان / ایشان نماند. این زمان ۲۰
- سبب اختلاف و ناموافقی پادشاهی از دست شما بخواهد رفت.
- خاتون چون با خانه آمده، این نصایح را با شوهر خود طغرپل گفته. و او نزد پدر خود تودائی رفته و تقریر کرده. درو مؤثر آمده، و دیگر بار جمع شده اند تا سازگاری کنند. در اثنای آن میان تَرُقوتائی و بَغاجی مصاف افتاده. جماعت در میان آمده اند و پرسیده ۲۵

که موجب نزاع چیست. بَغاچي گفته که او مال و گله و رمه مرا و آقا واپني ستده. و تَرَقُوتاي گفته که بَغاچي مرا تَرَعُونِ اَمه گرفته يعني زن و فرزند مي خواهيم که مردی و قدرت خود به او باز نمايم. و بواسطه آن منازعت بَغاچي ايل شده بعد از آن پشيمان شده و برگشته. و توداي اگرچه به پادشاهی ننشست، ليکن پادشاه زاده بود و معتبر و پسران داشته. مهتر ايشان طُغريل، که چينگگيزخان او را طُغريل دُوو مي گفته؛ و پيغامها که ميان چينگگيزخان و او ننگ خان بود او ادا مي کرده، چه ملازم او ننگ خان مي بود. و عاقبة الامر چون چينگگيزخان بر تايچيوت غالب شد بيشتري را بکشت و بقيه السيف بنده او شدند. والسلام. ۱۰

### قوريل بَهادر

از جمله عمزادگان تَرَقُوتاي قيريلتوق بوده و با وی متفق.

### آنکمو هوقوچو

او نیز هم از عمزادگان ايشان است. والسلام.

۱۵ جدول شعبه و اسامي ايشان داخل جدول شعبه قايدوخان آمده، از آنجا مطالعه بايد کرد تا كيفيت شعبه ايشان نيکو معلوم و مفهوم گردد. و اقوامی از نپزُون و غيرهم که با تايچيوت متفق بوده اند اين جماعت اند. بعضی از قوم اُورُوت مَنگقُوت مقدم ايشان اُورُوت بُزْدوت و بعضی از قوم جُوزيات مقدم ايشان اُلُوک بَهادر و طَغاي

دالو و ماغوی یاداقایا. و به هر وقت جاموقه نیز متفق می شده و باز برمی گشته. و قوم اپکیراس و قوم نویاقین و قوم قورلاس و قوم بآرین و قوم قتقین و قوم سالچیوت بعد از آن اقوام دیگر به ایشان پیوسته اند و دیگر باره برگشته. جوله و قاجیان بیکدیگر هم از امرای قوم تاینچیوت بوده اند و با جاگنبو برادر اونغ خان دوست و متفق و بدو پیوستند. و به وقتی که اونغ خان با چینگگیزخان مخالفت کرد موافقت او نمودند؛ و این قوم در هر الوسی امرا و قبایل بسیار هستند. و در این ولایات پسران کلتگائی اوداچی، سرکیس، قُبائی، سَمغار، موراغان از این قوم اند.

۱۰

### قوم هرنگان و سیچیوت

دو قوم اند و ایشان از چاوجین در وجود آمده اند که پسر کوچکین قایدوخان بوده، برادر کوچکین بای سینگقور / و چرقه لپنقوم چنانکه در شعبه تاینچیوت شرح بعضی داده شد، و تفصیل این دو شعبه و بعضی احوال ایشان بدین موجب است: ۱۵

### شعبه اول قوم اُرنگان

از این قوم در ولایات ایران زمین کسی که از اهل اعتبار باشد و معروف و مشهور بود نیست، لیکن در ولایت مغولستان از استخوان ایشان بسیار هستند مردم بزرگ از این قوم. ۲۰

### شعبهٔ دوم سَچِیوُت

بسیاری مردم بزرگ از این قوم بوده‌اند و هستند، لیکن در این ملک کسی که معتبر و مشهور باشد علی‌الیقین معلوم نشد. و در زمان چینگگیزخان به وقتی که امرا و لشکر را بر شهزادگان ۵ قسمت می‌کرد مונگدو نویان را از این قوم به جوجی‌خان داد، و در عهد یاتو لشکر را او دانسته. و این زمان امیری بزرگ که پیش توقتائی است نام او چرکس از نسل او است. والسلام.

### قوم چینس

۱۰ ایشان هرچند از قوم تاییچپوت بوده‌اند لیکن در وقت جنگ چینگگیزخان و تاییچپوت با چینگگیزخان متفق بودند. و این شعبه از دو پسر چرقه‌لینقوم‌اند، چنانکه در شعبهٔ او شرح داده شد که زن برادر خود را بغواست، و دو پسر از او در وجود آورد: یکی را نام گندوچپنه، و دیگر را اولکچین کرده. و چینس جمع چپنه ۱۵ باشد. و معنی این دو نام مذکور گرگ نر و گرگ ماده باشد. و کسانی که از شعبهٔ آن فرزندان باشند ایشان را چینس گویند. و بعضی آن قوم را نکوز نیز گویند و قومی دیگر را دزلکین مغول خاص هم نکوز می‌گویند. و آن قوم شعبه‌ای از آنان‌اند که از ارگنه‌قون بیرون آمده‌اند و به هفتاد دم آهنگران کوه‌آهن گداخته، ۲۰ چنانکه در فصول سابق یاد کرده شد. و جاوُرچی امیر هزار در این ملک از نسل ایشان بوده و در این ملک از این شعبهٔ چینس کسی که معتبر باشد معلوم نشد. والسلام.

## قوم نوباقین و اوروُت و منگقوت

- از نه فرزند تومینه خان پسر بزرگتر را نام چاقسو بوده؛ و از فرزندان او سه شعبه برمی خیزد: یکی را قوم نوباقین گویند، و دیگر را قوم اوروُت، و سوم را قوم منگقوت. اقوام نوباقین و اوروُت در زمان چیننگیزخان با قوم تایچیوت یکی شدند و دشمنی و مخالفت بسیار با چیننگیزخان کرده اند. و از آن اقوام این زمان در این ملک کسی نیست. در عهد چیننگیزخان مقدم قوم اوروُت آنچه معلوم است اوروُت بُردوت بوده که مخالفت کرده اند. و به روایتی چنین می گویند که اقوامی که از قدیم باز خویش یکدیگراند و از يك اصل این جماعت اند که مفصل می شود قونگقتان، سونیت، قرقیز، بزو لاس، باریزایلینکت، ایلجت، ککومان، اوروُت، منگقوت، اوروُناووت، آرلات، بیسوت / و از امرای معتبر که در بندگی چیننگیزخان بوده جدی نوبان [بوده]؛ و تاریخ او در این فصل بگوئیم؛ و از آن قوم نوباقین معلوم نیست. و از قوم منگقوت نیز اکثر اقوام اوروُت بهم میل به جانب تایچیوت کردند، مگر قویلدازساچان که با اتباع و اشیاع خود با چیننگیزخان موافقت نمود و کوچ بسیار داد، چنانکه شرح آن علی حده بیاید. و چیننگیزخان او را آندا می گفته.
- دیگر از قوم منگقوت در آن زمان سه برادر بوده اند، و دو عزم کرده تا به قوم تایچیوت پیوندند. برادر کوچکین با ایشان گفته که ما از چیننگیزخان چه بد دیده ایم که از او جدا شویم و به خصمان او پیوندیم. ایشان از او در تاب رفته اند و خشمناک گشته. برادر بزرگین تیر کیبُر بر میان او زده؛ و دیگر برادر و تمامت نوگران او را به تیر زده اند و کشته، و خان و مان و

فرزندان و خیل‌خانه و مواشی او را جمله غارت کرده. پسر كوچك شیرخواره داشت از زنی که از قوم بَرَقُوت خواسته بود، و آن قوم بدان حدود نزدیک بوده‌اند، خویشان آن زن آن كودك را به خیل خانه خود برده‌اند، و اعمام او قصد کرده تا او را [نیز] هلاک کنند.

۵ ایشان كودك را در میان پشم پنهان گردانیده‌اند. و اعمام طلب او می‌کرده تا غایت که پشم را سیح می‌زدند. حق تعالی او را نگاه داشت و آسیبی به وی نرسید. بعد از مدتی گمان بردند که آن بچه پیش ایشان است. دیگر بار به قصد او برخاستند. و ایشان او را در زیر دیگی پنهان داشتند. چون بقای عمر او مقدر بود او را نیافتند. بعد از چند سال که حق تعالی چینگگیزخان را قوت داد تا قوم تاییچپوت را و دیگر اقوام که متابع و مطیع ایشان بودند ضعیف حال گردانید. قوم بَرَقُوت آن بچه را نگاه داشته بودند و جدی نام کرده. به بندگی چینگگیزخان آوردند [و بدو سپردند. و او ایشان را نواخت و دلداری فرمود، و آن كودك را غمخوارگی نمود. چون بزرگ شد امیری بزرگ گشت و نام او جدی‌نویان شد].

۱۵

و چون چینگگیزخان قوم تاییچپوت را بکلی مقهور گردانید، و قوم اُورُوت و مَنگُقُوت از راه عجز و اضطرار ایل شدند، اکثر ایشان را به قتل آوردند، و باقیان را تمامت به بندگی به جدی نویان داد. اگرچه خویش او بودند به حکم فرمان بنده او شدند. و تا این زمان لشکر اُورُوت و مَنگُقُوت برقرار بنده اُورُوغِ جدی نویان‌اند. و او از جمله امرای بزرگ دست راست بود و همواره ملازم بندگی چینگگیزخان نموده، و به زمان اُوگتای در حیات بود و ملازم سُوَقْتَنی بیکی و فرزندان تُولُوی خان. و بعد از آن در زمان قوبیلای قان پسرزاده او مَنگُودای جای او می‌دانست.

۲۵



و در این ولایت از اُورُوغِ او مَنگُودای پدر قُتلُغِ شاه نُوْیان  
 امیر هزار قوم مَنگُوت بود. برادرش هُلقُوتُورُچی امیر کِزِیک  
 بود، و امیر تُوْمان قَراوُناس نیز شد. و پسران هُلقُوتُوچایی و  
 برادرش جلال‌الدین و پسران مَنگُودای قُتلُغِ شاه نُوْیان که امیر  
 بزرگ پادشاه اسلام است، و تِیمُور بُوفا که امیر هزار است. و ۵  
 ایشان را دو سه برادر دیگر بود وفات یافتند. و مرتد نیز از جمله  
 عم‌زادگان ایشان است و در عهد هُولاکُوخان قُودُوسُون نُوْیان از  
 این قوم مَنگُوت بود امیری بزرگ از امرای کِزِیک و هُولاکُوخان  
 او را از امیری کِزِیک معزول کرد و خویشاوند او تِیمُور نام را به  
 جای او نصب فرمود. و او تا چاغ اَرغُون خان زنده بود. ۱۰

و هُوشپَدای نام شهنه بغداد هم از این قوم بود. و حکایت  
 قُویلدازساچان چنان بوده که در عموم اوقات با چینگگیزخان موافقت  
 نموده و کوچ بسیار داده، و او را اُنْدای می‌گفته. و در وقتی که از  
 جنگ اُونْگ خان بازگشته به بَالْجُونه می‌رفت و از آنجا برون آمد،  
 لشکر او چهار هزار و ششصد نفر بودند و بُلُوک شده به راه ۱۵  
 می‌آمدند. از آن جمله دو هزار و سیصد نفر از قوم اُورُوت و  
 مَنگُوت بودند و هزار و سیصد نفر چینگگیزخان با دیگران. و  
 از لشکر اُورُوت و مَنگُوت هرچه اُورُوت بودند امیر ایشان کِهْتی  
 نُوْیان بوده. هرچه مَنگُوت قُویلدازساچان. و از جمله / کوچها ۸۱

که او را داده یکی آن است که در وقتی که چینگگیزخان [با اُونْگ  
 خان] به موضع قَلالْجیت اِلت مصاف می‌داد اتباع او اندک بودند و  
 از آن اُونْگ خان بسیار. چینگگیزخان از امرا پرسیده که چگونه  
 کنیم. کِهْتی نُوْیان مقدم اُورُوت متردد مانده تازیانه بر یال اسب  
 می‌مالید و سخن نمی‌گفت.

قُویلدازساچان گفته است که پادشاه و اُنْدای من نگاه‌کند بدان ۲۵

پشته که از پس پشت یاغی است و نام آن کُویْدان است، من بدوانم. اگر خدای تعالی راه دهد و از یاغی بگذرم، تُوَقِ خود بر آن پشته به زمین فرو برم. لشکر چون آن را ببینند میل بدان جانب کنند تا یاغی را بزنیم؛ و اگر خدا راه ندهد و بمیرم فرزندان مرا نگاه داشتن چِپَنگِگِزخان داند. بر آن موجب بدوانید و راه برو گشاده شد و لشکر کِرَایَت را بزد. و این حکایت مشروح در تاریخ نوشته است.

و بعد از و پسرش مُونگگاکَلجا جای او دانسته، و مولقَرَقَلجا که با چُورماغُون نُوْیان آمده بود، از نسل ایشان بود. و از اُورُوغ او در بندگی قاآن بسیاراند و در این مُلک خلیفه و مِکِرپَتی از فرزندان او بودند. و نُورپِکَنی یازغُوجی که در عهد اباقاخان بود و بعد از آن در چاغ گَیخاُتو نیز امیر و ملازم بود، هم از نسل ایشان است. و از قوم مَنگقُوت امیری بوده که با اُونگخان متفق گشته، طغای قُولقائ نام، و طغای کُهرپن نیز گفته اند. و معنی کُهرپن دزد و ۱۵ دروغگوی است. و در میان مُغول هرکه را بدین صفت موسوم گردانند بغایت برنجند. و چون او به چنین نام مشهور گشت دایم غمگین بودی. و از قوم اُورُوت در زمان چِپَنگِگِزخان امیری معتبر کِهتِی نُوْیان بوده، و برادری داشت امیری بزرگ، بُوچر نام. و این کِهتِی نُوْیان بغایت بزرگ گشته و از امرای دست چپ بوده.

۲۰ و از حکایات او یکی آن است که شبی در اُورُدوی چِپَنگِگِزخان کِزپک بَشلامِشپی کرده. چِپَنگِگِزخان خوابی هولناک دیده بیدار شده و روشنایی خواسته. و در اُورُدو خاتونی بوده اِبَقایِیکِی نام دختر جاگمبُو. و با آن خاتون گفته که من پیوسته با تو نیک بوده ام و از تو هیچ بدی و خیانتی ندیده ام. این دم خوابی دیدم و خدای ۲۵ تعالی فرمود که ترا ببخشم؛ باید که دل بد نکنی. و آواز داده که

در بیرون کیست؟ کِهْتی نوْیان که در کِزیک بود، جواب داده که منم. او را به اندرون خوانده و گفته که این خاتون را به تو بخشیدم، او را بستان. کِهْتی از آن قضیه بغایت ترسیده است. چینگگیزخان او را تسلی داده و گفته که مترس که این سخن راست می گویم. و با خاتون گفته که يك باؤزچی نام او [آشیق تیمور ۵ است] و فلان کاسه زرین که من بدان قِميز می خوردم جهت یادگار به من بگذار. و باقی تمامت اُوزدو و ایوُغلانان و خیل و حشم و خزاین و گله و رمه تمامت به خاتون داد، و او را به کِهْتی نوْیان بخشید. والسلام.

### قوم دُوزبان

۱۰

این قوم از نپزُوناند و به قوم بَارین نزدیک و از يك اصل منشعب گشته. و در عهد چینگگیزخان با اقوام تايچيپوت یکی شده اند و مخالفت بسیار با او کرده. و از جمله امرای ایشان که معتبر و مشهوراند بُولادُقا است که در خدمت قوبیلای قان هم چینگگسانگک بوده و هم باؤزچی، و به راه رسالت بدین مُلك آمده. ۱۵ و امیری بسزرگ و معتبر و مشهور است و پدرش یوزکی نام باؤزچی چینگگیزخان بوده، و به اُزدوی خاتون بزرگ بُورته اوجین تعلق داشته. و از جمله هزاره خاص يك صده او دانسته. و فرزندان امیر بُولاد در بندگی قاناند. و امیر ماُزوق قوشچی که بزرگ و سرور قوشجیان بود هم از این قوم بود. و امرا و خواتین ۲۰ بزرگ در هر عهدی از این قوم بوده اند، و قوبیلای قان را از این قوم خاتونی بوده دُرَبچین نام، مادر هُوکچی. /

### قوم بآرین

این قوم بآرین به قوم دوزبان نزدیک‌اند، و از اصل ایشان منشعب گشته. و قوم سوافایوت نیز از قوم بآرین منشعب گشته‌اند. و در اصل چنان است که سه برادر بودند. و این هر سه شعبه مذکور از ایشان منشعب شده. و از امرای معروف بزرگ از این قوم بآرین در عهد چینگگیزخان امیری بوده نام او نایاقانویان از جمله امرای دست چپ. به یک مرتبه از موقلی گویانگ فروتر و سوتوگوسون او بوده، یعنی مثل شحنه و مشرف و لایق قایم مقامی. و او را در جوانی نایاجوسور می‌گفته‌اند، و معنی جوسور منافق و بی‌شرم بود. ۱۰

و قوم بآرین را عادت آن باشد که بازیهای سخت و سفاهت بسیار کنند و شرم و باک ندارند.

و این نایاقانویان عظیم پیر شده چنانکه زیادت از صد سال زیسته؛ و در عهد اوگتای قاآن در حیات بوده. و حکایت کرده که در وقتی که چینگگیزخان، اول خاتون را خواسته بود، از اشرطوی دامادی او خورده و یاد داشته. و احوال او چنان بوده که به وقتی که چینگگیزخان را با تایچیپوت جنگ و مخالفت بود، پدر او شیرگواثو ابوگان با اقوام تایچیپوت بهم بوده، فرصت نگاه‌داشته و از جمله شهزادگان و مقدمان ایشان هاقوچو و تزقوتای قیرپلثوق را گرفته و به بندگی چینگگیزخان آورده. و پسران خویش نایا و آلاق را مصاحب خود گردانیده و با ایشان هردو دایم ملازم چینگگیزخان بوده. و آلاق نویان پسری داشت گوکچو نام. او را در... به علت آنکه... به یاسا رسانیدند. و او را پسری بود یایان نام، به قویی و بخش به قوبیلای قاآن رسیده بود. و در وقتی که ۲۵ هولاگوخان عزم ایران زمین فرمود، در بندگی او بیامد.

- چون قوبیلائی قآن سَرْتاق پسر سُدون نویان و عبدالرحمن را به ایلچی پیش هولاگوخان فرستاد، بایان را طلب داشته بود. سَرْتاق مراجعت نمود و بایان در صحبت او برفت. و عبدالرحمن جهت افراغ محاسبات اینجا باز مانده. و چون بایان به بندگی قآن رسید، او را نواخت فرمود و امارت لشکر داد. و اوجو پسرزاده سوبتائی ۵ بهادر را با او نوکر کرد و با سی تومان لشکر مفلول و هشتاد تومان ختایی به جنگ ننگیاس فرستاد. آنجا رفتند و به مدت هفت سال تمامت ولایت ننگیاس را بگرفتند. و پسر بایان در این ملک نوقائی بود و در زمان چینگگیزخان هم از این قوم بآرین امیری بوده از امرای هزاره دست راست نام او منکقل ترکان، و او را خویشی ۱۰ بوده هم امیر هزار دست راست قوزچی نویان نام. قوم سوقیوت که از ایشان منشعب شده اند حال ایشان چنان است که برادر کوچکتر بآرین که گفته شد که سه برادر بودند، کنیزکی در خانه داشته و در نظر او آمده و بهنگام فرصتی دست بدو برده، حامله شده. خاتون او واقف گشته و کنیزک را می رنجانیده و بسیار می زده، ۱۵ تا بچه را بیندازد. نیفتاد. و چون گاه وضع حمل رسیده در خلوتی بچه آورده. و از خاتون ترسیده و از پوستین شوهر قدری سمور بریده و طفل را در آن پیچیده در میان گزستان انداخته. از اتفاق حسنه پدرش در میان گزستان می گردیده آواز بچه شنیده. او را برگرفته و پوستین خود را شناخته. محقق دانسته ۲۰ که چون کنیزک را وقت وضع حمل بود از آن او باشد. و او را آورده و به مادرش سپرده تا پرورده و بزرگ کرده. و خاتون او را التفات نمی کرده و واقعی نمی نهاده. بعد از آن فرزندان که از آن پسر بادید آمده اند هرچند بآرین اند ایشان را بنام شعبه سوقیوت گویند / چه به مغولی نام جوب گز سوقائی است. و این ۲۵

زمان قومی علی حده اند و امرای بسیار از استخوان ایشان بوده اند و هستند.

و می گویند چینگگیزخان از قوم بآرین شخصی را اُونگغون رها کرده، مانند آنکه اسب و دیگر حیوانات را اُونگغون می کنند، یعنی ۵ کس به آن تعلق نسازد و آزاد و ترخان باشد. و نام آن شخص بیکي بود و در اُورْدو بالادست همه نشست و همچون پادشاه زادگان از دست راست درآمدی؛ و اسب او را با اسب چینگگیزخان بهم بستندی. و بغایت پیر شده بود. چینگگیزخان چنان فرموده که از قوم سَوَقِیُوت یکی به چهارپای شود تا بیکي پای بر پشت او نهاده ۱۰ سوار گردد. بدان سبب قوم سَوَقِیُوت را اَقْتاچی بیکي گویند، و دُورَنچی اَقْتاچی نیز گویند. و ایشان از این سخن در تاب روند و طیرگی کنند، و منکر گردند و به خود قبول نکنند، و بر ظرافت و لاغ حمل کنند.

و در زمان چینگگیزخان دو برادر از این قوم بوده اند هر دو ۱۵ امیر هزاره دست چپ، نام یکی اُوکَزَقَلْجَاوُ و از آن دیگر قُوتُوس قَلْجَاوُ و از امرای قوم سَوَقِیُوت طاموقه نویان و قَرَانُویان برادران بودند. و طاموقه سه پسر داشت: یکی چِنْکُفُون که در زمان هُولاگو خان امیر تَتْغَاوُلان بوده، و دیگر قُوتُوبُوقَانُویان که امیری بزرگ و معتبر بود؛ و دیگر تِگْنَه تُطْغَاوُل؛ و دیگر چَرَقَاتَائ. و پسر ۲۰ چِنْکُفُونُویان مذکور بُورَالْغی است و پسران قُوتُوبُوقَانُویان تَائِچُو و تاجر نوایان بودند. تَائِچُو به کودکی نماند، و پسر تاجر مبارک نمانده و چاروق هست. و پسران تِگْنَه یَغْلَاقُو و موسی و قَرَا باغ و سلیمان و اِپْسَن تِیمُور و عبدل و چَرَقَاتَائ و پسر چَرَقَاتَائ اَبُوکَتَائ است. والسلام.

### قوم برولاس

- قوبیلئی نُوْیان در عهد چینگگیزخان از این قوم بوده، و فرزندان او این زمان در بندگی قان‌اند. و در این مُلک سائِقان طرَقئی از نسل او بوده، و او را باجبه بهم با لشکر بزرگ بر اثر تاپانگک خان فرستاده در جنگ آخرین. و دو امیر معتبر از این قوم با تگودر ۵ بهم بدین ملک آمده بودند، نام ایشان... و گوگچوبهادر. و این گوگچوبهادر به عقل و کفایت و فصاحت منسوب بوده.

### قوم هدرگین

- در زمان چینگگیزخان مقدم ایشان موقورقوران بوده، و معنی قوران درشت‌خویی است مانند سوهان. و چون در وی این معنی ۱۰ به فعل بوده، این اسم بر وی نهاده‌اند. و هزاره قوم هدرگین او دانسته، و از امرای دست راست بوده. و در این مدت اکثر آن لشکر به دشت قیچاق با نوقای بهم بودند. چون نوقای و فرزندان مخالفت اندیشیدند، ایشان را غارت کردند. و اکنون در آن مُلک از ایشان متفرق بسیاراند. و بُوگوری که اینجا بود پسرزاده ۱۵ موقورقوران بود. والسلام.

### قوم جوزیات

- این قوم از نسل پسر هفتم تومینه‌قان در بایان نام‌اند، و ایشان را جاجیرات نیز گویند. و در زمان چینگگیزخان / بسیار ۱۸۴ مخالفت و مقاومت با او کرده‌اند و چند نوبت ایل شده‌اند، و باز ۲۰ با دشمنان یکی گشته. و از جمله معاریف مقدمان آن قوم در آن

زمان جاموقه ساچان بوده، و او را ساچان به جهت آن گفته اند که بغایت عاقل و محیل بوده؛ و چپنگگیزخان او را آنده می گفته، لیکن او همواره با وی مکر و غدر و حیلت کرده و سودای آن داشته که پادشاهی به دست فروگیرد. و توقتائی بیکی که پادشاه میزگیت بود این جاموقه را غارت کرد و خان و مان او بتمامت ببرد. و او مدتی با سی نوکر متواری می گشت. بعد از آن از سر عجز و اضطرار پیغام فرستاد که ایل و مطیع پدرم توقتائی بیکی می شوم تا او را کوچ دهم.

توقتائی بیکی قبول کرد و امان داد و او به خدمت آمد و مدتی ملازمت نمود و چون بغایت مکار و محیل بود، همواره سخنان چرب نرم رنگین با امرای توقتائی بیکی گفتی. روزی دید که گنجشگی در بُن علفی بچه کرده بود. آنجا را نشان کرد و دیگر روز با جمعی امرا بهم آنجا رسید، گفت پارسال اینجا می گذشتم و سمانه ای در بُن این علف آشیانه کرده بود. ببینم تا برقرار امسال آشیانه و بچه کرده یا نه! نزدیک رفت و بدید سمانه از بُن علف پیرید و آشیانه با بچه بهم آنجا داشت. ایشان آن حکایت از او باور داشتند و به تعجب باز می گفتند که چنان عاقل و زیرک است که از پار باز تا امسال علفی را که بر گذر دیده موضع آن با یاد دارد و غلط نمی کند. و به امثال این حیلتها پیش توقتائی بیکی و امرای او خود را مرتبه ای پیدا گردانید.

روزی حیلت اندیشید و بامداد پگاه که هنوز توقتائی بیکی برنخاسته بود و کز پکتان او غافل بودند، و عادت نه چنانکه زود کسی پیش او رود، با سی نوکر خود ناگاه در خرگاه توقتائی بیکی رفت. و هیچ آفریده پیش او نبود. توقتائی بغایت بترسید و اندیشه کرد که در حال هرچه خواهد بکند. جاموقه گفت کز پکتان تو عظیم



- مقصر و بی‌خبرند، چرا باید که محافظت تو ننمایند. و من متممداً چنین درآمدم تا ایشان آگاه‌اند و محافظت می‌نمایند یا نه! تُوَقْتائی بیکی خود هراسان بود و معنی قضیه می‌دانست، و او بدین عذر و بهانه و شفقت نمودن تقریر کرد. تُوَقْتائی بیکی از غایت وهم و هراس سوگند خورد به کاسه زر، و قِمِیز بر زمین ریخت، چنانکه ۵ عادت ایشان است که تمامت آغز و ق و خان و مان تو باز دهم و من بعد با تو هیچ غدر و بدی نکنم تا مبادا که در آن فرصت او را بکشد. آنگاه جَامُوقَه عذر آن معنی می‌خواست و خدمت می‌کرد، تا هرآنچه از آن او گرفته بود جمله باز داد؛ و دیگر با خانه و یُورَتِ خود رفت. و بعد از آنکه بکرات و مَرَات از چِپَنگِگِزخان گریخته بود و ۱۰ مخالفت کرده، و پیش خصمان او اُوَنگِخان و تَایانگِخان رفته. یك نوبت اقوام بسیار از هر نوع مَنول جمع شده‌اند و او را به پادشاهی برگرفته و لقب گُورخانی بر وی نهاده. و چون چِپَنگِگِزخان عزم جنگ ایشان کرده، هر نوبت که برنشسته بر ایشان غالب آمده. جَامُوقَه دیده است که مرد مقاومت با چِپَنگِگِز ۱۵ خان نیست. نوکرانی که او را به پادشاهی نشانده بودند جمله را غارت کرده، دیگر بار به چِپَنگِگِزخان پیوسته، و چند کَرَت دیگر یاغی شده؛ و میان چِپَنگِگِزخان و اُوَنگِخان فتنه و جنگ او انداخته. و عاقبة الامر سرانجام کار او چنان شد که می‌گریخت، هم نوکران خودش او را بگرفتند و به دست لشکر چِپَنگِگِزخان ۲۰ سپردند. در آن حالت که او را گرفته بودند، به حضور ایلچیان که او را می‌بردند گفته است که اَندای من به پس سر اشارت کند و یاسامیشی کارها نیکو داند. چون او را گرفته به بندگی چِپَنگِگِزخان آوردند؛ پرسید که چون جَامُوقَه را بگرفتند چه گفت. سخن او باز گفتند. چِپَنگِگِزخان دانست که اشارت به چیست، و معنی این ۲۵

سخن آن است که نوکران چون مرا که مخدوم ایشان بودم گرفتند و با من وفا نکردند، با که خواهند کرد؟!

۵ چینگگیزخان فرمود تا از آن / جماعت که خویشان و عمزادگان او بودند و به عدد شست نفر سی نوکر که او را گرفته بودند جدا کردند و همه را به یاسا رسانیدند؛ و سی نفر دیگر ایل و مطیع شدند. و مقدم ایشان اولوگت بهادر بزرگ و معتبر گشت، و گوجهای پسندیده داد. چون جاموقه را آندۀ می گفته نخواست او را بکشد. به برادرزاده خود ایلچیدای نویان که او را دوست می داشت بخشید با نوکران و خان و مان؛ و ایلچیدای بعد از چند روز او را ۱۰ هلاک کرد.

تقریر می کنند که ایلچیدای بفرمود تا عضو عضو او از یکدیگر جدا کنند. او گفته است که حق با شما است مرا اندیشه بود که توفیق یابم و شما را عضو عضو کنم، چون توفیق شما را بود زودتر مرا پاره پاره کنید. و تعجیل می کرد و مفاصل خویش به ایشان می نمود که اینجا ببرید، و هیچ نمی ترسید. و از جمله مقدمان این ۱۵ قوم هم در زمان چینگگیزخان قالیقودر و اولوگت بهادر و ماغوی و یاداغایا و طغائی دالو بوده اند؛ و چون مخالفت بسیار کرده اند، و چینگگیزخان از ایشان بسیار کشته، اندکی مانده اند. و این زمان در ایران زمین آراتیمور باورچی امیر هزار است و برادر او ۲۰ جاجیرتائی قران.

و در وقتی که اوایل دلمانگی چینگگیزخان با قوم تاییچپوت بود از خویشان جاموقه ساچان شخصی تاییچر نام رفته بود تا خانه جوجی تزیمله را، که از قوم جلاپر بوده و بنده چینگگیزخان، غارت کند. جوجی تزیمله او را به تیر زده و کشته. بدان سبب جاموقه با ۲۵ قوم جاجیرات بهم اضافت تاییچپوت و دیگر اقوام شده، و با

- چینگگیزخان جنگ آغاز کرده. چنانکه در تاریخ مسطور است. و هم در عهد چینگگیزخان امیری بزرگ بوده از این قوم، قوشاؤل نام، و برادری داشته جوسوق نام. و در وقتی که چینگگیزخان ولایت ختای و جوزچه گرفته است و خواسته که لشکری در آن سرحد بنشانند تا محافظت ولایت و رعیت می‌کند؛ فرموده که ایشان ۵ هر دو جلد و مردانه‌اند. از هر دهه‌ای دو مرد بیرون کرده سه هزار شده‌اند. به ایشان داده و آن حدود و ولایت را به ایشان سپرده، و نام قوشاؤل پیش از آن لفظی دیگر بوده. چون مجموع آن لشکر که از دهه‌ها بیرون آورده بودند به‌وی دادند، این نام که از آن معنی مشتق است بر او نهادند. ۱۰
- و در وقتی که چینگگیزخان به بالجوته بود و از هر جا لشکری جمع کرده، و جوجی قسار پیش از آن از او جدا مانده بود، و لشکر او نگخان خان و مان و خیل و مواسی او را غارت کرده، و او با معدودی چند گریخته و در راه مردار خورده و به چینگگیزخان پیوسته؛ چینگگیزخان خواسته که او نگخان را غافل کند. متعمداً ۱۵ از زبان جوجی قسار پیغام فرستاده بر زبان قالیوژدار نام از قوم جوزیات و چاؤزغا پلاغان نام از قوم اوریائنگقت، که او را چاؤر نیز گفته‌اند، و معنی این لفظ سرجنبان باشد. و او را همواره سر جنبیدی؛ و گفته که از زبان جوجی قسار بگویند که بسیار جهد کردم تا از عقب آقای خود چینگگیزخان بروم و بدو پیوندم، از او ۲۰ اثری نیافتم و راه نتوانستم برد. و اکنون خانه من بیشه است و بالین من کلوخ. اگر سیورغامپشی کند و زن و بچه و قوم و خانه به‌من بازدهد ایل شوم و درآیم. چون ایشان آن سخن به او نگخان رسانیدند شاد شد و اعتماد کرد، و جهت عهد و سوگند قدری خون در شاخ گاو کرده به‌دست ایلچی از آن خود، ایتزگان نام، با ایشان ۲۵

بهم فرستاده.

و چینگگیزخان چون ایشان را روانه کرده در حال بسر عقب ایشان لشکر کشیده و شب و روز ناگفته می‌آمده. چون هر دو ایلچی با ایتوگان بهم می‌آمدند، از دور توج چینگگیزخان را دیده‌اند و ترسیده که مبادا که ایتوگان قضیه فهم کند و بگریزد و خبر برد... نام یکی از ایشان از اسب فرو آمده و گفته که چیزی در شکاف سم اسب من رفته؛ و دست اسب به دست ایتوگان داده تا نگاه دارد، و او به گره‌گشایی پاک کند و چشم او بدان مشغول گردد. لحظه‌ای بدین بهانه او را مشغول داشته. / چینگگیزخان 86/ نزدیک رسیده و ایتوگان را گرفته‌اند، و پیش قسار که در اغروق مانده بود فرستاده. و آن هر دو ایلچی را به راه قلاووزی در پیش انداخته، و ناگاه بر سر اوئگ خان رفته و لشکر ایشان را شکسته. والسلام.

### قوم بودآت

۱۵ این قوم از فرزندان بات کلکی که پسر پنجم تومینه خان است منشعب گشته‌اند، و در زمان چینگگیزخان مقدم ایشان اوریدای بوده. و به وقتی که با تایچیوت جنگ می‌کرد با او متفق بودند و اضافت لشکر او شدند. و از ایشان امرای بسیار بوده و هستند، ولیکن حالاً معلوم نشد. والسلام.

### قوم دوقلات

۲۰ ایشان از پسر هشتم از فرزندان تومینه خان بودونچار نام منشعب شده‌اند. و در وقتی که چینگگیزخان با قوم تایچیوت مصاف

می‌داد، این قوم با چینگگیزخان متفق بوده‌اند و اضافت لشکر او گشته. لیکن در آن عهد و این زمان از امرای ایشان کسی که معتبر و مشهور باشد معلوم نشده. والسلام.

### قوم بیسوت

- این شعبه از پسر نهمین تومینته‌خان بیسوتای نام که کوچکترین همه برادران بود پیدا شده‌اند، و از ایشان امرا و بزرگان بسیار بوده‌اند. و در اوایل حال با چینگگیزخان مخالفتها کرده و بعد از آن بعضی مطیع شده و کوچ داده. و عادت مغول آن است که پسر کوچکین را اوئچگین می‌گویند، بدان سبب که در خانه باشد و آتش مدار حال و کار خانه است. و به وقتی که اوروغ چینگگیزخان ۱۰ یاسال یاسامیشی می‌کنند؛ و یاسال عبارت از راست کردن رسوم و عادات ایشان است. آنچه بدان ترتیب تعلق دارد از این قوم طلب دارند. و قلمان بر آن موجب که عادت ایشان است یاسامیشی کنند. و از مشاهیر این قوم در روزگار چینگگیزخان یکی جبه بود؛ و حکایت او چنان است که در وقتی که این قوم با چینگگیزخان ۱۵ مخالفت می‌کردند و بر ایشان غالب آمد و خان و مان ایشان بستد، و بعضی متواری شدند؛ و از آن جمله جبه بود. روزی چینگگیزخان شکار می‌کرد. جبه در میان جزگه افتاد. چینگگیزخان او را بشناخت خواست تا با او جنگ کند. بوزچی نویان گفت من به جنگ او روم. از چینگگیزخان اسبی خواست چغان امان قله یعنی ۲۰ اسبی دهان سپید، آن را بدو داد. و برنشست و به جنگ رفت. تیر به جبه انداخت. خطا کرد. جبه تیر انداخت و اسب را بزد. بیفتاد و بمرد جبه بگریخت. بعد از مدتی چون قوت و مدد نداشت بیامد و ایل شد. چون مردی بهادر بود چینگگیزخان او را امیری ده داد.

- و چون نیکو خدمت کرد امیر صد گردانید. و چون سعیمها و جمدها نمود امیر هزاره شد. و بعد از آن او را امیری تومان داد؛ و مدت‌ها ملازم بندگی بود، و به لشکرها می‌رفت و کوچهای نیکو می‌داد.
- و چون گوشلوك خان پسر تایانگ خان بعد از آنکه با چینگگیز خان جنگ کرده بودند بگریخت و پیش گورخان پادشاه قراختای رفت. به ولایت ترکستان و ماوراءالنهر دختر او را بستد. و دیگر بار با ولایت نایمان / آمد و لشکرها جمع کرده با گورخان 87/ غدر اندیشید و لشکر بر سر او برد و او را بگرفت و بکشت و به جای او بنشست. و مدت هفت سال بدین حکایت بگذشت چنانچه در تاریخ مشروح و مذکور است. چینگگیز خان جبه را با لشکر فرستاد و گوشلوك را دوانیده و منہزم به حدود بدخشان رفته و آنجا او را کشته‌اند. چون آوازه به بندگی چینگگیز خان رسیده، به جبه نصیحت فرستاده است که به چنین فتعی بزرگ مغرور نشود که گوشلوك را دوانیده. چه به سبب غرور اوئگ خان و تایانگ خان و گوشلوك خان و دیگران ما ایشان را گرفتیم. و چون جبه آن اسب قله را به تیر زده بود و کشته، در آن وقت که پیامد تا اهل شود زانو زد و گفت: می‌دانم که به کشتن اسب قله در گناهیم. اگر چینگگیز خان مرا ببخشد و سیوزغامپشی فرماید، بسیار اسب چنان جهت بندگی بیارم.
- بعد از آن چون از جنگ گوشلوك خان بازگردید، از آن حدود ۲۰ یکهزار اسب قله دهن سپید آورده و تگشمپشی کرده. و در وقتی که چینگگیز خان به ولایت بلخ و طالقان بود او را با سوبدای و بوزکه که از جلاپر بود با لشکر بهم بدان حدود فرستاده. در راه بوزکه مرده و ایشان بیرون آمده‌اند و بعضی شهرهای عراق عجم گرفته و کشش و غارت کرده. و از آنجا به ولایت گرجستان و ۲۵

تفلیس رفته و گرجیان بسیار جمع شده‌اند و به جنگ آمده. چیه  
 سوبدای را با لشکر برابر ایشان فرستاده و خود با پنج هزار بهادر  
 پنهان شده. سوبدای عمداً گریخته و گرجیان بر عقب او آمده‌اند.  
 چیه کمین گشاده و از کناره در آمده و جمله را کشته. و عادت  
 ایشان در اکثر جنگها چنین بوده و از آنجا بازگشته و به تَمُور  
 قَهْلَغَه بیرون رفته. اهل دربند تُوغُو پیش آورده‌اند و اِپل شده،  
 از آنجا گذشته‌اند و به ولایت اُوروس رفته و در راه به همه  
 مواضع کشش و غارت کرده. و با چینگگیزخان قرار کرده بودند  
 که در مدت سه سال آن کار تمام کنند؛ و به دو سال و نیم به  
 کفایت رسید.

و از برادران کهتر چیه مُونگدوساُور در خدمت تُولُوی خان  
 می‌بوده. و او هفت فرزند داشته کهتر اُوروس نام بوده، در بندگی  
 هُولاگُوخان به راه کِزپِک فُوزچِی اینجا آمد، و برادرانش آنجا  
 بودند. و چون اباقاخان را به ولایت خراسان نامزد کرد. اُوروس  
 را امیری چهار کِزپِک فرمود و راه بزرگ داد. و چون اباقاخان  
 پادشاه شد و از خراسان مراجعت نمود، اُوروس را بازگردانید و  
 به محافظت سرحدِّ هرات و بادغیس فرستاد؛ و لشکر آن حدود و  
 سُوئیَه به وی فرمود و آنجا می‌بود. بعد از دو سال تُوئِسپین را بدان  
 جانب فرستاد. آنجا سعی و اجتهاد بسیار نمود و ولایت و قوم  
 نِگودِر را قتل کرد. [و] چون جدر را به درآورد و اسیر بسیار، و  
 در راه جمله را به حکم اباقاخان بکشت. و در آن وقت قُوتُوی خاتون  
 از آب بگذشت. اُوروس در آن قضیه خدمتها کرد و جهدها نمود،  
 و بدرقه داده تا طوس بیامد و شرایط نیکوخدمتی به تقدیم رسانید.  
 و بعد از جنگ بَرّاق نماند. و پسران او در عهد اباقاخان قَرّاتری  
 و آباجی بودند. و فرزند قَرّاتری در این وقت خرَبنده است، و

از آن آباچی زَنگی امیر هزار و هِنْدو باوُرچی. و از فرزندان جِبَه سنقوسون امیر هزار بود، و اکنون پسر او قرااست و ایوَاغْلانان اُولجای خاتون زَنگی و برادرش بَهادر که به رسالت به مصر رفته بود. و از ابن عمان و خویشان جِبَه این زمان در بندگی قَاآن بسیاراند. ۵

و قداآن که امیر بزرگ و حاکم بوده و نوقای که بزرگ بیتکچیان بود و بایجُونویان نیز از بیسوتاند. بایجُو از خویشان جِبَه است. اَوگَتای قَاآن او را با چورماغون بهم فرستاده بود، و هزاره دانسته. و بعد از او تومان دانسته. و بایجُو روم را ایل گردانیده و بدان غرور و مباحات نموده که روم من ایل کرده‌ام. ۱۰ هولاگوخان او را طلب داشته و در گناه آورده به یاسا رسانیده، و از مال او يك نيمه بتمام بستند. و آن تومان را به حکم یزلیغ مُنگکه خان پسر چورماغون / شیرامون دانسته، و پسر بایجُونویان 88/ اَدک بود و هزاره دانسته. و پسر اَدک سولامپش که در روم بود. ۱۵ پادشاه اسلام خلدالله ملکه او را سیوزغامپشی فرموده، و پنج هزار سوار داده آنجا امیر تومان گردانید. و دل دگرگون کرد و بایانچر و بوجقور را بکشت و بدان گناه به یاسا رسید. و کیفیت آن حال مشروح خواهد آمد. و در نوبت آخر که چینگگیزخان با تایانگک خان مصاف می‌داد قوبیلای را از قوم بَرولاس و جِبَه را در مقدمه بفرستاد. ۲۰ و نوبت دوم جِبَه را با لشکر به مملکت خَتای و جورچَه که آن را تونگینگ می‌گویند فرستاده، و محاصره ناکرده ناگاه بازگشت، و پنجاه فرسنگ به ده روز پیامد تا ایشان ایمن شدند. اَغزوقها بگذاشت و بازگشت و به تعجیل تمام جریده رانده ناگاه به در شهر رسید، و ایشان غافل. و به چنین حیلتي شهر را بستند. ۲۵ و از این قوم دو امیر معتبر بوده اند دِگا و گوچوگور. و قضیه



- ایشان چنان است که به وقت آنکه ایشان با قوم تاییچپوت بوده‌اند پدر و آقا و اپنی ایشان را بکشتند. مادر ایشان بایندوختون نام بر پسران بترسید؛ و در افواه افتاد که قآن ضعیفان و یتیمان را نیکو می‌دارد. بدان امید ایشان هر دو را برداشت و به بندگی قآن آورد؛ و ازو سُوژغامپشی یافته و گوچوگور را هزاره داد، و بایندوختون را ترخان کرد و فرمود که راه یتیمان ترخانی باشد.
- و دِگه را آقتاچی فرمود؛ و سُوکان آدون یعنی اسبان خاص او می‌دانست و گوچوگور را فرمود تا مادیانان را بدوشد؛ و بایندوختون قمیز را بداند. و پسر دِگه اودوی بود و اکنون به حضرت قآن پیش چینگتیمور است و امیر تومان و فرزندان بسیار دارد. و پسران گوچوگور یکی بورتجین قورچی بود امیر یکز پک تُولوی خان؛ و یکی قوبیلاق قورچی هزاره دانسته؛ و پسرش چاربوقا به قوبیلائی قآن تعلق می‌دارد. و پسر او کیوجی از پیش منگقان کووون که پسر مَلِکَتیمور است به ایلچی اینجا آمده بود. والسلام.

۱۵

### قوم سُوکان

ایشان نیز از جمله اقوام نپزُوناند و در اوایل حال که چینگگپزخان با اقوام تاییچپوت مصاف می‌داد و لشکرها جمع می‌کرد، این قوم چون از خویشان او بودند با وی متفق شدند. و نام مقدم ایشان معلوم نیست.

۲۰

### قوم قینگقیات

هم از جمله نپزُوناند و هم در آن حالت که چینگگپزخان با اقوام تاییچپوت آغاز جنگ و مصاف کرد این قوم به جهت خویشی

که داشتند به خدمت او آمدند و اضافت لشکر او شدند. و مقدم ایشان را نام دَاقی بِهَادُر بوده؛ و سایر احوال ایشان هریک به جای خود بیاید. والسلام.

- چون تفصیل شعب اقوام مغولان خاص و سایر اقوام مغول و  
 ۵ جماعتی که به مغول مانده اند و احوال اقوام ختای و تنگقوت و اویغور و غیرهم، سبب آنکه در زمان چینگگیزخان حکایت و تاریخ ایشان می آمد. هم در ابتدای پادشاهی تمامت آن اقوام را به تأیید حق تعالی در تحت امر خود آورد و جمله را بنده و لشکری گردانید، یاد کردن ضرورت بود و اقسام ایشان برشمردن لازم؛ آنچه به  
 ۱۰ تحقیق و امان نظر معلوم شده صورت تحریر یافت، تا معلوم گردد که چند قوم و چند شعبه اند، و هریک بر چه وجه منشعب گشته، و طبیعت و عادت هر قومی چگونه بوده، و یوزت / و مقام ایشان کجا داشته اند.

- و اکنون که از شرح احوال ایشان فارغ شدیم، ذکر تاریخ  
 ۱۵ پادشاه جهانگیر چینگگیزخان و فرزندان او به تخصیص پادشاه اسلام سلطان محمود غازان خَلَدَ اللَّهُ سُلْطَانَهُ که مقصود و مطلوب از وضع و تألیف این کتاب مبارک آن است آغاز کنیم و مشروح و مفصل بگوییم که شعبه چینگگیزخان و هریک از عمزادگان و خویشان او از کجا ابتدا کرده، بادید آمده، و کیفیت انشعاب  
 ۲۰ ایشان و آن شعب بر چه وجه است. وَاللَّهُ هُوَ الْمُسْتَعَانُ وَعَلَيْهِ الْأَعْتِمَادُ وَالتُّكْلَانُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.